

گزارش ویژه فارن افرز از بازگشت دونالد ترامپ به قدرت

# بازگشت پرهیاهو



تهیه و ترجمه: سید علی موسوی خلخالی

منبع: فارن افرز

## بازگشت کرگدن خاکستری به کاخ سفید



نویسنده: پیتر دیوید فیور Peter D. Feaver، استاد علوم سیاسی دانشگاه دوک Duke University

کرگدن خاکستری – یک اختلال قابل پیش‌بینی از مدت‌ها پیش است که هنوز هم وقتی اتفاق می‌افتد تکان‌دهنده است – در سیاست خارجی آمریکا رخنه کرده است: دونالد ترامپ برای دومین بار به عنوان رئیس‌جمهوری ایالات متحده پیروز شده است. علی‌رغم نظرسنجی‌هایی که پیش‌بینی می‌کرد رقابت نزدیک باشد، نتایج نهایی نسبتاً از قبل روشن بود، و اگرچه ترکیب دقیق نظم جدید را نمی‌دانیم، اما می‌دانیم که ترامپ در راس این ترکیب جدید است.

پیروزی ترامپ در سال 2016 بسیار غافلگیرکننده‌تر بود و بسیاری از بحث‌ها در هفته‌های پس از روز انتخابات حول محور این سؤال بود که چگونه او حکومت خواهد کرد و تا چه حد ممکن است به دنبال تغییر نقش ایالات متحده در جهان باشد. به دلیل غیرقابل پیش‌بینی بودن، سبک نامنظم و تفکر نه چندان منسجم ترامپ، برخی از همان سوالات امروز همچنان باز هستند. اما اکنون پس از چهار سال مشاهده رهبری او، چهار سال تحلیل پس از دوران ریاستش و یک سال کمپین انتخاباتی اش برای ورود به کاخ سفید، اکنون اطلاعات بسیار بیشتری داریم. با این داده‌ها، می‌توان پیش‌بینی‌هایی کرد درباره اقداماتی که ترامپ در دوره دوم ریاست‌جمهوری خود انجام خواهد داد. ناشناخته شناخته شده این است که بقیه جهان چگونه واکنش نشان خواهند داد و نتیجه نهایی چه خواهد بود.

دو چیز اصلی روشن است. اول، مانند دوره اول ترامپ (و مانند همه دولت‌های ریاست‌جمهوری)، پرسنل سیاست‌ها را شکل می‌دهند و جناح‌های مختلف به دنبال نفوذ خواهند بود؛ برخی با ایده‌های رادیکال در مورد تغییر دولت اداری و سیاست خارجی آمریکا، و برخی دیگر با دیدگاه‌های متعارف‌تر. با این حال، این بار، جناح‌های افراطی‌تر دست بالا را خواهند داشت و مزیت خود را برای از بین بردن صداهای معتدل‌تر، تهی‌کردن صفوف متخصصان غیرنظامی و نظامی که آن‌ها را به عنوان «دولت عمیق» می‌دانند، تحت فشار قرار خواهند داد. همچنین اهرم‌هایی در دست دولت برای تعقیب مخالفان و منتقدان ترامپ خواهند بود.

دوم، جوهر رویکرد ترامپ به سیاست خارجی – معامله‌گرایی برهنه و عربان – بدون تغییر باقی می‌ماند. اما زمینه‌ای که در آن او تلاش می‌کند شکل خاص خود از معامله‌گری را اجرا کند به‌طور چشمگیری تغییر کرده است: جهان امروز مکان بسیار خطرناک‌تری نسبت به دوره اول ریاست‌جمهوری اوست. لفاظی‌های تبلیغاتی ترامپ جهان را با عبارات آخرالزمانی ترسیم کرد و خود و تیمش را به عنوان واقع‌گرایان سرسخت نشان داد که خطر را درک می‌کردند. اما آنچه آنها ارائه کردند، کمتر واقع‌گرای بود تا رئالیسم جادویی: مجموعه‌ای از خودستایی‌های خیال‌انگیز و نوتروش‌های سطحی که نشان‌دهنده هیچ درک واقعی از تهدیداتی نبود که ایالات متحده با آن مواجه است. اینکه آیا ترامپ در واقع می‌تواند از منافع آمریکا در این محیط پیچیده محافظت کند یا نه، ممکن است به این بستگی داشته باشد که او و تیمش چقدر سریع کاریکاتور کمپین انتخاباتی را که کمی بیش از نیمی از رای‌دهندگان را متقاعد کرده بود کنار بگذارند و در عوض با جهان آن‌طور که واقعاً هست مقابله کنند.

اولین وظیفه‌ای که ترامپ با آن مواجه است، انتقال رسمی قدرت از بایدن خواهد بود. حتی در بهترین شرایط، اجرای این کار یک مانور بوروکراتیک دشوار است و تردید وجود دارد که این بار بدون مشکل پیش برود. ترامپ قبلاً انزجار خود را نسبت به این فرایند نشان داده و برای جلوگیری از قرار گرفتن در معرض محدودیت‌های شدید اخلاقی، تاکنون از همکاری با اداره خدمات عمومی خودداری کرده است. با این حال، فقدان یک انتقال سنتی ممکن است سرعت دولت آتی را چندان کند نکند، زیرا از قبل بیشتر کارها را به پروژه بدنام 2025 بنیاد هریتیج و پروژه انتقال کمتر شناخته شده مؤسسه First America برون سپاری کرده است. کار انجام شده توسط مؤمنان واقعی به MAGA در این پروژه‌ها بسیار مهم‌تر و نشان‌دهنده آن است که دولت ترامپ در آینده چه کاری انجام خواهد داد تا هر چیزی که توسط تلاش‌های انتقال اسمی به ریاست مشترک تولسی گابارد، نماینده سابق کنگره و رابرت اف کندی جونیور انجام شده است، دگرگون کند.

اگر تیم ترامپ برنامه‌های خود برای چشم پوشی از بررسی سوابق FBI را دنبال کند و در عوض از رئیس‌جمهور تنها بر اساس بررسی داخلی کمپین انتخاباتی، مجوزهای امنیتی اعطا کند و به ترامپ اجازه دهد از مسدود شدن انتخابات‌های پرسنل مورد نظر خود جلوگیری کند، این انتقال حتی کمتر پیامد خواهد داشت. چنین اقدام رادیکالی احتمالاً قانونی خواهد بود، اما تنها پس از تحلیف ترامپ. در این میان، دولت بایدن در توانایی خود برای هماهنگی با تیم جدید ترامپ به روش سنتی محدود خواهد بود، زیرا کارکنان ترامپ مجوزهای لازم را ندارند.

اگر ترامپ تصمیم بگیرد برخی از شخصیت‌های حاشیه‌ای را که اکنون بر حلقه درونی او تسلط دارند، در پست‌های ارشد قرار دهد، اهمیت بیشتری خواهد داشت. حتی اگر ترامپ وحشی‌ترین ایده‌هایی را که در طول مبارزات انتخاباتی مطرح کرد، اجرا نکند - برای مثال، هریشل واکر، ستاره بازیکن فوتبال و نامزد شکست خورده سنا در سال 2022، مسئولیت دفاع موشکی را بر عهده نداشته باشد - در این حالت ممکن است افرادی را در پست‌های امنیت ملی بیاورد. ژنرال بازیکن فوتبال مایکل فلین یا استیو بنن، که قانون شکنی آنها معمولاً مانع از خدمت آنها در ایالت امنیت ملی می‌شود.

در هر صورت، او با تیمی مصمم به اجرای بسیاری از طرح‌هایی می‌آید که چهره‌های کمتر رادیکال توانستند ترامپ را از دنبال کردن آن در دوره اول ریاست جمهوری خود منصرف کنند. به عنوان مثال، ترامپ پس از شکست در انتخابات 2020 می‌خواست در هفته‌های رو به زوال خود به عنوان فرمانده کل قوا، خروج شتابزده از افغانستان را تحمیل کند: همان نوع عقب نشینی فاجعه باری که رئیس‌جمهور جو بایدن، شش ماه بعد مجوز آن را صادر کرد. اما وقتی برخی از اعضای تیم امنیت ملی باقی مانده او به خطرات این مانور اشاره کردند، ترامپ تسلیم شد.

در دوره دوم ترامپ، جناح‌های افراطی‌تر دولت او دست بالا را خواهند داشت. در دوره اول ریاست جمهوری ترامپ، منصوبان سیاسی امنیت ملی ترامپ را می‌توان در یکی از سه دسته قرار داد؛ اولین و شاید بزرگ‌ترین آنها شامل افرادی با تخصص واقعی بود که ممکن بود در یک دولت معمولی جمهوری‌خواه موقعیت‌هایی را به دست بیاورند، البته احتمالاً چند سطح پایین‌تر از سطوحی که در دنیای ترامپ اشغال کردند. آنها سعی کردند در میان هرج و مرج، دستور کار رئیس‌جمهور را به بهترین شکل ممکن اجرا کنند، و بسیاری از اتفاقات خوبی که رخ داده را می‌توان به آنها نسبت داد: به عنوان مثال، تلاش برای تبدیل سخنان رئیس‌جمهور سابق باراک اوباما با تمرکز به واقعیت‌های آسیا.

با این حال مشارکت‌های استراتژیک معنادار در منطقه هند و اقیانوس آرام بیشتر زیر نظر ترامپ اتفاق افتاد و در مسیرهای مشابه در دولت بایدن ادامه یافت که توسط استراتژیست‌های همفکر پیش رفت.

در دوره اول ریاست جمهوری ترامپ، منصوبان سیاسی امنیت ملی ترامپ را می‌توان در یکی از سه دسته قرار داد. اولین و شاید بزرگ‌ترین آنها شامل افرادی با تخصص واقعی بود که ممکن بود در یک دولت معمولی جمهوری‌خواه موقعیت‌هایی را به دست بیاورند، البته احتمالاً چند سطح پایین‌تر از سطوحی که در دنیای ترامپ اشغال کردند. آنها سعی کردند در میان هرج و مرج، دستور کار رئیس‌جمهور را به بهترین شکل ممکن اجرا کنند، و بسیاری از اتفاقات خوبی که رخ داد را می‌توان به آنها نسبت داد: به عنوان مثال، تلاش برای تبدیل سخنان رئیس‌جمهور سابق باراک اوباما به سمت آسیا با نگاهی واقع بینانه. مشارکت‌های استراتژیک معنادار در منطقه هند و اقیانوس آرام بیشتر زیر نظر ترامپ اتفاق افتاد و در مسیرهای مشابه در دولت بایدن ادامه یافت که توسط استراتژیست‌های همفکر پیش رفت.

یک گروه کوچکتر اما بسیار تأثیرگذارتر از مقامات ارشد کهنه کار تشکیل شده بود که ایده‌های ثابتی در مورد اینکه سیاست امنیت ملی باید به کجا برسد و معتقد بودند که می‌توانند با وجود تعامل بیش از حد ترامپ با تأکید بر اینکه چگونه سیاست جایگزین نشان دهنده ضعف است، این نتایج را مهندسی کنند. به عنوان مثال می‌توان به ایچ آر مک مستر و جان بولتون اشاره کرد که به ترتیب دومین و سومین مشاوران امنیت ملی ترامپ بودند. آنها در خاطرات خود به آنچه آنها دستاوردهای سیاسی واقعی می‌دانستند اشاره می‌کنند: مک مستر ترامپ را مجبور کرد که با افزایش نیروهای آمریکایی به افغانستان در سال 2017 موافقت کند و بولتون از ترامپ خواست تا در سال 2018 از توافق هسته‌ای ایران خارج شود. اما مک مستر، بولتون و هر شخصیت بلندپایه دیگری که این رویکرد را در پیش گرفت، پس از درک این موضوع که ترامپ همیشه راهی برای رها شدن از مهار پیدا خواهد کرد، دولت را ترک کردند. آنها فهمیدند که ترامپ هر پیچ و مهره سیاست خوبی که به دست آوردند را زیر پا می‌گذارند. حتی برخی از کسانی که بدون کناره‌گیری به مراسم تحلیف بایدن در سال 2021 رسیدند، ارزیابی‌های صریح و قابل‌توجهی را در گفت‌وگوهای خصوصی به من ارائه کردند که تصویر ترامپ را به عنوان فردی بی‌پروا و هر چیزی جز یک مغز متفکر امنیت ملی، بدون توجه به آنچه علناً گفته شده است، تأیید می‌کند.

دسته سوم، گروه کوچک اما با نفوذی از معتقدان واقعی با MAGA و عوامل هرج و مرج بودند که بدون هیچ توضیح یا توجهی به عواقب آن، به دنبال انجام هوس های ترامپ بودند. آنها دیدگاه محدودی نسبت به وفاداری داشتند و معتقد بودند که رئیس باید آنچه را ظاهراً درخواست می کند به دست آورد و در مورد عواقب ناخواسته آن حرکت ها نشنود تا مبادا با آگاهی کامل از حقایق نظر خود را تغییر دهد. برای مثال، تلاش های مخاطره آمیز برای عقب نشینی از افغانستان و دیگر تعهدات ناتو در روزهای پایانی دوره اول، توسط کارمندان جوانی طراحی شد که پس از جایگزینی بیشتر فرماندهان ارشد، مسئولیت را بر عهده گرفتند و سعی کردند از مشاوره کامل ترامپ در این زمینه جلوگیری کنند. آنها در گوش هم می گفتند که دستورات او در واقع چه چیزی را به همراه خواهد داشت.

در دولت آینده ترامپ، هنوز هم جمهوری خواهان متعارفی وجود خواهند داشت که به دنبال یک فرصت شغلی برای یک بار در زندگی هستند و مایلند در صورت مخالفت با ترامپ، خطر خودسوزی را که ممکن است برایشان پیش بیاید، به خطر اندازند. هیچ کس نباید خدمات آنها را تحقیر کند، زیرا بدون آنها، ترامپ بهترین رئیس جمهور ممکن نخواهد بود. همچنان ایدئولوگ های وجود خواهند داشت که فکر می کنند راهبرد درستی را می دانند و معتقدند که می توانند ترامپ را به سمت انجام کاری که آنها می دانند درست است هدایت کنند؛ به عنوان مثال، رها کردن اوکراین به غارتگری های ولادیمیر پوتین، رئیس جمهوری روسیه و در عین حال تشدید بازدارندگی آمریکا از چین، رویکردی که ممکن است در یک سمینار دانشگاهی یا مقاله ای در روزنامه هوشمندانه به نظر برسد، اما احتمالاً در دنیای واقعی کارساز نخواهد بود. به لطف بنیاد هریتیج و مؤسسه First America، عوامل هرج و مرج زیادی وجود خواهند داشت که برای آنها تخریب سیستم موجود سیاست گذاری امنیت ملی، که منافع آمریکا را برای 80 سال حفظ کرده است، ویژگی های مخرب ترامپ در وهله دوم خواهد بود، نه یک اشکال فوری. با این تفاوت که این بار، گروه سوم بزرگتر و تاثیرگذارتر از دفعه قبل خواهد بود.

### جوهره رویکرد ترامپ به سیاست خارجی - معامله برهنه - بدون تغییر می ماند

این یک چالش جدی برای متولیان سیستم موجود سیاست گذاری امنیت ملی ایجاد می کند: ارتش یونیفرم پوش و افرادی که در خدمات ملکی فعالیت داشته اند و اکثریت قریب به اتفاق افراد پیرامون ترامپ را تشکیل می دهند وظیفه نظارت بر دستور کار رئیس جمهوری را دارند. ترامپ و تیمش به صراحت اعلام کرده اند که وفاداری را بیش از هر چیز در اولویت قرار می دهند. و آنها ممکن است ساده ترین آزمون های وفاداری را داشته باشند: از هر فردی در مقامی برسید که آیا انتخابات 2020 دزدیده شده است یا اینکه حمله 6 ژانویه به ساختمان کنگره ایالات متحده یک قیام بود؛ همانطور که جی دی ونس، معاون ترامپ نشان داده است، تنها یک راه برای پاسخ به این سوالات وجود دارد و آن این که اگر ترامپ آن را بپذیرد.

آزمون تورنسل مانند آن می تواند به ترامپ اجازه دهد تا رده های ارشد ارتش و سرویس های اطلاعاتی را تنها با تبلیغ افرادی که معتقد است «در تیم» هستند، سیاسی کند. اعضای خدمات ملکی از امنیت شغلی بیشتری برخوردار خواهند بود و از فشارهای سیاسی محافظت می شوند، مگر اینکه تیم ترامپ طرح خود را برای طبقه بندی مجدد هزاران کارمند دولتی حرفه ای به عنوان منصوبان سیاسی که به رضایت رئیس جمهور خدمت می کنند، دنبال کند، در نتیجه حذف آنها به دلایل سیاسی نسبتاً آسان خواهد بود.

بعید است که ارتش و این افراد آژانس های ملکی اقدام تحریک آمیزی انجام دهند که به چنین پاکسازی منجر شود، چه رسد به توجیه. آنها می دانند که «اپوزیسیون وفادار» نیستند؛ نقشی که برای حزب اقلیت در کنگره و ناظران در رسانه ها و تفسیر سیاست محفوظ است. آنها طبق سوگند خدمت و اخلاق حرفه ای خود، متخصصان خود در ایالت ها را برای کمک به ترامپ در بهترین حالت ممکن آماده خواهند کرد.

اما ترامپ ممکن است تصمیم بگیرد که می تواند همکاری یا تسلیم شدن مورد نظر خود را به سادگی با معلق گذاشتن تهدید پاکسازی عملی کند، چنین چیزی می تواند نشان دهد که حق با او بوده است. حداقل، او در پژواک توصیه ولتر برای حذف برخی از ژنرال های فرانسوی برای ایجاد ترس در دل دیگران، احتمالاً برخی از شخصیت های ارشد را برکنار می کند. سوال این است که آیا مقامات بلندپایه حرفه ای از بهترین شیوه های روابط نظامی پیروی می کنند و توصیه های صریح خود را به ترامپ و منصوبان ارشد سیاسی او حتی زمانی که این توصیه ها ناخواسته باشد، ارائه خواهند کرد؟ اگر این کار را انجام دهند، می توانند به او کمک کنند تا بهترین فرمانده کل باشد. اگر این کار را نکنند، ممکن است مهم نباشد که پاکسازی شوند یا در جای خود باقی بمانند، زیرا به هیچ وجه مؤثر نخواهند بود.

رای دهندگان آمریکایی انتخاب خود را انجام دادند و دستگاه حکومتی در واشنگتن اکنون به هر طریقی خود را با ترامپ تطبیق خواهد داد. اما بقیه دنیا چگونه؟ اکثر متحدان ایالات متحده با ترس به پیروزی ترامپ می نگریند و معتقد بودند که این پیروزی میخ تعیین کننده ای بر تابوت رهبری سنتی جهانی آمریکا خواهد بود. انتقادهای زیادی درباره سیاست خارجی آمریکا از زمان جنگ جهانی دوم وجود دارد و متحدان ایالات متحده هرگز از بیان شکایات خود خسته نشدند. اما آنها همچنین درک کردند که دوران پس از جنگ برای

آنها بسیار بهتر از دوران قبل از آن بود، که طی آن واشنگتن از مسئولیت خود شانه خالی کرد و در نتیجه میلیون ها نفر بهای نهایی را پرداخت کردند.

هنگامی که رای دهندگان آمریکایی برای اولین بار ترامپ را انتخاب کردند، متحدان ایالات متحده با انواع استراتژی های پوشش خطر واکنش نشان دادند. این بار، آنها به دلیل چالش های داخلی خود و تهدیدهای ولادیمیر پوتین، رئیس جمهوری روسیه و رهبر چین، شی جین پینگ، در موقعیت بسیار ضعیف تری قرار دارند. متحدان ایالات متحده تلاش خواهند کرد تا برای ترامپ تملق کنند و او را راضی کنند و تا جایی که قوانین آنها به آنها اجازه بدهد، به تحقیرهای او پاداش بدهند همان روشی که در طول دوران اول ترامپ کردند.

رویکرد معامله گرایانه و کوتاه مدت ترامپ احتمالاً آینه ای از تصویر او در میان متحدانش ایجاد می کند که می خواهند تا آنجا که بتوانند از او امتیاز بگیرند بدون این که در ازای آن چیزی بدهند؛ این نوع از دیپلماسی در بهترین حالت به همکاری ساختگی منجر می شود و در بدترین حالت اجازه می دهد مشکلات تشدید شوند.

در مقابل، در میان دشمنان ایالات متحده، بازگشت ترامپ فرصت های فراوانی را به همراه خواهد داشت. ترامپ وعده داده است که تلاش خواهد کرد اوکراین را به واگذاری سرزمینش به روسیه راضی کند و دستاوردهای پوتین از تهاجمش به این کشور را تقویت کند. برخلاف بسیاری از وعده های انتخاباتی، این وعده باورپذیر است، زیرا ترامپ خود را با مشاوران ضد اوکراینی و طرفدار پوتین احاطه کرده است. طرح او برای اوکراین نیز احتمالاً اجرا خواهد شد زیرا کاملاً در محدوده اختیارات ریاست جمهوری قرار می گیرد. تنها این سوال می ماند که آیا پوتین با این درک تسلیم نسبی اوکراین را وقتی ترامپ با موفقیت «پی طرفی» را به کی یف تحمیل کرد، می پذیرد یا مثل همیشه زیاده خواهی خواهد کرد و به فکر تصرف بقیه خاک اوکراین خواهد افتاد، یا اینکه پوتین حرف های ترامپ را صرفاً بلوف می داند و در صورت قبول خواسته های تحمیل شده زلنسکی فوراً تسلیم کامل را طلب خواهد کرد.

منافع برای چین چندان آشکار نیست، زیرا چندین مشاور کلیدی ترامپ در واقع گرایی جادویی، فکر می کنند که ایالات متحده می تواند منافع خود را در اروپا قربانی کند، در عین حال که بازدارندگی در برابر غارتگران چینی در شرق آسیا را نیز تقویت کند. گام های اولیه دولت جدید ترامپ در آسیا ممکن است در نگاه اول جنگ طلبانه به نظر برسد. به عنوان مثال، اگر ترامپ بتواند تعرفه های هنگفتی را که پیشنهاد وضع تعرفه بر کالاهای چینی ارائه کرده است، اعمال کند، اقتصاد چین ممکن است در سرفه های را تجربه کند، اگرچه درد برای مصرف کنندگان آمریکایی بیشتر و فوری تر خواهد بود. ترامپ احتمالاً به دنبال راهی برای انعطاف قدرت نظامی ایالات متحده در آسیا خواهد بود تا نشانه ای از گسستی باشد که او از آن به عنوان ضعف بایدن توصیف می کند. اما تردید وجود دارد که این تعرفه ها سیاست های چین را به طور معناداری تغییر دهد یا این که جنگ طلبی عملی به افزایش مستمر نظامی در آسیا تبدیل شود. برای یک چیز، ترامپ شرایط خاصی را برای دفاع از تایوان وضع کرده و از تایپه خواسته است که هزینه های دفاعی خود را چهار برابر کند تا واجد شرایط حمایت قوی تر از آمریکا باشد. این استراتژی خیالی به خوبی می تواند از تضادهای خود فرو بریزد، و این امکان وجود دارد که شراکت چین و روسیه خود را با چشم انداز عقب نشینی آمریکا در هر دو صحنه اصلی بیابد.

در طول مبارزات انتخاباتی، ترامپ و ونس خود را به عنوان مردان صلح معرفی کردند در حالی که حریف خود، معاون رئیس جمهوری، کاملاً هریس و متحدانش را به عنوان جنگ طلبان مورد تمسخر قرار می دادند. استفان میلر، یکی از وفادارترین مشاوران ترامپ، تصویر واضحی از انتخاب ادعایی ارائه کرد. او در پلتفرم رسانه اجتماعی X پست کرد: «این پیچیده نیست. اگر به کاملاً رأی دهید، لیز چنی وزیر دفاع می شود. ما به ده ها کشور حمله می کنیم. پسران در میشیگان برای مبارزه با پسران در خاورمیانه فراخوانده می شوند. میلیون ها نفر می میرند. ما به روسیه حمله می کنیم. ما به کشورهای آسیایی حمله می کنیم. جنگ جهانی سوم. زمستان هسته ای.»

این تصویر ضمنی از ترامپ به عنوان یک کبوتر محتاط باید برای هر کسی که تهدیدهای دور اول او مبنی بر شلیک "آتش و خشم" علیه کره شمالی یا ترور مخاطره آمیز یک ژنرال ارشد ایرانی را به خاطر می آورد، آزاردهنده باشد. انزو اطلی رقیق ناپذیر پیام های مبارزاتی او می تواند جلیقه ای باشد که سیاست خارجی دولت ترامپ را در برهه ای حساس فلج می کند. اما ترامپ معروف است که از چنین قید و بندهایی خلاص می شود و در برابر محصور شدن مقاومت می کند. همان طور که مک مستر در خاطرات خود توضیح می دهد، دستیاران آگاه ترامپ از این موضوع به نفع خود استفاده می کنند و هر کاری را که می خواهند او انجام دهد، همان کاری می دانند که دشمنانش می گویند او نمی تواند انجام دهد. این بازی برای مدتی محدود به راه های محدودی جواب می دهد، اما در مقطعی، ترامپ به ناچار در مسیری کاملاً متفاوت حرکت خواهد کرد. این بار، این کنشگری ممکن است به جای قدرت بخشیدن به جناح های افراطی، تیم او را خنثی کند.

ترامپ شانس تعیین سیاست امنیت ملی ایالات متحده را به دست آورده است و از قدرت چشمگیری که در مردان و زنانی که اکنون منتظر کار برای او هستند، استفاده خواهد کرد. تیم ترامپ بیش از حد کافی اعتماد به نفس دارد. جهان به زودی خواهد فهمید که آیا عقل کافی نیز دارد یا خیر.

# سیاست خارجی با طعم جکسونی



نویسنده: رابرت سی اوبرین Robert C. O'Brien ، مشاور اسبق امنیت ملی امریکا در دوره اول دوران

ریاست جمهوری دونالد ترامپ

Si vis pacem، para bellum یک عبارت لاتین است که در قرن چهارم پدیدار شد و به معنای "اگر صلح می خواهید، برای جنگ آماده شوید." منشأ این مفهوم حتی به زمان امپراتور روم قرن دوم یعنی هادریان برمی گردد که به او اصل موضوع «صلح از طریق قدرت - یا در صورت عدم موفقیت، صلح از طریق تهدید» نسبت داده می شود.

جورج واشنگتن، نخستین رئیس جمهوری ایالات متحده، این را به خوبی درک کرده بود. او در سال 1793 به کنگره گفت: «اگر می خواهیم صلح، یکی از قوی ترین ابزارهای رفاه فزاینده ما را تضمین کنیم، باید بدانیم که ما همیشه آماده جنگ هستیم. دستور العمل چیست: آرام صحبت کن و همیشه یک چوب بزرگ داشته باش.» رونالد ریگان، نامزد ریاست جمهوری امریکا از جمهوریخواهان مستقیماً از هادریان وام گرفت و قول داد که به «صلح از طریق قدرت» برسد، و بعداً به آن وعده عمل کرد.

در سال 2017، رئیس جمهور دونالد ترامپ، پس از دوره اوباما، این اخلاق را به کاخ سفید بازگرداند. پیش از او اوباما که رئیس جمهوری ایالات متحده بود، احساس می کرد لازم است برای گناهان ادعایی سیاست خارجی امریکا عذرخواهی کند و برای همین قدرت ارتش ایالات متحده را تضعیف کرد. این سیاست با روی کار آمدن ترامپ به پایان رسید. همان طور که او در سپتامبر 2020 در مجمع عمومی سازمان ملل متحد اعلام کرد، ایالات متحده "سرنوشت خود را به عنوان صلح طلب انجام می دهد، اما صلح از طریق قدرت است".

و ترامپ یک صلح طلب بود، واقعیتی که با تصویرهای نادرست از او پنهان شده بود، اما با نگاهی به سوابق کاملاً واضح است. فقط در 16 ماه پایانی دولت او، ایالات متحده توافقنامه ابراهیم را تسهیل کرد و صلح را برای اسرائیل و سه همسایه آن در خاورمیانه به اضافه سودان به ارمغان آورد. صربستان و کوزوو با میانجیگری امریکا با عادی سازی اقتصادی موافقت کردند. واشنگتن با موفقیت مصر و کشورهای کلیدی خلیج فارس را تحت فشار قرار داد تا اختلافات خود را با قطر حل کنند و به محاصره آن پایان دهند. و در روزهای آخر ترامپ بود که ایالات متحده با طالبان قراردادی منعقد کرد که تقریباً در تمام سال آخر دولت ترامپ از هر گونه مرگ مرگ نظامیان آمریکایی در افغانستان جلوگیری کرد.

ترامپ مصمم بود از جنگ های جدید و عملیات های ضد شورش بی پایان اجتناب کند و ریاست جمهوری او اولین دوره ریاست جمهوری از زمان جیمی کارتر بود که در آن ایالات متحده وارد جنگ جدیدی نشد یا درگیری موجود را گسترش نداد. ترامپ همچنین به یک جنگ با پیروزی نادر ایالات متحده پایان داد و داعش را به عنوان یک نیروی نظامی سازمان یافته از بین برد و رهبر آن ابوبکر البغدادی را کشت.

اما برخلاف دوره کارتر، در دوران ترامپ، دشمنان ایالات متحده از ترجیح آمریکایی ها برای صلح سوء استفاده نکردند. در سال های ترامپ، روسیه پس از تهاجم سال ۲۰۱۴ به اوکراین، بیشتر به جلو حرکت نکرد، ایران حمله مستقیم به اسرائیل را انجام نداد و کره شمالی پس از ترکیبی از اقدامات دیپلماتیک و نمایش قدرت نظامی ایالات متحده، آزمایش تسلیحات هسته ای را متوقف کرد. و اگرچه چین در دوران ریاست جمهوری ترامپ موضع تهاجمی خود را حفظ کرد، اما رهبری آن مطمئناً به عزم ترامپ برای اجرای خطوط قرمز اشاره کرد.

## بازگشت رئالیسم با طعم جکسونی در دوره دوم ترامپ

دونالد ترامپ هرگز به دنبال انتشار "دکترین ترامپ" به نفع نهاد سیاست خارجی واشنگتن نبوده است. او نه به تعصب بلکه به غرایز خود و اصول سنتی آمریکایی که عمیق تر از ارتدوکس های جهانی گرایانه دهه های اخیر است، پایبند است. «آمریکا اول آمریکای تنها نیست» شعاری است که اغلب توسط مقامات دولت ترامپ تکرار می شود، و دلیل خوبی هم دارد: ترامپ می داند که یک سیاست

خارجی موفق مستلزم پیوستن به نیروهای خود با دولت‌ها و مردم دوست در جاهای دیگر است. همان طور که منتقدانش ادعا می‌کنند، این واقعیت که ترامپ نگاه جدیدی به کشورها و گروه‌ها داشته است، او را صرفاً معامله‌گر یا انزواطلب یا گریزان اتحادها نمی‌سازد. همکاری ناتو و ایالات متحده با ژاپن، اسرائیل و کشورهای عربی خلیج فارس در زمان ریاست جمهوری ترامپ از لحاظ نظامی تقویت شد.

سیاست خارجی و سیاست تجاری ترامپ را می‌توان دقیقاً به‌عنوان واکنشی به کاستی‌های انترناسیونالیسم نئولیبرال یا جهانی‌گرایی درک کرد که از اوایل دهه ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۷ اعمال شد.

ترامپ مانند بسیاری از رأی‌دهندگان آمریکایی دریافت که «تجارت آزاد» چیزی شبیه به آن نبوده که تا آن موقع اعمال می‌شده است. در عمل و در بسیاری از موارد دولت‌های خارجی از تعرفه‌های بالا، موانع تجارت و سرقت مالکیت معنوی برای آسیب رساندن به ایالات متحده استفاده می‌کنند. منافع اقتصادی و امنیتی آمریکا از سوی دستگاه امنیت ملی واشنگتن، علی‌رغم هزینه‌های نظامی سنگین پس از جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ از منافع ناچیزی برخوردار شد، در حالی که در مناطقی مانند عراق، لیبی و سوریه پیروزی‌ها و موفقیت‌ها به قدری ناچیز بودند که می‌توان گفت ایالات متحده شکست‌های قابل توجهی را متحمل شد.

ترامپ به اسلاف خود اندرو جکسون و رویکرد جکسون در سیاست خارجی بسیار فکر می‌کند، اندرو جکسون می‌گوید: «زمانی که به اقدام مجبور هستید، متمرکز و نیرومند باشید، اما در دست‌اندازی پیش از حد محتاط باشید و زیاده‌روی نکنید.» دوره دوم ترامپ شاهد بازگشت رئالیسم با طعم جکسونی خواهد بود. دوستان واشنگتن امن تر و متکی به خود خواهند بود و دشمنانش بار دیگر از قدرت آمریکا می‌ترسند. ایالات متحده قوی خواهد بود و صلح برقرار خواهد شد.

در اوایل دهه 1990، به نظر می‌رسید که جهان در آستانه دومین «قرن آمریکایی» است. پرده آهنین سقوط کرده بود و کشورهای اروپای شرقی کمونیسم را نقد کرده و پیمان ورشو را کنار گذاشته و برای پیوستن به اروپای غربی و بقیه جهان آزاد صف آرایی کردند. اتحاد جماهیر شوروی در سال 1991 به تاریخ پیوست. به نظر می‌رسید که توقف در جریان آزادی، مانند چین، حداقل از نظر اقتصادی آزاد شود و هیچ تهدیدی برای ایالات متحده وجود نداشت.

جنگ خلیج فارس تقویت نظامی ایالات متحده در دهه قبل را تأیید کرد و به تأیید این موضوع کمک کرد که جهان فقط یک ابرقدرت دارد.

آن وضعیت را با امروز مقایسه کنید. چین به یک دشمن نظامی و اقتصادی بزرگ تبدیل شده است. این امر به طور معمول تالیوان دموکراتیک را تهدید می‌کند. گارد ساحلی و شبه‌نظامیان دریایی عملاً در یک وضعیت طولانی درگیری با شدت کم با فیلیپین، متحد پیمان ایالات متحده، هستند که می‌تواند جرقه جنگ گسترده‌تری را در دریای چین جنوبی بزند. پکن اکنون بزرگترین دشمن واشنگتن در فضای سایبری است و مرتباً به شبکه‌های تجاری و دولتی ایالات متحده حمله می‌کند. تجارت و شیوه‌های تجاری ناعادلانه چین به اقتصاد آمریکا آسیب رسانده و ایالات متحده را برای کالاهای تولیدی و حتی برخی از داروهای ضروری به چین وابسته کرده است. و اگرچه مدل چین چیزی شبیه جذابیت ایدئولوژیک برای انقلابیون جهان سوم و رادیکال‌های غربی که کمونیسم شوروی در اواسط قرن بیستم داشت، ندارد، رهبری سیاسی چین تحت رهبری شی جین‌پینگ با این وجود اعتماد کافی برای معکوس کردن اصلاحات اقتصادی و درهم شکستن آزادی در هنگ کنگ را داشته و توانسته جنگ با واشنگتن و بسیاری از شرکای آن را در جاهای مختلف رقم بزند. شی خطرناک‌ترین رهبر چین از زمان مائوتسه تونگ قاتل است. و چین هنوز برای همه‌گیری COVID-19 که از ووهان سرچشمه می‌گیرد، پاسخگو نیست.

چین اکنون یک شریک جوان متعهد و مفید در مسکو نیز دارد. در سال 2018، یک سال پس از ترک سمت به عنوان معاون رئیس‌جمهور، جو بایدن مقاله‌ای را با عنوان «چگونه در برابر کرملین بایستیم» در نشریه فارن افرز نوشت. اما تهاجم تمام‌مقیاس و همه‌جانبه روسیه به اوکراین در سال 2022 نشان داد که مسکو به سختی از صحبت‌های تند او عبور کرده است و حتی ابایی ندارد در برابر او و سیاست‌هایش بایستد. جنگ اوکراین همچنین این حقیقت شرم‌آور را فاش کرده است که اعضای اروپایی ناتو برای یک محیط جنگی جدید آماده نیستند که فناوری‌های نوآورانه‌ای مانند هوش مصنوعی را با بهیادهای کم فن آوری اما مرگبار و توپخانه‌های صد ساله ترکیب می‌کند.

عضو دیگری که به این محور خودکامه ضدآمریکایی در حال حضور به رهبری چین و روسیه پیوسته، ایران است. مانند رژیم‌های پکن و مسکو، حکومت دینی در تهران جسورتر شده است. با مصونیت‌ظاهری، رهبران ایران اغلب ایالات متحده و متحدانش را تهدید می‌کنند. طبق معتبرترین تخمین‌ها، ایران اکنون اورانیوم غنی‌شده کافی برای ساخت یک سلاح هسته‌ای اساسی در کمتر از دو



هفته را جمع‌آوری کرده است. گروه‌های نیابتی مورد حمایت ایران، از جمله حماس، آمریکایی‌ها را می‌ریابند و می‌کشند. و در ماه آوریل، برای اولین بار، ایران به نزدیکترین متحد واشنگتن در خاورمیانه، اسرائیل، مستقیماً از خاک خود حمله کرد و صدها هواپیمای بدون سرنشین و موشک به سمت آن شلیک کرد.

تصویر دنیا در محیط اطراف آمریکا و نزدیک به خانه ما روشن تر است. در مکزیک، کنترل‌های مواد مخدر در برخی مناطق دولت موازی تشکیل می‌دهند و انسان و مواد مخدر را به شکل غیرقانونی به داخل ایالات متحده قاچاق می‌کنند. ونزوئلا نمونه یک کشور جنگ طلب در محیط امریکاست که آمریکا را به مبارزه می‌طلبد. و ناتوانی دولت بایدن در تامین امنیت مرزهای جنوبی ایالات متحده شاید بزرگترین و شرم‌آورترین شکست آن باشد.

ترامپ با چنین وضعیتی دوباره به قدرت بازگشته و می‌خواهد دوران دوم ریاست جمهوری خود را آغاز کند.

لابه لای ضعف و شکست آمریکا این فریاد بازگرداندن صلح توسط ترامپ با بازگشت او به قدرت است. در این میان هیچ جا به اندازه رقابت با چین نیاز فوری نیست تا آمریکا ضعف‌های خود را لاپوچانی کند.

جو بایدن از ابتدای دوره ریاست جمهوری خود پیام‌های متفاوتی درباره تهدید پکن ارسال کرده است. اگرچه بایدن تعرفه‌ها و کنترل‌های صادراتی وضع شده توسط ترامپ را حفظ کرده، اما او مقامات کابینه خود را در قالب سفرهای رسمی به پکن فرستاده است، جایی که آنها هشدارهای قاطعانه در مورد تجارت و امنیت داده‌اند. با این حال آنها شاخه زیتون را نیز گسترش داده‌اند و وعده بازگرداندن برخی از اشکال تجارت با چین را داده‌اند. البته همکاری با چین قبل از دولت ترامپ هم وجود داشت. این یک سیاست تجملاتی برای یک ماهیت سیاسی است. نشست‌ها و اجلاس‌ها به عنوان فعالیت دیپلماتیک میان دو کشور برگزار می‌شوند اما اینها دستاورد نیستند.

در همین حال، پکن به آنچه رئیس‌جمهور و مشاوران ارشد او در ملاء عام می‌گویند توجه زیادی دارد. بایدن از اقتصاد چین به عنوان یک «بمب ساعتی متحرک» یاد کرد، اما به صراحت گفت: «من نمی‌خواهم چین را مهار کنم» و «به دنبال صدمه زدن به چین نیستیم، صادقانه بگویم. اگر چین خوب عمل کند، وضعیت همه ما بهتر است.» باور کردن به چنین چیزی به معنای این است که چین واقعاً یک دشمن نیست.

حزب کمونیست چین با جانشینی ایالات متحده به عنوان رهبر جهانی در توسعه فناوری و نوآوری در زمینه‌های حیاتی مانند وسایل نقلیه الکتریکی، انرژی خورشیدی، هوش مصنوعی و محاسبات کوانتومی، به دنبال گسترش قدرت و امنیت خود است. برای انجام این کار، پکن به یارانه‌های عظیم، سرقت مالکیت معنوی و شیوه‌های تجاری ناعادلانه متکی است. به عنوان مثال، در صنعت خودرو، پکن از قهرمانان ملی خود مانند BYD حمایت کرده است که با یارانه‌های سرازیر شده و با هدف ورشکستگی خودروسازان سئول، میلیون‌ها خودروی الکتریکی ارزان قیمت را به بازارهای ایالات متحده و کشورهای همپیمانانش عرضه کرده است. به توکیو به دیترویت به بایرن همه جا خودروهای چینی میدان دار هستند.

برای حفظ برتری رقابتی خود در برابر این هجوم، ایالات متحده باید بهترین مکان در جهان برای سرمایه‌گذاری، نوآوری و تجارت باقی بماند. اما قدرت فزاینده دولت نظارتی ایالات متحده، از جمله اجرای بیش از حد تهاجمی ضد انحصار، تهدیدی برای نابودی سیستم تجاری آزاد آمریکایی است. حتی در شرایطی که شرکت‌های چینی از حمایت ناعادلانه پکن برای از کار انداختن شرکت‌های آمریکایی برخوردار می‌شوند، دولت‌های ایالات متحده و متحدان اروپایی آن رقابت را برای همان شرکت‌های آمریکایی سخت‌تر می‌کنند. این دستور انحطاط ملی است. دولت‌های غربی باید این مقررات غیر ضروری را کنار بگذارند.

از آنجایی که چین به دنبال تضعیف قدرت اقتصادی و نظامی امریکاست، واشنگتن باید این لطف را جبران کند؛ درست همان طور که در دوران جنگ سرد انجام داد، زمانی که برای تضعیف اقتصاد شوروی کار کرد. جانث یلن، وزیر خزانه داری آمریکا گفته است که «جدایی کامل اقتصادی از چین نه عملی است و نه مطلوب» و ایالات متحده «این ایده را رد می‌کند که باید اقتصاد خود را از چین جدا کنیم». اما واشنگتن باید در واقع به دنبال جدا کردن اقتصاد خود از چین باشد. ترامپ در دوره قبلی خود بدون اینکه آن را به این شکل توصیف کند، با اعمال تعرفه‌های بالاتر بر نیبی از کالاهای صادراتی چین به آمریکا، سیاست جداسازی را آغاز کرد و پکن این گزینه را برای از سرگیری تجارت عادی در صورت تغییر رفتارش - فرصتی که از آن استفاده نکرد - پیش شرط گذاشت. اکنون زمان آن فرا رسیده که با اعمال تعرفه 60 درصدی بر کالاهای چینی، همان طور که ترامپ از آن حمایت کرده، و کنترل‌های سخت‌تر صادرات بر هر فناوری که ممکن است برای چین مفید باشد، فشار بیاوریم.

البته واشنگتن باید خطوط ارتباطی خود را با پکن حفظ کند، اما ایالات متحده باید دیپلماسی اقیانوس آرام خود را بر متحدانی مانند استرالیا، ژاپن، فیلیپین و کره جنوبی، شرکای سنتی مانند سنگاپور و شرکای نوظهور مانند اندونزی و کره جنوبی متمرکز کند. دولت ویتنام که منتقد این سیاست خود را نشان می‌دهد ممکن است با درخواست ترامپ از متحدان آمریکا در آسیا برای کمک بیشتر به چین به موضوع نگرانی خود نسبت به مسائل دفاعی کشورش کند. با این حال برعکس آن هم دیده ایم؛ ترامپ گفته است که «گفت وگوهای من با مقامات منطقه نشان داده است که آنها از صحبت های آشکار من درباره نیاز به روابط دوطرفه استقبال می کنند و معتقدند رویکرد من امنیت را افزایش می دهد».

مانورهای نظامی مشترک با چین کشورهایی ضروری است. ترامپ چین را به بازیهای جنگی سالانه حاشیه اقیانوس آرام در سال 2018 دعوت کرد: یک تیم دفاعی خوب، محتملترین حریف خود را برای دیدن برنامه ریزی و تمرین دعوت نمی کند. (به طور طبیعی، چین کشتی های جاسوسی را برای مشاهده فرستاد.) کنگره در سال 2022 نشان داد که ایالات متحده باید تایوان را برای پیوستن به آزمایش ها دعوت کند. اما بایدن از انجام این کار خودداری کرده است، اشتباهی که باید توسط ترامپ جبران شود.

تایوان سالانه حدود 19 میلیارد دلار برای دفاع خود هزینه می کند که کمتر از سه درصد از تولید اقتصادی سالانه آن است. اگرچه این بهتر از اکثر متحدان و شرکای ایالات متحده است، اما هنوز خیلی کم است. کشورهای دیگر در این منطقه خطرناک نیز باید بیشتر هزینه کنند. و نقص تایوان صرفاً تقصیر خودش نیست: دولت های گذشته ایالات متحده سیگنال های متفاوتی در مورد تمایل واشنگتن برای تامین تسلیحات تایوان و کمک به دفاع از آن ارسال کرده اند. دولت بعدی باید روشن کند که همراه با تعهد مستمر ایالات متحده، انتظار می رود تایوان بیشتر برای مسائل دفاعی هزینه کند و گام های دیگری مانند گسترش خدمت سربازی را نیز بردارد.

در همین حال، کنگره باید با اعطای انواع کمک های مالی، وام ها و انتقال تسلیحاتی که ایالات متحده مدت ها است به اسرائیل پیشنهاد داده است، به ایجاد نیروهای مسلح اندونزی، فیلیپین و ویتنام نیز پیشنهاد دهد و به آنها هم کمک کند. فیلیپین به ویژه در مقابله با نیروهای چینی در دریای چین جنوبی به حمایت سریع نیاز دارد. نیروی دریایی باید یک برنامه سقوط برای نوسازی کشتی های از رده خارج شده انجام دهد و سپس آنها را به فیلیپین اهدا کند، از جمله ناوچه ها و کشتی های تهاجمی آبی خاکی که در رزرو در فیلادلفیا و هاوایی قرار دارند.

نیروی دریایی همچنین باید یکی از ناوهای هواپیمابر خود را از اقیانوس اطلس به اقیانوس آرام منتقل کند و پنتاگون باید به فکر استقرار کل تفنگداران دریایی در اقیانوس آرام باشد و آن را به ویژه از ماموریت های خاورمیانه و شمال آفریقا معاف کند. پایگاه های ایالات متحده در اقیانوس آرام اغلب فاقد دفاع موشکی و حفاظت از جت های جنگنده کافی هستند - نقصی رسواکننده که وزارت دفاع باید با انتقال سریع منابع از جاهای دیگر برطرف کند.

منطقه دیگری که دولت بایدن در آن قدرت کمی از خود نشان داده و در نتیجه صلح کمی به ارمغان آورده، خاورمیانه است. جو بایدن مصمم به طرد عربستان سعودی به دلیل نقض حقوق بشر، اما همچنین برای از سرگیری سیاست مذاکره با ایران در دوره باراک اوباما، که به مراتب بدتر از آن حقوق بشر است، وارد دفتر شد. این رویکرد عربستان سعودی، یک شریک مهم و صادرکننده انرژی را از خود دور کرد و کاری برای مهار ایران که در چهار سال گذشته به طرز آشکاری خشونت بارتر شده است، انجام نداد. متحدان در خاورمیانه و فراتر از آن این اقدامات را دلیلی بر ضعف و غیرقابل اعتماد بودن آمریکا می دانستند و سیاست های خارجی را مستقل تر از واشنگتن دنبال می کردند. ایران خود احساس آزادی کرده است که از طریق نیابت ها و مستقیماً به اسرائیل، نیروهای آمریکایی و شرکای آمریکایی حمله کند.

در مقابل، دولت ترامپ کمپین فشار حداکثری را بر ایران انجام داد، از جمله با اصرار بر اینکه کشورهای اروپایی از تحریم های ایالات متحده و سازمان ملل علیه جمهوری اسلامی تبعیت کنند. این نمایش، عزم شرکای مهم ایالات متحده مانند عربستان سعودی و امارات متحده عربی را جمع کرد و راه را برای توافق ابراهیم هموار کرد. هنگامی که متحدان ایالات متحده عزم مجدد آمریکا را برای مهار حکومت اسلامی در تهران ببینند، به واشنگتن خواهند پیوست و به برقراری صلح در منطقه ای که برای بازارهای انرژی و بازارهای سرمایه جهانی بسیار حیاتی است، کمک خواهند کرد.

متأسفانه، در دوران دولت بایدن که نتوانسته تحریم های موجود علیه صادرات نفت ایران را اجرا کند، عکس این موضوع رخ داده است. در ماه های اخیر، این صادرات به بالاترین حد خود در شش سال گذشته رسید و بیش از 1.5 میلیون بشکه در روز بود. تسهیل اجرای تحریم ها برای دولت ایران و ارتش ایران سودآور بوده و سالانه ده ها میلیارد دلار از آنها به دست می آورد. بازگرداندن سرکوب ترامپ توانایی ایران را برای تامین مالی نیروهای نیابتی که از نگاه آمریکا و متحدانش تروریستی هستند در خاورمیانه و فراتر از آن کاهش خواهد داد.

مشکلات بایدن در خاورمیانه زمانی آغاز شد که او سعی کرد دوباره به توافق هسته ای ایران امضا شده در دوره اوباما وارد شود که ترامپ در سال 2018 از آن خارج شده بود و آن را شکست خورده تشخیص داده بود. این توافق به دور از حذف یا حتی مسدود کردن برنامه هسته ای ایران، آن را مقدس کرده بود و به ایران اجازه می داد سانتریفیوژهایی را که برای جمع آوری اورانیوم کافی برای ساخت بمب استفاده می کرد، حفظ کند .

بازگشت به سیاست فشار حداکثری ترامپ شامل اجرای کامل تحریم های ایالات متحده بر بخش انرژی ایران می شود که این تحریم ها را نه تنها در مورد ایران، بلکه برای دولت ها و سازمان هایی که نفت و گاز ایران را خریداری می کنند، اعمال می کند .

فشار حداکثری همچنین به معنای استقرار تجهیزات دریایی و هوانوردی بیشتر در خاورمیانه است و نه تنها برای تهران بلکه برای متحدان آمریکایی نیز روشن می کند که تمرکز ارتش آمریکا در منطقه بر بازدارندگی ایران است و در نهایت از جهت گیری ضد شورش طی دو دهه گذشته علیه آمریکا عبور می کند .

یک سیاست قوی تر برای مقابله با ایران همچنین به رویکردی سازنده تر در قبال مناقشه اسرائیل و فلسطین منجر می شود که بار دیگر منطقه را به هم ریخته است. برای چندین دهه، عقل متعارف معتقد بود که حل و فصل این مناقشه کلید بهبود امنیت در خاورمیانه است. اما این درگیری بیش از آنکه عاملی برای آشوب در منطقه باشد، به یک نشانه تبدیل شده، که منبع واقعی آن نظام انقلابی و مذهبی ایران است. تهران کمک های مالی، تسلیحاتی، اطلاعاتی و راهنمایی های استراتژیک را به مجموعه ای از گروه هایی که امنیت اسرائیل را تهدید می کنند ارائه می کند؛ نه فقط حماس که با حمله خشن 7 اکتبر خود به اسرائیل جرقه جنگ فعلی غزه را زد، بلکه به حزب الله در لبنان و شبه نظامیان حوثی در یمن. مناقشه اسرائیل و فلسطین تا زمانی که ایران مهار نشود و تا زمانی که تندرهای فلسطینی از تلاش برای از بین بردن کشور یهود دست برندارند، حل نمی شود.

در این میان، ایالات متحده باید همچنان به حمایت از اسرائیل که به دنبال نابودی حماس در غزه است، ادامه دهد. حکمرانی بلندمدت و وضعیت قلمرو در اختیار واشنگتن نیست. ایالات متحده باید از اسرائیل، مصر و متحدان ایالات متحده در خلیج فارس حمایت کند، زیرا آنها با این مشکل دست و پنجه نرم می کنند. اما واشنگتن نباید اسرائیل را برای بازگشت به مذاکرات بر سر راه حلی بلندمدت برای درگیری گسترده تر با فلسطینی ها تحت فشار قرار دهد. تمرکز سیاست ایالات متحده در خاورمیانه باید بر بازیگر بدخواه برای واشنگتن و متحدان غربی اش و خاورمیانه ای اش باقی بماند؛ ایران که همچنان دشمن سرسخت غرب محسوب می شود.

جو بایدن، رئیس جمهوری ایالات متحده که روزهای پایانی حکمرانی اش را می گذراند، با سوء مدیریت فاجعه بار خروج از افغانستان، دولت آمریکا را به شدت تضعیف کرد. دولت ترامپ درباره توافق مذاکره کرد که به دخالت ایالات متحده در جنگ پایان داد، اما ترامپ هرگز اجازه چنین عقب نشینی آشفته و شرم آور را نمی داد .

از سوی دیگر می توان یک خط مستقیم برای خروج از تصمیم به جنگ ولادیمیر پوتین، رئیس جمهوری روسیه در اوکراین برای دست کم شش ماه بعد ترسیم کرد .

پس از اینکه روسیه هشدارهای بایدن در مورد عواقب حمله به اوکراین را نادیده گرفت و با همه تهدیدهای بایدن به اوکراین حمله کرد، بایدن به رئیس جمهوری اوکراین، ولودیمیر زلنسکی، پیشنهاد داد کی یف را ترک کند، که فرار مفتضحانه اشرف غنی رئیس جمهوری افغانستان از کابل در تابستان قبل را تداوی می کند. خوشبختانه زلنسکی این پیشنهاد را رد کرد.

دولت بایدن از آن زمان تاکنون کمک های نظامی قابل توجهی به اوکراین ارائه کرده، اما اغلب در ارسال انواع تسلیحات به کی یف که برای موفقیت به آن نیاز دارد، زمان را کش داده و پا پس کشیده است. 61 میلیارد دلاری که کنگره اخیراً برای اوکراین تخصیص داده – علاوه بر 113 میلیارد دلاری که قبلاً تصویب شده – احتمالاً برای جلوگیری از شکست اوکراین کافی است، اما به اندازه ای نیست که اوکراین را به پیروزی قادر کند. در همین حال، به نظر می رسد بایدن برنامه ای برای پایان دادن به جنگ نداشته باشد.

ترامپ، به نوبه خود، به صراحت اعلام کرده که مایل است حل و فصل جنگ را از طریق مذاکره ببیند و به کشتار پایان دهد و امنیت اوکراین را حفظ کند. رویکرد ترامپ ادامه دادن کمک های مرگبار به اوکراین است که توسط کشورهای اروپایی تامین می شود، در حالی که درها را برای دیپلماسی با روسیه باز نگه می دارد و مسکو را با درجه ای از غیرقابل پیش بینی ناپذیری از تعادل خارج می کند. او همچنین ناتو را تحت فشار قرار می دهد تا نیروهای زمینی و هوایی را به لهستان بچرخاند تا توانایی های خود را به مرز روسیه نزدیک تر کند و به طور واضح روشن کند که این ائتلاف از تمام خاک خود در برابر تهاجم خارجی دفاع خواهد کرد.

واشینگتن باید مطمئن شود که متحدان اروپایی اش متوجه می شوند که ادامه دفاع آمریکا از اروپا منوط به این است که اروپا نقش خود را انجام دهد؛ از جمله در اوکراین. اگر اروپا می خواهد نشان دهد که در دفاع از اوکراین جدی است، باید این کشور را فوراً به اتحادیه اروپا ببذیرد و از پروتکل بوروکراتیک معمول الحاق چشم پوشی کند. چنین اقدامی پیامی قوی به پوتین خواهد داد که غرب اوکراین را به مسکو واگذار نخواهد کرد. این امر همچنین به مردم اوکراین امیدواری خواهد داد که روزهای بهتری در راه است.

## نظامی در حال افول

با رشد چین، سوختن خاورمیانه، و حمله روسیه در اوکراین، ارتش ایالات متحده کاهش تدریجی تأثیرگذاری بر خاورمیانه و خروج از آن را از سر گرفته است؛ سیاستی که در دوره دولت اوباما قبل از توقف در زمان ریاست جمهوری ترامپ آغاز شد. سال گذشته، تنها سپاه تفنگداران دریایی و نیروی فضایی به اهداف استخدای خود دست یافتند. ارتش آمریکا به میزان عجیبی سیاست گذاری های خود را محدود کرد و نیروهای خود را از 65 هزار سرباز به 10 هزار سرباز کاهش داد. این فقط یک مشکل اداری کمبود پرسنل نیست، بلکه به وضوح نشان می دهد که خانواده های آمریکایی تمایلی برای فرستادن فرزندان خود به خاورمیانه ندارند، و نشان دهنده عدم اعتماد جوانان آمریکایی و خانواده هایشان به اهداف و مأموریت های ارتش آمریکاست.

در همین حال، ارتش به طور فزاینده ای فاقد ابزارهای مورد نیاز برای دفاع از ایالات متحده و منافع آن است. نیروی دریایی اکنون کمتر از 300 کشتی دارد، در حالی که در پایان دولت ریگان این تعداد 592 کشتی بود. این برای حفظ بازدارندگی متعارف از طریق حضور دریایی در 18 منطقه دریایی جهان که فرماندهان جنگنده ایالات متحده آن را از نظر استراتژیک مهم تشخیص داده اند، کافی نیست. کنگره و قوه مجریه باید به هدف داشتن یک نیروی دریایی 355 کشتی تا سال 2032، که ترامپ در سال 2017 تعیین کرد، متعهد شوند. این نیروی دریایی نسبتاً بزرگتر باید زیردریایی های تهاجمی کلاس ویرجینیا را نیز شامل باشد. همچنین زیردریایی های بسیار مهم موشک انداز بالستیک کلاس کلمبیا، که بخشی از به اصطلاح سه گانه هسته ای را تشکیل می دهند، تجهیزات و سیستم های که به واشینگتن اجازه می دهند تا سلاح های هسته ای را از هوا، زمین و دریا مستقر کند.

سایر بخش های سه گانه نیز به بهبود نیاز دارند. به عنوان مثال، کنگره باید برای همه 100 واحد برنامه ریزی شده بمب افکن رادارگریز B-21 که در حال توسعه است، بودجه اختصاص دهد تا جایگزین بمب افکن قدیمی B-2 شود. در واقع، برخی از تحلیلگران استدلال کرده اند که نیروی هوایی به کمتر از 256 فروند از این بمب افکن های تهاجمی نافذ برای انجام یک کمپین پایدار علیه یک رقیب همتا نیاز ندارد. برای جلوگیری از مشکلات خرید B-2 که باعث شد نیروی هوایی به جای 132 فروندی که در ابتدا برنامه ریزی شده بود، تنها 21 فروند هواپیما داشته باشد، هم نیروی هوایی و هم کمیته های کنگره باید با ایجاد شرایط مناسب برای تضمین روند تولید پایدار تلاش کنند.

این سه گانه در سال های اخیر اهمیت بیشتری پیدا کرده است زیرا چین و روسیه زرادخانه های هسته ای خود را مدرن کرده اند. چین از سال 2020 حجم زرادخانه خود را دو برابر کرده است: یک توسعه عظیم، غیرقابل توضیح و بی دلیل. ایالات متحده باید برتری فنی و عددی خود را نسبت به ذخایر هسته ای ترکیبی چین و روسیه حفظ کند. برای انجام این کار، واشینگتن باید سلاح های هسته ای جدید را برای قابلیت اطمینان و ایمنی در دنیای واقعی برای اولین بار از سال 1992 آزمایش کند، نه فقط با استفاده از مدل های کامپیوتری. اگر چین و روسیه به امتناع از مشارکت در مذاکرات حسن نیت کنترل تسلیحات ادامه دهند، ایالات متحده همچنین باید تولید اورانیوم-235 و پلوتونیوم-239، ایزوتوپ های شکافت پذیر اولیه سلاح های هسته ای را از سر بگیرد.

زرادخانه متعارف ایالات متحده نیز باید تغییر کند. دولت ترامپ توسعه موشک های مافوق صوت را احیا کرد، بودجه ای که باراک اوباما، رئیس جمهوری آمریکا در سال 2011 به شدت کاهش داد، و چین و روسیه را در دستیابی به این تسلیحات مهم جدید که بیش از پنج برابر سرعت صوت حرکت می کنند و می توانند بسیار جلوتر از ایالات متحده باشند، آزاد گذاشت. مانور در جو زمین در دور دوم ترامپ سرمایه گذاری های هنگفت در این فناوری حیاتی را شاهد خواهد بود.

احیای ارتش مستلزم مشارکت پرشور رئیس جمهوری و رهبری کنگره است زیرا پرسنل غیرنظامی و یونیفرم پوش قادر به تعمیر پنتاگون نیستند. (ترامپ اغلب برای نوآوری در مواجهه با ایترسی بوروکراتیکی که توسط مقامات ارشد غیرنظامی وزارت دفاع تقویت می شود، فشار می آورد.) اما تغییرات اساسی باید واقعیت بودجه های محدود را توضیح دهد. به لطف سطوح ناپایدار استقراض، بودجه فدرال باید کاهش یابد، و افزایش بزرگ هزینه های دفاعی بدون توجه به اینکه کدام حزب کاخ سفید و کنگره را کنترل می کند، انجام شود. مخارج هوشمندانه تر باید جایگزین هزینه های بیشتر در یک استراتژی معاصر صلح از طریق قدرت شود.

تثبیت ارتش مستلزم اصلاحات اساسی در فرآیندهای اکتساب نیروهای مسلح، هم برای خود و هم برای نظامیان متحد است. در دهه‌های اخیر، پروژه‌های مهمی مانند ناوشکن زوموالت، کشتی رزمی لیتورال، جنگنده F-35 و هواپیمای تانکر KC-46 با سال‌ها تأخیر و با بودجه بسیار زیاد وارد شدند. در دهه 1950، در مقابل، لاکهید اولین هواپیمای جاسوسی U-2 را کمتر از یک سال و نیم پس از گرفتن قرارداد تحویل داد و آن را با بودجه تکمیل کرد. چنین دستاوردی امروز غیرقابل تصور است، زیرا نگرش‌های موجود در اکثر خدمات، ناکارآمدی کنگره که بودجه و برنامه ریزی را دشوار می‌کند، و فقدان دید از سوی فرماندهان نیروهای مسلح مطرح است.

یکی دیگر از مشکلات اساسی تدارکات نظامی، سیستم غیرمنطقی پنتاگون برای توسعه الزامات سلاح‌های جدید است. اضافه کردن الزامات آسان و حذف آن سخت است. نتیجه سلاح‌های بسیار پیچیده است، اما سلاح‌هایی که گران هستند و سال‌ها طول می‌کشد تا به کار گرفته شوند. به عنوان مثال، در اوایل و اواسط دهه 1990، زمانی که نیروی دریایی در حال طراحی کلاس فعلی ناوهای هواپیمابر خود بود، یک الزام برای یک سیستم پرتاب هواپیمای الکترومغناطیسی را اضافه کرد، فناوری که در آن زمان وجود نداشت. تصمیمی که ترامپ در سال 2017 از آن انتقاد کرد، هزینه‌ها و تاخیرهای قابل توجهی را به همراه داشت. فرماندهی ارشد غیرنظامی در پنتاگون باید این روند را با ایجاد یک قانون جدید اصلاح کند که هرگونه تغییر قابل توجه در طراحی که ممکن است بر هزینه یا زمان برای توسعه سیستم‌های ضروری بیافزاید باید توسط آنها و به تنهایی مجاز باشد.

ایالات متحده باید از سیستم‌های تدارکاتی در کشورهای متحدی مانند استرالیا الهام بگیرد، جایی که یک بوروکراسی ناب هواپیمای جنگی بدون سرنشین Ghost Bat و وسیله نقلیه زیرآبی بدون سرنشین Ghost Shark را با هزینه کم و بدون تاخیرهای زیاد که از خرید از ایالات متحده بی‌نیاز می‌شود، توسعه داده است. تامین‌کنندگان جدیدتر دفاعی زیرک مانند اندرلی Anduril و پلنتری Palantir - شرکت‌هایی که در بخش فناوری نوآورانه ریشه دارند - همچنین می‌توانند به پنتاگون کمک کنند تا فرآیندهای تدارکاتی را که برای قرن بیست و یکم مناسب‌تر است توسعه دهد.

یک سیستم نظامی کارآمدتر به تنهایی برای خنثی کردن و بازدارندگی محور جدید پکن - مسکو - تهران کافی نخواهد بود. انجام این کار همچنین مستلزم اتحادهای قوی در میان کشورهای آزاد جهان است. ایجاد اتحاد در دوره دوم ترامپ به همان اندازه مهم خواهد بود که در دوره اول. اگرچه منتقدان اغلب ترامپ را دشمن ائتلاف‌های سنتی توصیف می‌کردند، اما در واقعیت، او بیشتر آنها را تقویت کرد. ترامپ هرگز اقدامی که به ثبات ناتو کمک کند را لغو یا به تعویق نینداخت. فشار او بر کشورهای عضو ناتو برای هزینه‌های بیشتر برای دفاع، این اتحاد را قوی‌تر کرد.

مقامات دولت جو بایدن دوست دارند اهمیت اتحادها را جدی بگیرند و بایدن می‌گوید که او معتقد است که ایالات متحده درگیر رقابتی است که دموکراسی‌های متحد را در مقابل خودکامگی‌های رقیب قرار می‌دهد. اما دولت وقتی که اصول دموکراتیک رهبران منتخب محافظه کار در کشورهای متحد با ایالات متحده از جمله رئیس‌جمهوری سابق برزیل، ژاير بولسونارو، نخست‌وزیر مجارستان، ویکتور اوربان، نخست‌وزیر اسرائیل، بنیامین نتانیاهو و رئیس‌جمهور لهستان، آندری دودا را زیر سوال می‌برد، مأموریت فرضی خود را تضعیف می‌کند. در واقع، این رهبران به خواسته‌های مردم خود پاسخ می‌دهند و به دنبال دفاع از دموکراسی هستند، اما از طریق سیاست‌هایی متفاوت از سیاست‌هایی که از سوی آن دسته از مردمی که دوست دارند در داووس سرگرم باشند، حمایت می‌کنند. با این حال، به نظر می‌رسد دولت بایدن کمتر به تقویت روابط خوب با متحدان دموکراتیک مانند «نظم بین المللی مبتنی بر قوانین» در دنیای واقعی علاقه مند است تا دفاع از انتزاعات خیالی. چنین لفاظی‌هایی منعکس‌کننده نخبه‌گرایی لیبرال و جهانی است که به عنوان حمایت از آرمان‌های دموکراتیک ظاهر می‌شود. لفاظی‌هایی که بیش از آن که واقعی باشد رنگ و بوی بوج روشن‌فکری دارد.

انتقاد از این رهبران دموکراتیک در مقایسه با میزان کم توجهی مقامات بایدن به مخالفان در کشورهای اقتدارگرا بسیار تلخ‌تر است. رئیس‌جمهور و دستیاران ارشد او به ندرت از رویکرد روسای جمهوری سابق پیروی می‌کنند که مخالفان بازداشت شده را برای نشان دادن سوء استفاده‌های اقتدارگرایانه و برجسته کردن برتری مدل جهان آزاد از حقوق مسلم فردی و حاکمیت قانون مورد توجه قرار می‌دادند. کارتر شخصاً به آندری ساخاروف، مخالف شوروی، نامه نوشت. ریگان با ناتان شارانسکی ناراضی شوروی در دفتر بیضی و با دیگران در سفارت ایالات متحده در مسکو ملاقات کرد. در مقابل، بایدن به ندرت در مورد مخالفان فردی صحبت کرده است؛ افرادی مانند جیمی لای، ناشر هنگ‌کنگ و مدافع دموکراسی که مقامات چینی او را به اتهامات ساختگی زندانی کرده است. اگرچه وزارت امور خارجه اعتراضاتی را درباره رفتار چین با شهروندانش صادر کرده است، اما آنها در برابر پس‌زمینه‌ای از تعامل بی‌قید و شرط سطح بالا با چین قرار گرفته‌اند که هیچ جزء جدی حقوق بشری ندارد.

فشار ترامپ بر کشورهای عضو ناتو برای هزینه بیشتر برای دفاع، این اتحاد را قوی‌تر کرد. ترامپ به نوبه خود ترجیح داد در تلاش برای ایجاد روابط با رهبران خارجی و دادن فرصت به دیکتاتورهایی مانند کیم جونگ اون، رهبر کره شمالی، بیشتر بر آمریکایی‌هایی تمرکز کند که به ناحق در خارج از کشور بازداشت شده‌اند تا مخالفان. اما او به نیروهای اپوزیسیون در کشورهای خودکامه که رقبای ایالات

متحدہ ہستند نیز توجہ کرد. در ژانویہ 2020، او پس از اینکہ علناً ابراز امیدواری کرد کہ مردم ایران روزی بتوانند رہبران خود را انتخاب کنند، ترامپ در شبکہ‌های اجتماعی این گونه پیگیری کرد: «معترضان خود را نکشید»، و بہ این ترتیب او بہ دین‌سالاران در تہران توصیه کرد. دور دوم ریاست‌جمهوری ترامپ افزایش توجہ در سطح ریاست‌جمهوری بہ مخالفان و نیروهای سیاسی را باعث می‌شود کہ می‌توانند دشمنان ایالات متحدہ را بہ چالش بکشند. این تلاش بر اساس اقدامات گذشتہ است، مانند زمانی کہ وزیر امور خارجه ترامپ، مایک پمپئو، و سایر مقامات ارشد با فعالان خواہان آزادی در چین دیدار کردند و زمانی کہ مت پوتینگر، معاون مشاور امنیت ملی، از کاخ سفید بہ زبان ماندارین برای مردم چین سخنرانی کرد و بہ مردم چین گفت کہ او بسیاری از نگرانی‌های آنها را دربارہ حکومت سرکوبگر حزب کمونیست چین درک می‌کند.

برخی ممکن است بگویند کہ برای ایالات متحدہ ریاکارانہ است کہ برخی از دولت‌های سرکوبگر، مانند دولت‌های چین و ایران را محکوم کند، در حالی کہ با دیگران، مانند کشورهای غیر دموکراسی عرب شریک می‌شود. اما مهم است کہ ظرفیت کشورها برای تغییر در نظر گرفته شود. بیشتر پادشاهی‌های عرب امروز نسبت بہ دهہ یا ۲۰ سال پیش آزادتر و لیبرال‌تر ہستند، تا حدی بہ دلیل تعامل با ایالات متحدہ. این را نمی‌توان در مورد دولت‌های چین یا ایران گفت کہ نسبت بہ همسایگان خود تهاجمی تر شدہ اند.

ایالات متحدہ کامل نیست و امنیت آن مستلزم آن نیست کہ ہمہ ملت‌های روی زمین از نظر سیاسی بہ آن شباهت داشتہ باشند. در طول بسیاری از تاریخ ایالات متحدہ، اکثر آمریکایی‌ها معتقد بودند کہ بہ جای تلاش برای تحمیل یک سیستم سیاسی بر دیگران، کافی است بہ عنوان یک الگو برای دیگران ایستادگی کنند. اما آمریکایی‌ها نباید دستاوردهای کشورشان را دست کم بگیرند یا موفقیت آزمایش آمریکا در بیرون کشیدن مردم در داخل و خارج از کشور را از سرکوب، فقر و ناامنی کم اهمیت جلوہ دهند.

آیا احیای آمریکا امروز در یک کشور تقسیم شدہ رخ می‌دهد، زمانی کہ نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد کہ اکثریت قریب بہ اتفاق شهروندان معتقدند کشورشان در مسیر اشتباہ است؟ همان طور کہ انتخاب ریگان در سال 1980 نشان داد، ایالات متحدہ ہمیشہ می‌تواند اوضاع را تغییر دہد. در نوامبر، مردم آمریکا این فرصت را داشتند تا رئیس‌جمهوری را کہ صلح را از طریق قدرت باز می‌گرداند و می‌تواند دوبارہ این کار را انجام دہد، بہ قدرت بازگردانند. اگر این کار را انجام دہند، کشور منابع، نبوغ و شجاعت لازم برای بازسازی قدرت ملی خود، تضمین آزادی خود و تبدیل شدن بہ آخرین و بہترین امید برای نوع بشر را دارد «*Si vis pacem, para bellum*». یک عبارت لاتین است کہ در قرن چهارم پدیدار شد و بہ این معناست کہ «اگر صلح می‌خواہید، برای جنگ آمادہ شوید». منشأ این مفهوم بہ زمان امپراتور روم قرن دوم یعنی ہادریان برمی‌گردد، کہ بہ او اصل موضوع «صلح از طریق قدرت» - یا در صورت عدم موفقیت، صلح از طریق تہدید» نسبت داده می‌شود.

جورج واشینگتن، رئیس‌جمهوری ایالات متحدہ، این را بہ خوبی درک کردہ بود. او در سال 1793 بہ کنگرہ گفت: «اگر می‌خواہیم صلح، یکی از قوی‌ترین ابزارهای رفاه فزاینده ما را تضمین کنیم، باید بدانیم کہ ما ہمیشہ آمادہ جنگ ہستیم. ما باید دستورالعمل: "آرام صحبت کنید و یک چوب بزرگ حمل کنید." را ہموارہ مدنظر داشتہ باشیم.» رونالد ریگان، رئیس‌جمهوری اسبق ایالات متحدہ آمریکا نیز مستقیماً از ہادریان وام گرفت کہ قول داد بہ «صلح از طریق قدرت» دست یابد، و بعداً ہم بہ آن وعدہ عمل کرد.

در سال 2017، رئیس‌جمهور دونالد ترامپ، پس از دورہ باراک اوباما، این اخلاق را بہ کاخ سفید بازگرداند، کہ طی آن، ایالات متحدہ رئیس‌جمهوری داشت کہ احساس می‌کرد لازم است برای گناہان ادعایی سیاست خارجی آمریکا عذرخواہی کند و قدرت ارتش ایالات متحدہ را تضعیف کرد. این با روی کار آمدن ترامپ بہ پایان رسید. همان طور کہ او در سپتامبر 2020 در مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سخنرانی خود اعلام کرد، ایالات متحدہ "سرنوشت خود را بہ عنوان صلح طلب انجام می‌دهد، اما صلح از طریق قدرت بہ دست می‌آید."

ترامپ ہمیشہ می‌گفت کہ یک صلح طلب بودہ؛ واقعیتی کہ با تصویرهای نادرست از او پنهان شدہ بود، اما او با نگاهی بہ سوابقش ہموارہ تلاش کردہ است کہ خود را صلح طلب نشان دہد. طرفداران او برای توضیح این ادعای او می‌گویند: فقط در 16 ماہ پایانی دولت او، ایالات متحدہ توافقنامہ ابراہیم را تسہیل کرد و صلح را برای اسرائیل و سہ ہمسایہ آن در خاورمیانہ بہ اضافہ سودان بہ ارمغان آورد. صریستان و کوزوو با میانجیگری آمریکا با عادی سازی اقتصادی موافقت کردند. واشینگتن با موفقیت مصر و کشورهای کلیدی خلیج فارس را تحت فشار قرار داد تا اختلافات خود را با قطر حل کنند و بہ محاصره این امپرنشین پایان دہند. ایالات متحدہ در دوران او همچنین با طالبان قراردادی منعقد کرد کہ تقریباً در تمام سال آخر دولت ترامپ از ہر گونه مرگ نظامیان آمریکایی در افغانستان جلوگیری کرد.

ترامپ مصمم بود از جنگ‌های جدید و عملیات‌های ضد شورش بی‌پایان اجتناب کند و ریاست‌جمهوری او اولین دورہ ریاست‌جمهوری از زمان جیمی کارتر بود کہ در آن ایالات متحدہ وارد جنگ جدیدی نشد یا درگیری موجود را گسترش نداد. ترامپ

همچنین به یک جنگ با پیروزی نادر ایالات متحده پایان داد و داعش را به عنوان یک نیروی نظامی سازمان یافته از بین برد و رهبر آن ابوبکر البغدادی را کشت.

برخلاف دوره کارتر، در دوران ترامپ، دشمنان ایالات متحده از ترجیح آمریکایی ها برای صلح سوء استفاده نکردند. در سال های ترامپ، روسیه پس از تهاجم سال 2014 به اوکراین، بیشتر به جلو حرکت نکرد، ایران به اسرائیل حمله مستقیم انجام نداد و کره شمالی پس از ترکیبی از اقدامات دیپلماتیک و نمایش قدرت نظامی ایالات متحده، آزمایش تسلیحات هسته ای را متوقف کرد. و اگرچه چین در دوران ریاست جمهوری ترامپ موضع تهاجمی خود را حفظ کرد، اما رهبری آن مطمئناً به عزم ترامپ برای اجرای خطوط قرمز اشاره کرد؛ برای مثال زمانی که ترامپ دستور حمله هوایی محدود اما مؤثر به سوریه را در سال 2017، پس از ادعای استفاده رژیم بشار اسد از سلاح های شیمیایی علیه مردم صادر کرد .

### دوره دوم ترامپ شاهد بازگشت رئالیسم با طعم جکسونی خواهد بود

ترامپ هرگز به دنبال انتشار "دکترین ترامپ" به نفع نهاد سیاست خارجی واشینگتن نبوده است. او نه به تعصب بلکه به غرایز خود و اصول سنتی آمریکایی که عمیق تر از ارتدوکس های جهانی گرایانه دهه های اخیر است، پایبند است. «آمریکا اول آمریکا تنها نیست» شعاری است که اغلب توسط مقامات دولت ترامپ تکرار می شود، و دلیل خوبی هم دارد: ترامپ می داند که یک سیاست خارجی موفق مستلزم پیوستن به نیروهای خود با دولت ها و مردم دوست در جاهای دیگر است. همان طور که منتقدانش ادعا می کنند، این واقعیت که ترامپ نگاه جدیدی به کشورها و گروه ها داشته است، او را صرفاً معامله گر یا انزواطلب با اتحادها نمی سازد .

همکاری ناتو و ایالات متحده با ژاپن، اسرائیل و کشورهای عربی خلیج فارس در زمان ریاست جمهوری ترامپ از لحاظ نظامی تقویت شد.

سیاست خارجی و سیاست تجاری ترامپ را می توان دقیقاً به عنوان واکنشی به کاستی های انترناسیونالیسم نئولیبرال یا جهانی گرایی که از اوایل دهه 1990 تا 2017 انجام شد، درک کرد. ترامپ مانند بسیاری از رأی دهندگان آمریکایی دریافت که «تجارت آزاد» چیزی شبیه به آنچه واقعا شعار آن را می دهند، نبوده است. در عمل و در بسیاری از موارد دولت های خارجی از تعرفه های بالا، موانع تجارت و سرقت مالکیت معنوی برای آسیب رساندن به ایالات متحده استفاده می کنند. منافع اقتصادی و امنیتی و علی رغم هزینه های نظامی سنگین، دستگاه امنیت ملی واشینگتن پس از جنگ خلیج فارس در سال 1991 از پیروزی های کمی برخوردار شد، در حالی که در مناطقی مانند عراق، لیبی و سوریه شکست های قابل توجهی را متحمل شد.

ترامپ به اسلاف خود اندرو جکسون و رویکرد جکسون در سیاست خارجی بسیار فکر می کند: زمانی که به اقدام مجبور هستید، متمرکز و نیرومند باشید، اما در دست اندازی بیش از حد محتاط باشید. دوره دوم ترامپ شاهد بازگشت رئالیسم با طعم جکسونی خواهد بود. دوستان واشینگتن امن تر و متکی به خود خواهند بود و دشمنانش بار دیگر از قدرت آمریکا می ترسند. ایالات متحده قوی خواهد شد و صلح برقرار خواهد شد.

در اوایل دهه 1990، به نظر می رسید که جهان در آستانه دومین «قرن آمریکایی» است. پرده آهنین سقوط کرده بود و کشورهای اروپای شرقی کمونیسم را نقد کرده و پیمان ورشو را کنار گذاشته و برای پیوستن به اروپای غربی و بقیه جهان آزاد صف آرایی کردند. اتحاد جماهیر شوروی در سال 1991 به تاریخ پیوست. به نظر می رسید که توقف در جریان آزادی، مانند چین، حداقل از نظر اقتصادی آزاد شود و هیچ تهدیدی برای ایالات متحده وجود نداشته باشد. جنگ خلیج فارس تقویت نظامی ایالات متحده در دهه قبل را تأیید کرد و به تأیید این موضوع کمک کرد که جهان فقط یک ابرقدرت دارد.

آن وضعیت را با امروز مقایسه کنید. چین به یک دشمن نظامی و اقتصادی بزرگ تبدیل شده است. این امر به طور معمول تایوان دموکراتیک را تهدید می کند. گارد ساحلی و شبه نظامیان دریایی عملاً در یک وضعیت طولانی درگیری با شدت کم با فیلیپین، متحد پیمان ایالات متحده، هستند که می تواند جرقه جنگ گسترده تری را در دریای چین جنوبی ایجاد کند. پکن اکنون بزرگترین دشمن واشینگتن در فضای سایبری است و مرتباً به شبکه های تجاری و دولتی ایالات متحده حمله می کند. تجارت و شیوه های تجاری ناعادلانه چین به اقتصاد آمریکا آسیب رسانده و ایالات متحده را برای کالاهای تولیدی و حتی برخی از داروهای ضروری به چین وابسته کرده است. و اگرچه مدل چین چیزی شبیه جذابیت ایدئولوژیک برای انقلابیون جهان سوم و رادیکال های غربی که کمونیسم شوروی در اواسط قرن بیستم داشت، ندارد، اما رهبری سیاسی چین تحت رهبری شی جین پینگ با این وجود اعتماد کافی برای معکوس کردن اصلاحات اقتصادی و درهم شکستن آزادی در هنگ کنگ داشته است. چین به سمت انتخاب جنگ با واشینگتن و بسیاری از شرکای آن رفته است. شی

چین بینگ خطرناک ترین رهبر چین از زمان مائوتسه تونگ تا کنون برای امریکا بوده که به رویارویی بی محابات با امریکا قائل است. در حالی که چین هنوز برای همه گیری COVID-19 که از ووهان سرچشمه می گیرد، پاسخگو نیست.

چین اکنون یک شریک جوان متعهد و مفید در مسکو نیز دارد. در سال 2018، یک سال پس از ترک سمت به عنوان معاون رئیس جمهوری، جو بایدن مقاله ای را با عنوان «چگونه در برابر کرملین بایستیم» در فارن افرز نوشت. اما تهاجم تمام عیار روسیه به اوکراین در سال 2022 نشان داد که مسکو چندان هم از صحبت های تند او تحت تاثیر قرار نگرفته است. این جنگ همچنین این حقیقت شرم آور را فاش کرده است که اعضای اروپایی ناتو برای یک محیط جنگی جدید آماده نیستند که فناوری های نوآورانه ای مانند هوش مصنوعی را با پهپادهای کم فن آوری اما مرگبار و توپخانه های صد ساله ترکیب می کند.

نقطه پیوستن به چین و روسیه در محور نوظهور ضد آمریکایی، ایران است. مانند رژیم های پکن و مسکو، حکومت دینی در تهران جسورتر شده است. با مصونیت، رهبران آن اغلب ایالات متحده و متحدانش را تهدید می کنند. طبق معتبرترین تخمین ها، ایران اکنون اورانیوم غنی شده کافی برای ساخت یک سلاح هسته ای اساسی در کمتر از دو هفته را جمع آوری کرده است. گروه های متحد ایران، از جمله حماس، نیروهای نظامی آمریکایی ها را می ربایند و می کشند. و در ماه آوریل، برای اولین بار، ایران به نزدیکترین متحد واشینگتن در خاورمیانه، اسرائیل، مستقیماً از خاک خود حمله کرد و صدها هواپیمای بدون سرنشین و موشک شلیک کرد.

تصویر نزدیک به خانه را به سختی می توان بهتر تصور کرد. در مکزیک، کارتل های مواد مخدر در برخی مناطق دولت موازی تشکیل داده اند و افراد قاچاقچی و روسای باندهای مافیا مواد مخدر غیرقانونی را به داخل ایالات متحده قاچاق می کنند. ونزوئلا یک کشور جنگ طلب دیگر در برابر امریکاست.

ناتوانی دولت بایدن در تامین امنیت مرزهای جنوبی ایالات متحده شاید بزرگترین و شرم آورترین شکست دولت او باشد که به ترامپ به ارث می رسد.

صحبت از شفافیت درباره چین، در لابه لای ضعف و شکست آمریکا فریاد بازگرداندن صلح ترامپ از طریق قدرت است. هیچ جا به اندازه رقابت با چین نیاز فوری نیست.

بایدن از ابتدای دوره ریاست جمهوری خود پیام های درهمی را نسبت به تهدیدهای پکن ارسال کرده است. اگرچه بایدن تعرفه ها و کنترل های صادراتی وضع شده توسط ترامپ را حفظ کرده، اما او همچنین مقامات کابینه خود را طی یکسری سفر به پکن فرستاده است، در آنجا آنها هشدارهای قاطعانه در مورد تجارت و امنیت داده اند، اما همچنین شاخه زیتون را گسترش و وعده برخی همکاری ها با چین را داده اند؛ همکاری ای که از قبل و در دولت ترامپ هم وجود داشت. این یک سیاست تجملاتی فراتر از ماهیت دیپلماسی است. نشست ها و اجلاس ها برگزار می شود بدون این که دستاوردی داشته باشند.

در همین حال، پکن به آنچه رئیس جمهور و مشاوران ارشد او در ملاء عام می گویند توجه زیادی دارد. بایدن از اقتصاد چین به عنوان یک «بمب ساعتی متحرک» یاد کرده، اما به صراحت هم گفته است: «نمی خواهم چین را مهار کنم» و «صادقانه بگویم به دنبال صدمه زدن به چین نیستیم. اگر چین خوب عمل کند، وضعیت همه ما بهتر است.» باور کردن به چنین چیزی به معنای این است که چین واقعاً یک دشمن نیست.

حزب کمونیست چین برای جانشین شدن به جای ایالات متحده به عنوان رهبر جهانی، در حال توسعه فناوری و نوآوری در زمینه های حیاتی مانند وسایل نقلیه الکتریکی، انرژی خورشیدی، هوش مصنوعی و محاسبات کوانتومی با هدف گسترش قدرت و امنیت خود است. برای انجام این کار، پکن به یارانه های عظیم، سرقت مالکیت معنوی، و شیوه های تجاری ناعادلانه متکی است. به عنوان مثال، در صنعت خودرو، پکن از صنایعی که به قهرمانان ملی تبدیلشان کرده، مانند شرکت BYD حمایت کرده و با سرازیر کردن یارانه به آنها و تولید میلیون ها خودروی الکتریکی ارزان قیمت و روانه کردن آنها به بازارهای ایالات متحده و کشورهای همپیمانانش از سنئول تا توکیو، دیپرویوت و بایرن ورشکستگی شرکت های رقیب غربی آنها را هدف گذاری کرده است.

برای حفظ برتری رقابتی خود در برابر این هجوم، ایالات متحده باید بهترین مکان در جهان برای سرمایه گذاری، نوآوری و تجارت باقی بماند. اما قدرت فزاینده نظارت دولتی ایالات متحده، از جمله اجرای بیش از حد تهاجمی قانون ضد انحصار، سیستم تجاری آزاد آمریکا را تهدید می کند و در معرض نابودی قرار داده است. حتی در شرایطی که شرکت های چینی از حمایت ناعادلانه پکن برای از کار انداختن شرکت های آمریکایی برخوردار می شوند، دولت های ایالات متحده و متحدان اروپایی آن رقابت را برای همان شرکت های آمریکایی سخت تر می کنند. این دستورالعمل انحطاط ملی است. دولت های غربی باید این مقررات غیر ضروری را کنار بگذارند.



از آنجایی که چین به دنبال تضعیف قدرت اقتصادی و نظامی آمریکا است، واشنگتن باید این لطف چین را جبران کند؛ درست همان طور که در دوران جنگ سرد انجام داد، زمانی که برای تضعیف اقتصاد شوروی کار کرد. جانت یلن، وزیر خزانه داری آمریکا گفته که «جدایی کامل اقتصادی [از چین] نه عملی است نه مطلوب» و ایالات متحده «این ایده را رد می کند که باید اقتصاد خود را از چین جدا کند». اما واشنگتن باید در واقع به دنبال جدا کردن اقتصاد خود از چین باشد. ترامپ بدون اینکه آن را به این شکل توصیف کند، با اعمال تعرفه های بالاتر بر نیمی از کالاهای صادراتی چین به آمریکا، سیاست جداسازی را آغاز کرد و پکن این گزینه را برای از سرگیری تجارت عادی در صورت تغییر رفتارش - فرصتی که از آن استفاده نکرد - در نظر گرفت. اکنون زمان آن فرا رسیده که با اعمال تعرفه 60 درصدی بر کالاهای چینی، همان طور که ترامپ از آن حمایت کرده است، و کنترل های سخت تر بر صادرات هر فناوری که ممکن است برای چین مفید باشد، فشار بیاوریم.

البته واشنگتن باید خطوط ارتباطی خود را با پکن حفظ کند، اما ایالات متحده باید دیپلماسی اقیانوس آرام خود را بر متحدانی مانند استرالیا، ژاپن، فیلیپین و کره جنوبی، شرکای سنتی مانند سنگاپور و شرکای نوظهور مانند اندونزی و کره جنوبی و ویتنام متمرکز کند. منتقدان پیشنهاد می کنند که درخواست ترامپ از متحدان آمریکا در آسیا برای کمک و فعالیت بیشتر به دفاع از خود، ممکن است آنها را نگران کند. برعکس: گفت و گوهای من با مقامات این منطقه نشان داده است که آنها از صحبت های آشکار ترامپ در مورد نیاز به روابط دوطرفه استقبال می کنند و معتقدند رویکرد او امنیت را افزایش می دهد.

مانورهای نظامی مشترک با چنین کشورهایی ضروری است. ترامپ چین را از بازی های جنگی سالانه حاشیه اقیانوس آرام در سال 2018 به یک تیم دفاعی خوب دعوت کرد در حالی که محتمل ترین حریف خود را برای دیدن برنامه ریزی و تمرین دعوت نمی کنند. به طور طبیعی چین کشتی های جاسوسی را برای مشاهده فرستاد. کنگره در سال 2022 نشان داد که ایالات متحده باید تایوان را برای پیوستن به رزمایش ها دعوت کند. اما بایدن از انجام این کار خودداری کرده است، اشتباهی که باید جبران شود.

تایوان سالانه حدود 19 میلیارد دلار برای دفاع خود هزینه می کند که کمتر از سه درصد از تولید اقتصادی سالانه آن است. اگرچه این بهتر از اکثر متحدان و شرکای ایالات متحده است، اما هنوز خیلی کم است. کشورهای دیگر در این منطقه خطرناک نیز باید بیشتر هزینه کنند. نقص تایوان صرفاً تقصیر خودش نیست: دولت های گذشته ایالات متحده سیگنال های متفاوتی در مورد تمایل واشنگتن برای تامین تسلیحات تایوان و کمک به دفاع از آن ارسال کرده اند. دولت بعدی باید روشن کند که همراه با تعهد مستمر ایالات متحده، انتظار می رود تایوان بیشتر برای دفاع خود هزینه کند و گام های دیگری مانند گسترش خدمت سربازی را نیز بردارد.

در همین حال، کنگره باید با اعطای انواع کمک های مالی، وام ها و انتقال تسلیحاتی که ایالات متحده مدت ها است به اسرائیل پیشنهاد داده است، به ایجاد نیروهای مسلح اندونزی، فیلیپین و ویتنام کمک کند. فیلیپین به ویژه در مقابله با نیروهای چینی در دریای چین جنوبی به حمایت سریع نیاز دارد. نیروی دریایی باید یک برنامه سقوط برای نوسازی کشتی های از رده خارج انجام دهد و سپس آنها را به فیلیپین اهدا کند، از جمله ناوچه ها و کشتی های تهاجمی آبی خاکی که در فیلادلفیا و هاوایی رزرو هستند.

نیروی دریایی همچنین باید یکی از ناوهای هواپیمابر خود را از اقیانوس اطلس به اقیانوس آرام منتقل کند و پنتاگون باید به فکر استقرار کل تفنگداران دریایی در اقیانوس آرام باشد و آنها را به ویژه از ماموریت های خاورمیانه و شمال آفریقا خلاص کند. پایگاه های ایالات متحده در اقیانوس آرام اغلب فاقد دفاع موشکی و حفاظت از جت های جنگنده کافی هستند، نقصی رسواکننده که وزارت دفاع باید با انتقال سریع منابع از جاهای دیگر برطرف کند.

منطقه دیگری که دولت بایدن در آن قدرت کمی از خود نشان داده و در نتیجه صلح کمی به ارمغان آورده، خاورمیانه است. جو بایدن مصمم به طرد عربستان سعودی به دلیل نقض حقوق بشر بود اما همچنین برای از سرگیری سیاست مذاکره با ایران در دوره اوباما، که حقوق بشر در آن به مراتب بدتر از عربستان است، وارد کاخ سفید شد. این رویکرد او سبب شد تا عربستان سعودی، شریک مهم و صادرکننده اصلی انرژی جهان را از خود دور کند و کاری برای مهار ایران که در چهار سال گذشته به طرز آشکاری خشونت بارتر شده است، انجام ندهد. متحدان آمریکا در خاورمیانه و فراتر از آن، این اقدامات او را دلیلی بر ضعف و غیرقابل اعتماد بودن آمریکا می دانستند و سیاست های خارجی خود را مستقل تر از واشنگتن دنبال می کردند. ایران خود برای حمله به اسرائیل، نیروهای آمریکایی و شرکای آمریکایی از طریق نیروهای نیابتی و به طور مستقیم، احساس آزادی عمل کرده است.

در مقابل، دولت ترامپ در دور اول خود، کمپین فشار حداکثری را بر ایران اعمال کرد؛ این فشارها اصرار بر اینکه کشورهای اروپایی از تحریم های ایالات متحده و سازمان ملل علیه جمهوری اسلامی ایران تبعیت کنند را نیز شامل می شد. این نمایش اراده، شرکای مهم

ایالات متحده مانند عربستان سعودی و امارات متحده عربی را دور محور امریکا جمع کرد و راه را برای توافق ابراهیم هموار کرد. هنگامی که متحدان ایالات متحده عزم مجدد آمریکا را برای مهار حکومت اسلامی در تهران ببینند، دوباره به واشینگتن خواهند پیوست و به برقراری صلح در منطقه ای که برای بازارهای انرژی و بازارهای سرمایه جهانی بسیار حیاتی است، کمک خواهند کرد.

متأسفانه، در دوران دولت بایدن که نتوانسته تحریم‌های موجود علیه صادرات نفت ایران را اجرا کند، عکس این موضوع رخ داده است. در ماه‌های اخیر، این صادرات به بالاترین حد خود در شش سال گذشته رسید و بیش از 1.5 میلیون بشکه در روز بود. تسهیل اجرای تحریم‌ها برای دولت و ارتش ایران سودآور بوده و سالانه ده‌ها میلیارد دلار از آن‌ها به دست می‌آورد. بازگرداندن سیاست سرکوب ترامپ علیه ایران توانایی آن را برای تامین مالی نیروهای نیابتی‌اش که ما در خاورمیانه و فراتر از آن در فهرست گروه‌های تروریستی طبقه‌بندی کرده ایم، کاهش خواهد داد.

مشکلات بایدن در خاورمیانه زمانی آغاز شد که او سعی کرد دوباره وارد توافق هسته ای ایران که در دوره اوباما امضا شد بشود، همان توافقی که ترامپ در سال 2018 از آن خارج شده و آن را شکست خورده تشخیص داده بود. این توافق به دور از حذف یا حتی مسدود کردن برنامه هسته‌ای ایران، آن را مقدس کرده بود و به ایران اجازه می‌داد سانتریفیوژهایی را که برای جمع‌آوری اورانیوم کافی برای ساخت بمب استفاده می‌کرد، حفظ کند. بازگشت به سیاست فشار حداکثری ترامپ اجرای کامل تحریم‌های ایالات متحده بر بخش انرژی ایران را شامل می‌شود که این تحریم‌ها را نه تنها در مورد ایران، بلکه برای دولت‌ها و سازمان‌هایی که نفت و گاز ایران را خریداری می‌کنند نیز اعمال می‌کند. فشار حداکثری همچنین به معنای استقرار تجهیزات دریایی و هوانوردی بیشتر در خاورمیانه است و نه تنها برای تهران بلکه برای متحدان آمریکایی نیز روشن می‌کند که تمرکز ارتش آمریکا در منطقه بر بازدارندگی ایران است و در نهایت از جهت‌گیری ضد شورش دو دهه گذشته عبور می‌کند.

یک سیاست قوی‌تر برای مقابله با ایران همچنین به رویکردی سازنده‌تر در قبال مناقشه اسرائیل و فلسطین منجر می‌شود که بار دیگر منطقه را به هم ریخته است. برای چندین دهه، عقل و منطق متعارف معتقد بود که حل و فصل این مناقشه کلید بهبود امنیت در خاورمیانه است. اما این درگیری بیش از آنکه عاملی برای آشوب در منطقه باشد، به یک نشانه تبدیل شده، که منبع واقعی آن حکومت انقلابی و مذهبی ایران است. تهران کمک‌های مالی، تسلیحاتی، اطلاعاتی و راهنمایی‌های استراتژیک را به مجموعه‌ای از گروه‌هایی که امنیت اسرائیل را تهدید می‌کنند ارائه می‌دهد؛ نه فقط حماس، که با حمله خشن 7 اکتبر خود به اسرائیل جرقه جنگ فعلی غزه را زد، بلکه به سازمان تروریستی از نگاه ما در لبنان و حزب الله و همچنین شبه نظامیان حوثی در یمن. مناقشه اسرائیل و فلسطین تا زمانی که ایران مهار نشود و تا زمانی که تندروهای فلسطینی از تلاش برای از بین بردن کشور یهود دست برندارند، حل نمی‌شود.

در این میان، ایالات متحده باید همچنان به حمایت از اسرائیل که به دنبال نابودی حماس در غزه است، ادامه دهد. حکمرانی بلندمدت و وضعیت قلمرو در اختیار واشینگتن نیست. ایالات متحده باید از اسرائیل، مصر و متحدان ایالات متحده در خلیج فارس حمایت کند زیرا آنها با این مشکل دست و پنجه نرم می‌کنند. اما واشینگتن نباید اسرائیل را برای بازگشت به مذاکرات بر سر راه حلی بلندمدت برای درگیری گسترده‌تر با فلسطینی‌ها تحت فشار قرار دهد. تمرکز سیاست ایالات متحده در خاورمیانه باید بر بازیگر بدخواه باقی بماند که در نهایت مسئول ناآرامی و کشتار است: حکومت ایران.

جو بایدن، رئیس‌جمهوری فعلی ایالات متحده آمریکا با سوء مدیریت فاجعه بار خروج از افغانستان، دولت آمریکا را به شدت تضعیف کرد.

دولت دونالد ترامپ زمانی که رئیس‌جمهور بود بر سر توافقی با طالبان و مقامات افغانستان مذاکره کرد که به دخالت ایالات متحده در جنگ پایان می‌داد، اما ترامپ هرگز اجازه چنین عقب‌نشینی آشفته و شرم‌آوری را نمی‌داد. او موافق خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان و پایان دادن به جنگ در این کشور بود اما هرگز درصدد نبود چین فاجعه بار نیروهای آمریکایی از افغانستان خارج شوند.

می‌توان یک خط مستقیم از فرایند بی‌نتیجه خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان در تابستان سال 2021 تا تصمیم ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهوری روسیه برای حمله به اوکراین که شش ماه بعد از آن رخ داد، ترسیم کرد. پس از اینکه روسیه هشدارهای بایدن در مورد عواقب حمله به اوکراین را نادیده گرفت او در آخر تصمیم گرفت که به اوکراین حمله کند. در آن موقع بایدن به رئیس‌جمهوری اوکراین، ولودیمیر زلنسکی، پیشنهاد کرد که کی‌یف را ترک کند، که اگر چنین می‌کرد، فرار مفتضحانه اشرف غنی، رئیس‌جمهوری افغانستان از کابل در تابستان قبل را تکرار می‌کرد و تداعی‌کننده آن افتضاح می‌شد. خوشبختانه زلنسکی این پیشنهاد را رد کرد.

دولت بایدن از آن زمان تاکنون کمک‌های نظامی قابل توجهی به اوکراین ارائه کرده، اما اغلب در ارسال انواع تسلیحات به کی‌یف که برای موفقیت در میدان جنگ به آنها نیاز دارد، پا پس کشیده است. اخیراً کنگره ایالات متحده 61 میلیارد دلار برای اوکراین تخصیص

داده است؛ این علاوه بر 113 میلیارد دلاری است که قبلاً تصویب شده بود. این مبلغ احتمالاً برای جلوگیری از شکست اوکراین در برابر روسیه کافی باشد، اما به اندازه ای نیست که آن را قادر به پیروزی در برابر روسیه کند. در همین حال، به نظر می رسد بایدن برنامه ای برای پایان دادن به جنگ نداشته باشد.

دونالد ترامپ، به نوبه خود، به صراحت اعلام کرده که مایل است جنگ اوکراین را از طریق مذاکره پیش ببرد و به کشتار جاری پایان دهد و به این ترتیب امنیت اوکراین را حفظ کند. رویکرد ترامپ ادامه دادن کمک‌های مرگبار به اوکراین است که البته توسط کشورهای اروپایی تأمین خواهد شد؛ در حالی که درها را برای دیپلماسی با روسیه همچنان باز نگه می‌دارد و مسکو را با درجه‌ای از غیرقابل پیش‌بینی ناپذیری از تعادل خارج می‌کند. او همچنین ناتو را تحت فشار قرار خواهد داد تا نیروهای زمینی و هوایی خود را به سمت لهستان بچرخاند تا توانایی‌های خود را به مرز روسیه نزدیک تر کنند و به طور واضح روشن کنند که این ائتلاف از تمام خاک خود در برابر تهاجم خارجی دفاع خواهد کرد.

واشینگتن باید مطمئن شود که متحدان اروپایی اش متوجه می شوند که ادامه دفاع آمریکا از اروپا منوط به این است که اروپا نقش خود را انجام می‌دهد؛ از جمله در اوکراین. اگر اروپا می خواهد نشان دهد که در دفاع از اوکراین جدی است، باید این کشور را فوراً در جمع خود در اتحادیه اروپا ببیند و از پروتکل بوروکراتیک معمول الحاق چشم پوشی کند. چنین اقدامی پیامی قوی به پوتین خواهد داد که غرب اوکراین را به مسکو واگذار نخواهد کرد. این امر همچنین به مردم اوکراین امید خواهد داد که روزهای بهتری در راه است.

یک اتحاد نظامی کارآمدتر به تنهایی برای خنثی کردن و بازدارندگی محور جدید پکن - مسکو - تهران کافی نیست. انجام این کار همچنین مستلزم اتحادهای قوی در میان کشورهای آزاد جهان است. ایجاد اتحاد در دوره دوم دونالد ترامپ به همان اندازه مهم خواهد بود که در دوره اول آن مهم بود. اگرچه منتقدان اغلب ترامپ را دشمن ائتلاف‌های سنتی توصیف می‌کردند، اما در واقعیت، او بیشتر آنها را تقویت کرد. ترامپ هرگز یک عضویت جدید در ناتو را لغو نکرد یا به تعویق نینداخت. فشار او بر دولت‌های ناتو برای هزینه‌های بیشتر برای دفاع، این اتحاد را قوی‌تر کرد.

مقامات دولت جو بایدن دوست دارند اهمیت اتحادها را جدی بگیرند. بایدن می گوید که معتقد است که ایالات متحده درگیر رقابتی است که دموکراسی‌های متحد را در مقابل خودکامگی‌های رقیب قرار می دهد. اما دولت وقتی که اصول دموکراتیک رهبران منتخب محافظه کار در کشورهای متحد با ایالات متحده از جمله رئیس جمهور سابق برزیل، ژاير بولسونارو، نخست وزیر مجارستان، ویکتور اوربان، نخست وزیر اسرائیل، بنیامین نتانیاو و رئیس جمهور لهستان، آندری دودا را زیر سوال می برد، مأموریت فرضی خود را تضعیف می کند. در واقع، این رهبران به خواسته‌های مردم خود پاسخ می‌دهند و به دنبال دفاع از دموکراسی هستند. آنها از سیاست‌هایی حمایت می‌کنند که متفاوت از سیاست‌های مورد حمایت کسانی است که دوست دارند در داووس دور هم جمع شوند و دیگران را سرگرم کنند. با این وجود هم به نظر می رسد دولت بایدن کمتر به تقویت روابط خوب با متحدان دموکراتیک در دنیای واقعی علاقه مند است، او به جای آن سرگرم دفاع از انتزاعات خیالی مانند «نظم بین المللی مبتنی بر قوانین» است. چنین لفاظی‌هایی منعکس کننده یک نخبه گرایی لیبرال و جهانی است که به عنوان حمایت از آرمان‌های دموکراتیک ظاهر می شود.

انتقاد از این رهبران دموکراتیک در مقایسه با میزان کم توجهی مقامات بایدن به مخالفان در کشورهای اقتدارگرا بسیار تلخ‌تر است. رئیس جمهور بایدن و دستیاران ارشد او به ندرت از رویکرد روسای جمهوری سابق پیروی می کنند که مخالفان بازداشت شده را در کشورهای اقتدارگرا که به دنبال حقوق مسلم فردی و حاکمیت قانون مثل جهان آزاد هستند، مورد توجه قرار می دادند. کارتر شخصاً به آندری ساخاروف، مخالف شوروی، نامه نوشت. ریگان با ناتان شارانسکی ناراضی شوروی در دفتر بیضی و با دیگران در سفارت ایالات متحده در مسکو ملاقات کرد. در مقابل، بایدن به ندرت در مورد مخالفان فردی صحبت کرده است، افرادی مانند جیمی لای، ناشر هنگ کنگی و مدافع دموکراسی که مقامات چینی او را به اتهامات ساختگی زندانی کرده اند. اگرچه وزارت امور خارجه دولت بایدن اعتراضاتی را دربار رفتار چین با شهروندانش بیان کرده و در این زمینه بیانیه‌هایی صادر کرده است، اما آنها در برابر پس زمینه ای از تعامل بی قید و شرط سطح بالا با چین قرار گرفته اند که هیچ جزء جدی حقوق بشری ندارد.

فشار ترامپ بر دولت‌های ناتو برای هزینه بیشتر برای دفاع، این اتحاد را قوی‌تر کرد. ترامپ به نوبه خود ترجیح داد در تلاش برای ایجاد روابط با رهبران خارجی و دادن فرصت به دیکتاتورهایی مانند کیم جونگ اون، رهبر کره شمالی، بیشتر بر آمریکایی‌هایی تمرکز کند که به ناحق در خارج از کشور بازداشت شده اند تا مخالفان آن کشورها. اما او به نیروهای اپوزیسیون در کشورهای خودکامه که رقبای ایالات متحده هستند هم توجه کرد. در ژانویه 2020، پس از اینکه علناً ابراز امیدواری کردم که مردم ایران روزی بتوانند رهبران خود را انتخاب کنند، ترامپ در شبکه‌های اجتماعی پی‌گیری کرد: «معتزین خود را نکشید» و با این جمله او به تئوکرات‌ها در تهران توصیه کرد. دور دوم ریاست جمهوری ترامپ افزایش توجه در سطح ریاست جمهوری به مخالفان و نیروهای سیاسی را باعث خواهد شد که می توانند دشمنان ایالات متحده را به چالش بکشند. این تلاش بر اساس اقدامات گذشته است، مانند زمانی که وزیر امور خارجه ترامپ،

مایک پمپئو، و سایر مقامات ارشد با فعالان خواهان آزادی در چین دیدار کردند و زمانی که مت پوتینگ، معاون مشاور امنیت ملی، از کاخ سفید به زبان ماندالین برای مردم چین سخنرانی کرد و به مردم چین گفت که بسیاری از نگرانی‌های آنها را در مورد حکومت سرکوبگر حزب کمونیست چین درک می‌کند.

برخی ممکن است بگویند که برای ایالات متحده ریاکارانه است که برخی از دولت‌های سرکوبگر، مانند دولت‌های چین و ایران را محکوم کند، در حالی که با دیگران، مانند کشورهای غیر دموکراسی عرب شریک می‌شود. اما مهم است که ظرفیت کشورها برای تغییر در نظر گرفته شود. بیشتر پادشاهی‌های عرب امروز نسبت به دهه یا ۲۰ سال پیش آزادتر و لیبرال‌تر هستند که دلیل آن تا حدی به تعامل با ایالات متحده باز می‌گردد. این را نمی‌توان در مورد دولت‌های چین یا ایران گفت که نسبت به همسایگان خود سرکوبگرتر و تهاجمی‌تر شده‌اند.

ایالات متحده کامل نیست و امنیت آن مستلزم آن نیست که همه ملت‌های روی زمین از نظر سیاسی به آن شباهت داشته باشند. در طول بسیاری از دوره‌های تاریخی ایالات متحده، اکثر آمریکایی‌ها معتقد بودند که به جای تلاش برای تحمیل یک سیستم سیاسی بر دیگران، کافی است به عنوان یک الگو برای دیگران باشند و به این طریق در برابر خودکامی‌ها ایستادگی کنند. اما آمریکایی‌ها نباید دستاوردهای کشورشان را دست کم بگیرند یا موفقیت‌های آمریکا را در آزمون بیرون کشیدن مردم در داخل و خارج از کشور از سرکوب، فقر و ناامنی را کم اهمیت جلوه دهند.

آیا احیای آمریکا امروز در یک کشور تقسیم شده رخ می‌دهد، زمانی که نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد که اکثریت قریب به اتفاق شهروندان معتقدند کشورشان در مسیر اشتباه است؟ همان‌طور که انتخاب رونالد ریگان در سال 1980 نشان داد، ایالات متحده همیشه می‌تواند اوضاع را تغییر دهد.

# حزب جمهوریخواه نیازمند انترناسیونالیست فعال برای احیا



نویسنده: کوری ان. شکی Kori N. Schake ، پژوهشگر روابط بین‌الملل و از مقامات ارشد سابق در وزارت امور خارجه، دفاع و شورای امنیت ملی آمریکا

به سختی می‌توان به لحظه‌ای آشفته‌تر از زمان حال در تاریخ حزب جمهوریخواه فکر کرد. شاید تنها به دوره ریاست جمهوری اندرو جانسون در سال‌های ۱۸۶۵ - ۱۸۶۸ نزدیک باشد.

دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری سابق، با ۹۱ اتهام جنایی در چهار پرونده جنایی مجزا مواجه است. کوین مک‌کارتی، نماینده کالیفرنیا، پس از تنها ۹ ماه خدمت به عنوان رئیس‌مجلس، توسط هشت عضو حزب خود از ریاست مجلس کنار گذاشته و باعث شد که یک رقابت تنگاتنگی به وجود آید که مجلس نمایندگان را برای هفته‌ها فلج کرد تا اینکه یک عضو کمتر شناخته شده رئیس‌مجلس شد که بیشتر بیانگر تکه تکه شدن حزب جمهوریخواه بود.

جمهوریخواهان مجلس نمایندگان با تعطیل کردن دولت و عدم پرداخت بدهی‌های ملی در قوانینی که هیچ چشم‌اندازی برای جلب حمایت جمهوریخواهان در سنا ندارد، با یکدیگر نرد عشق می‌بازند، در حالی که ترامپ همچنان درباره انتخابات ۲۰۲۰ دروغ‌پراکنی می‌کند و درباره لزوم دادن سلاح به مخالفان قوه مجریه، در حالی که او رئیس‌جمهوری ایالات متحده باشد، استراتژی تعریف می‌کند.

بی‌نظمی جمهوریخواهان به ویژه در حوزه سیاست خارجی مشهود و خطرناک است. برای دهه‌ها از سال ۱۹۵۲، حزب جمهوریخواه دیدگاه بین‌المللی نسبتاً روشنی داشت: ارتقای امنیت و قدرت اقتصادی آمریکا و در عین حال حمایت از گسترش دموکراسی در سراسر جهان. این به معنای ایجاد ارتش قوی، همکاری با متحدان برای پیشبرد منافع مشترک و تقویت قدرت ایالات متحده در نهادهای بین‌المللی بود. همچنین پیشبرد تجارت آزاد، تضمین رقابت بین‌المللی عادلانه برای شرکت‌های آمریکایی و ترویج حاکمیت قانون در سیاست مهاجرت را نیز تفسیر می‌کرد. و این به معنای مخالفت با اقتدارگرایی بود، به ویژه زمانی که مستبدان مستقیماً منافع ایالات متحده را به چالش می‌کشیدند.

تعهدات جمهوریخواهان به این اصول به شدت ضعیف شده است. ترامپ بین تمایل به نمایش قدرت ایالات متحده و انزوایی در خارج ناشیانه همانند یک رهبر سیرک تازیانه می‌زند. اخیراً، او متعهد شده است که از ناتو خارج شود، واردات کالاهای چینی را پایان دهد، ارتش ایالات متحده را در خیابان‌های آمریکا برای مبارزه با جرم و جنایت و اخراج مهاجران مستقر کند، و «جنگ افروزان» و «جهانی‌گرایان» را از دولت ایالات متحده «اخراج کند». دیگر رهبران محافظه‌کار - مانند ران دیسانتیس، فرماندار فلوریدا و ویوک راماسوامی، کارآفرین - خصومت خود را نسبت به حفظ تعهدات بین‌المللی ایالات متحده ابراز کرده‌اند.

اکثر نامزدهای ریاست جمهوری حزب جمهوریخواه پس از حمله حماس به اسرائیل حمایت چشم‌پسته و غیرقابل توجیهی را از اسرائیل کرده‌اند، درحالی که به نظر می‌رسد ترامپ بیش از همه تحت تأثیر قرار گرفته است.

در مورد اوکراین، سیاستمداران این حزب از هم جدا شده‌اند، به طوری که بیش از نیمی از جمهوریخواهان مجلس نمایندگان در سپتامبر ۲۰۲۳ به توقف کمک‌های ایالات متحده به دفاع از کی‌یف در برابر تهاجم روسیه رای دادند.

بنابراین به نظر نمی‌رسد زمان مناسبی برای انترناسیونالیسم سنتی جمهوریخواه باشد تا نفوذ خود را بر جمهوریخواهان بازیابی کند. مواضع رهبران جمهوریخواه تا حدودی نشان‌دهنده چرخش ظاهری انزوایی در میان رای‌دهندگان است.

یک نظرسنجی سیویکز در اوت ۲۰۲۳ نشان داد که ۷۷ درصد از رای‌دهندگان جمهوریخواه ثبت نام شده موافق هستند که ایالات متحده باید کمتر درگیر حل مشکلات خارج از کشور شود. حتی ممکن است اصلاً ضروری به نظر نرسد که جمهوریخواهان یک سیاست خارجی روشن را توسعه دهند. در آوریل ۲۰۲۳، زمانی که یک نظرسنجی وال استریت ژورنال از رای‌دهندگان احتمالی

جمهوری خواه پرسید که در ارزیابی نامزدهای ریاست جمهوری چه موضوعاتی از همه مهم تر است، سیاست خارجی رتبه چهارم را به خود اختصاص داد که با دیدگاه جنجالی یک نامزد نسبت به جنایت و چگونگی برخورد با آن، هم‌خوانی داشت. تا اوت ۲۰۲۳، سیاست خارجی به کمترین اولویت رای دهندگان جمهوری خواه در میان ۱۴ موضع سیاسی رسید و از اقتصاد، تورم، مهاجرت و موارد دیگر عقب ماند.

اما سیاست خارجی باید یک اولویت فوری باشد. جهان خطرناک‌تر می‌شود و سیاست خارجی مستقیماً بر وضعیت اقتصاد داخلی و بنابراین معیشت آمریکایی‌ها تأثیر می‌گذارد. گسترش قدرت ایالات متحده در خارج – و نفوذ ایالات متحده در نهادهای بین‌المللی مانند ناتو – از تهاجم خارجی که در غیر این صورت ممکن است اقتصاد ایالات متحده را مختل کند، جلوگیری می‌کند. گسترش تجارت به ایجاد رقابت بین‌المللی عادلانه برای مشاغل ایالات متحده کمک می‌کند. و سیاست خارجی جو بایدن، رئیس‌جمهوری ایالات متحده، به ایجاد نارضایتی اقتصادی کمک کرده است که رای دهندگان جمهوری خواه در راس فهرست نگرانی‌های خود قرار می‌دهند. دولت بایدن بر اساس این نظریه کار می‌کند که سیاست خارجی ایالات متحده طبقه متوسط را شکست داده است و باید از طریق حمایت از بازار و یارانه‌های دولتی ترمیم شود. این رویکرد تورم را تحریک کرده، بازارها را مختل کرده، تجارت را متوقف کرده و متحدان ایالات متحده را ناامید کرده است.

ایالات متحده به یک حزب جمهوری خواه قوی و سرزنده نیاز دارد. برای ایجاد یک مورد منسجم تر برای چگونگی حل مشکلات کشور، حزب باید تمرکز سیاست خارجی خود را روشن کند. انترناسیونالیسم محافظه کار سنتی بهترین راه برای حفاظت از امنیت ملی ایالات متحده و مدیریت اقتصاد است. رای دهندگان، در واقع، ممکن است هنوز مشتاق یک برنامه سیاست خارجی بین‌المللی باشند، اگر آن دستور کار بتواند به طور متقاعدکننده‌ای به آنها ارائه شود. نظرسنجی موسسه ریگان در ژوئیه ۲۰۲۳ نشان داد که "اکثریت قدرتمند آمریکایی‌ها معتقدند کشورشان باید جهان را رهبری کند، در قدرت نظامی سرمایه‌گذاری کند، تجارت بین‌الملل را ترویج کند، از آزادی و دموکراسی حمایت کند و تا زمانی که اوکراین در جنگ خود علیه تجاوز روسیه پیروز شود، در کنار اوکراین بایستد." رای دهندگان ترامپ که خود را توصیف می‌کردند، اکثراً به عنوان بین‌المللی‌گرا معرفی می‌شدند، نه به عنوان انزواطلب، و حمایت آنها از کمک به اوکراین تقریباً یک سوم افزایش یافت – از 50 درصد به 64 درصد – زمانی که نظرسنجی‌ها توضیح داد که این کمک‌ها چگونه به امنیت ایالات متحده کمک می‌کند.

آمریکایی‌ها، از جمله محافظه‌کاران، همان چیزی هستند که همیشه بوده‌اند: انترناسیونالیست‌های پی‌میل، اما انترناسیونالیست‌ها همیشه. آنها به درخواست‌های انتزاعی درباره حفظ «نظم بین‌المللی» پاسخ خوبی نمی‌دهند. اما آنها می‌دانند که اگر جهان به چین اجازه دهد قوانین را تعیین کند، آزادی‌های ایالات متحده از امنیت کمتری برخوردار می‌شوند، کسب‌وکارهای و متحدان ایالات متحده آسیب‌پذیر خواهند شد. رای دهندگان به جمهوری خواهانی نیاز ندارند که از ترامپ‌بیس یا نظرسنجی‌هایی حمایت کنند که حاکی از حمایت نرم از انترناسیونالیسم است. آنها به جمهوری خواهانی نیاز دارند تا نظریه‌ای درباره آنچه در جهان اتفاق می‌افتد و اینکه حزب چگونه قصد دارد از کشور محافظت کند و رفاه آمریکایی‌ها را تضمین کند، ارائه دهند. چنین نظریه‌ای بدون یک سیاست خارجی مشخص قابل تعمیم نیست.

علی‌رغم اینکه جو بایدن افغانستان را رها کرد، دولت او در جلب حمایت از اوکراین، تقویت اتحادهای دفاعی ایالات متحده در اقیانوس آرام و کمک به اسرائیل در واکنش به حمله تروریستی حماس به خوبی عمل کرده است. اما یک حفره شکاف در میانه سیاست خارجی بایدن وجود دارد که توسط اقتصاد حمایت‌گرایانه ایجاد شده است. در مرکز سیاست خارجی دولت بایدن این باور وجود دارد که اگرچه ایالات متحده منابع پویایی زیادی دارد – بازارهای عمیق سرمایه خصوصی و عمومی، سیاست‌های مهاجرت قانونی نسبتاً سهل‌انگیز، دانشگاه‌های در سطح جهانی، حمایت‌های قوی در فصل 11 از ورشکستگی و نیروی کار خلاق و ماهر منحصر به فرد آن – کسب‌وکارها در آمریکا نمی‌توانند در داخل یا در سطح بین‌المللی رونق داشته باشند، مگر اینکه دولت آنها را تأمین مالی کند و آنها را در برابر رقبا حفظ کند.

پیامدهای این تصور غلط اساسی هم ژئوپلیتیک و هم اقتصادی است. بایدن در تایید مجدد الحاق ایالات متحده به شراکت ترانس پاسیفیک؛ توافق تجاری با 12 کشور پویای آسیایی که باراک اوباما، رئیس‌جمهوری اسبق آمریکا امضا کرد، اما ترامپ آن را رد کرد، شکست خورد. در عوض، بایدن یک جایگزین خالی در چارچوب اقتصادی هند و اقیانوسیه ارائه کرد، بیمانی مبهم که کاخ سفید به آسانی اذعان کرده است «یک توافق تجاری نیست». دولت از فرصتی برای کاهش تعرفه‌ها و تقویت استانداردهای کار و محیط زیست بر واردات صرف نظر می‌کند و از این طریق مستقیماً از چین سود می‌برد: در سال 2021، چین برای پذیرش در TPP به جای ایالات متحده درخواست داد.

محدودیت‌های دولت بایدن «خرید آمریکایی» بر زنجیره‌های تأمین تأکید کرده، شرکت‌های خارجی مانند سامسونگ و تویوتا را که تعداد زیادی شغل در ایالات متحده ایجاد کرده‌اند، جریمه کرده و کام متحدانی را که ایالات متحده در درگیری‌های آینده با چین به آنها نیاز خواهد داشت، تلخ کرده است. بایدن تعرفه‌های دوران ترامپ را حفظ کرده که حتی خود او آنها را عامل شکست توصیف کرده است. جنوب جهانی مشتاق تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی است، اما تیم بایدن این فرصت‌های تجاری را به مشاغل چینی واگذار می‌کند. این نه تنها فرصت‌های اقتصادی سودمند دوجانبه را از دست می‌دهد، بلکه به کشورهای در حال توسعه دلیل کمی برای حمایت از ایالات متحده می‌دهد آن هم در زمانی که واشینگتن برای کمک به اوکراین و اسرائیل درخواست کمک می‌کند.

در ادامه، مواضع سیاست خارجی بایدن از دستیابی ایالات متحده به اقتصادی در مقیاسی که می‌تواند با چین برابری کند یا از آن فراتر رود، باز می‌دارد، به خصوص که پکن همکاری‌های خود را با مسکو و تهران عمیق‌تر کرده است. اصل راهنمای سیاست ایالات متحده در قبال چین باید بر این اساس باشد که آن را واردار یا برانگیزد تا به یک ذینفع مسئول اقتصادی و ژئوپلیتیکی تبدیل شود تا در این چارچوب با قوانین بین‌المللی بازی کند. دولت بایدن برای جلوگیری از دستیابی چین به فناوری‌های حیاتی مانند نیمه‌هادی‌های پیشرفته، از رویکرد «حیاط کوچک، حصار بلند» حمایت کرده است که از تعداد محدودی فناوری محافظت می‌کند، اما تهدیدات شدید تحریم‌های ثانویه علیه دشمنان و متحدان را به طور یکسان اعمال می‌کند. محدود کردن فروش به چین این موقعیت خطر بیگانه کردن متحدانی را به همراه دارد که در اهداف امنیتی ایالات متحده مشترک هستند، در شرکت‌های آمریکایی سرمایه‌گذاری می‌کنند، مقادیر زیادی از محصولات ایالات متحده را خریداری می‌کنند و به شرکت‌های پیشرفته‌ای را که شرکت‌های آمریکایی به نوآوری‌های تکنولوژیکی و ظرفیت تولیدشان نیاز دارند، می‌بالند. به عنوان مثال، اعمال محدودیت‌های یک جانبه بر ابزارهای ساخت تراشه و گفتن به متحدان برای پیروی از راهبرد ایالات متحده، هم در لاهه و هم در توکیو مورد اعتراض قرار گرفت.

متحدان آمریکا به دنبال استراتژی اقتصادی آمریکا هستند که به آنها کمک می‌کند اتکای خود را به چین کاهش دهند. واشینگتن از مدت‌ها قبل باید محدودیت‌های مالی ایالات متحده برای فناوری‌های نظامی چین را تشدید می‌کرد و وابستگی به محصولات چینی را در زمینه‌های حیاتی مانند داروسازی کاهش می‌داد. اما رویکرد بهتر به چین همچنین مزایای تجاری را به کشورهای متحد در قالب ناتوی اقتصادی ارائه می‌کند، از دولت‌های متحد می‌خواهد از ورود شرکت‌ها به بازارهایی که جنگ اقتصادی چین محدود می‌کند جلوگیری کنند و تقاضای عمومی برای محصولاتی را که چین مجازات می‌کند افزایش دهد. ایالات متحده همچنین باید به کشورهای دوست بیشتر مجوز تولید محصولات حیاتی برای صنایع دفاعی ایالات متحده را بدهد.

در نظرسنجی «شورای امور جهانی شیکاگو» در سپتامبر 2023 نزدیک به 74 درصد از آمریکایی‌ها معتقد بودند که تجارت برای اقتصاد ایالات متحده مفید است، تقریباً بالاترین سطح تاریخ. حدود 80 درصد معتقد بودند که این برای استاندارد زندگی خودشان خوب است و 63 درصد نیز معتقد بودند که برای ایجاد شغل خوب است. در نظرسنجی موسسه ریگان در ژوئیه 2023 نزدیک به 58 درصد از پاسخ دهندگان معتقد بودند که مذاکره برای توافقات تجاری مطلوب باید یک اولویت سیاست خارجی باشد و 62 درصد از پاسخ دهندگان جمهوری خواه از امضای یک توافق تجاری با کشورهای آسیایی حمایت کردند، در صورتی که به پاسخ دهندگان گفته شود که این توافق برای این منظور طراحی شده است که با قدرت اقتصادی چین مقابله شود.

مشکل استراتژی ایالات متحده در قبال جهانی شدن در 20 سال گذشته این نبود که واشینگتن به تجارت بیش از حد اجازه آزادی عمل داد، بلکه اجازه داد تجارتی که عمل متقابل ایجاد نمی‌کرد، تجارتی که زمینه بازی برابری ایجاد نمی‌کرد که شرکت‌های آمریکایی بتوانند در آن با هم‌تایان خارجی رقابت کنند، فراهم آید. عمدتاً کسری تجاری آمریکا با چین در سال‌های 2001 تا پایان آن دهه، زمانی که چین در سازمان تجارت جهانی پذیرفته شد، به اندازه 3.7 میلیون شغل برای ایالات متحده هزینه داشت. سه چهارم از این مشاغل از دست رفته (2.8 میلیون) در بخش تولید بودند. پس از آنکه واشینگتن به پکن اجازه داد تا از مزایای تجارت آزاد بدون الزام به اجرای قوانین استفاده کند، پیامدهای تجارت نابرابر با چین بر تمامی حوزه‌های کشور فدرال ایالات متحده تأثیر گذاشت. چین یارانه‌های صنعتی را حفظ کرد، مالکیت معنوی را به سرقت برد، شرکت‌ها را به سرمایه‌گذاری مشترک مجبور کرد و دسترسی به بازار خود را محدود کرد، روش‌هایی که تا امروز همچنان ادامه دارد.

علاوه بر اعمال محدودیت‌های بیشتر بر چین، ایالات متحده باید در مذاکرات تجاری معنادارتری با اندونزی، فیلیپین، سوئیس، تایوان و بریتانیا شرکت کند. فقدان فعلی واشینگتن از یک خط عملیات اقتصادی مؤثر، استراتژی ایالات متحده را بیش از حد نظامی می‌کند. متحدان خواهان جنگ با چین نیستند و خواهان جنگ صلیبی اخلاقی علیه استبداد نیستند. آنها خواهان یک استراتژی اقتصادی هستند که به آنها کمک می‌کند اتکای خود را به چین کاهش دهند و موفق بمانند. سیاست تجاری خوب و مبتکرانه می‌تواند نه تنها زمین بازی بزرگ‌تری ایجاد کند – گروه بزرگ‌تری از کشورها که به قوانین و هنجارهای منصفانه پایبند هستند – بلکه دیوارهای بلندتری را با تشویق همکاری دوطرفه‌تر علیه چین و دیگران در زمانی که چینی‌ها منصفانه بازی نمی‌کنند، ایجاد کند.

عوامل کمی وجود دارد برای این که آمریکایی ها را به این باور برساند تا ارتش ایالات متحده باید قوی باشد، متحد می کند. نظرسنجی موسسه ریگان نشان داد که 92 درصد از جمهوری خواهان، 81 درصد از افراد مستقل و 79 درصد از دموکرات ها معتقدند که حفظ قدرت ارتش ایالات متحده برای حفظ صلح و رفاه این کشور ضروری است. بیش از 70 درصد آمریکایی ها معتقدند که واشینگتن باید هزینه های دفاعی خود را افزایش دهد.

اما شکافی بین آنچه ایالات متحده به انجام آن از نظر نظامی متعهد است و نیرویی که از آن حمایت مالی می کند، در حال افزایش است. در مارس 2023، بایدن با افتخار درخواست بودجه 842 میلیارد دلاری خود برای وزارت دفاع ایالات متحده را به عنوان بزرگترین درخواست از این قبیل در تاریخ زمان صلح ایالات متحده اعلام کرد. این نشان دهنده افزایش 3.2 درصدی در هزینه های اسمی است. با این حال، با وجود تورم بالاتر از آن در بیشتر سال 2023، این درخواست برای دومین سال متوالی به کاهش واقعی هزینه های دفاعی منجر شد. علاوه بر این، 109 میلیارد دلار یا یک هشتم از بودجه دفاعی ایالات متحده که در سال 2022 تصویب شد، صرف مواردی شد که به طور مستقیم یا غیرمستقیم به جنگ و پیروزی در جنگ ها کمک نمی کند، مانند تحقیقات برای مبارزه با سرطان سینه.

پی توجهی دولت ایالات متحده به ارتش یک مشکل دو حزبی بوده است. در سال 2011، جمهوری خواهان به تصویب قانون کنترل بودجه کمک کردند که طی ده سال بعد حدود 600 میلیارد دلار از بودجه وزارت دفاع را کاهش داد. و اگر توافقنامه بودجه ای که مک کارتی در مه 2023 با بایدن مذاکره کرد در بهار 2024 اجرایی شود، قدرت خرید دفاعی را تا 100 میلیارد دلار دیگر کاهش خواهد داد. تا زمانی که دولت ایالات متحده در تمایل خود برای تامین بودجه دفاعی تجدید نظر نکند، در جلوگیری از مخالفان خود شکست خواهد خورد و خیلی راحت می تواند در جنگ بعدی نیز شکست بخورد.

در سال 2015، نیروی دریایی چین 255 کشتی داشت که به مشارکت در عملیات های رزمی قادر بودند. اکنون چین 370 کشتی دارد. در حالی که نیروی دریایی ایالات متحده تنها 291 کشتی و دولت بایدن قصد دارد این تعداد را بیشتر به 280 کاهش دهد. عدم آمادگی نظامی در حال حاضر شاید بزرگترین چالش امنیت ملی برای ایالات متحده باشد. در جنگ علیه چین، نیروهای آمریکایی ممکن است ظرف یک هفته مهمات حیاتی خود را تمام کنند.

خوشبختانه، نه چین و نه روسیه هنوز مستقیماً ایالات متحده را به گونه ای به چالش نکشیده اند که واشینگتن را به مبارزه آشکار ملزم کند. اما آنها دارند به این مرحله نزدیک می شوند. پس از شروع جنگ جهانی دوم، این یک مورد از روی خوش شانس بود که بریتانیا و اتحاد جماهیر شوروی به اندازه کافی برای ایالات متحده مقاومت کردند تا استخدام نظامی را افزایش دهد و پایگاه صنعتی دفاعی خود را برای آماده شدن برای پیوستن به جنگ گسترش دهد. آمریکایی ها ممکن است تصور کنند که ایالات متحده اکنون آزادی عمل مشابهی را داراست. این فرضیه وسوسه بسیار خطرناکی برای دشمنان آن است.

با طولانی شدن جنگ بین روسیه و اوکراین، درخواست های احساساتی درباره شجاعت اوکراینی و تجاوزات روسیه کم رنگ شده است. جمهوری خواهان نگرانی های مشروعی دارند: آنها می خواهند هزینه های فدرال را کاهش دهند، اطمینان حاصل کنند که پول کمک ایالات متحده به جیب مقامات فاسد اوکراین سرازیر نمی شود، و درک می کنند که کمک به اوکراین در سلسله مراتب منافع ایالات متحده در چه جایگاهی قرار دارد.

اما بایدن فقط به اندازه کافی به کیف کمک می کند تا به جنگ ادامه دهد، نه اینکه پیروز شود. یک مورد محافظه کارانه قوی برای ادامه و حتی افزایش کمک ایالات متحده به اوکراین وجود دارد. اوکراینی ها با قیمتی معادل پنج درصد از بودجه دفاعی سال 2023 و بدون تلفات آمریکایی، در حال جنگ با قدرتی هستند که ناتو از آن می ترسید. رای دهندگان باید بدانند که 60 درصد کمک های ایالات متحده به اوکراین به شرکت های آمریکایی می رسد که سلاح های ارسال شده به کیف را می سازند. و تعامل ایالات متحده با اوکراین، کاستی های خطرناکی را که واشینگتن اجازه داده تا در دفاع از آن رخنه کند، آشکار کرده است. اوکراین از جهاتی الهام بخش و هشدار دهنده است که بریتانیا در طول جنگ جهانی دوم انجام داد و به ایالات متحده این امکان را می دهد که ببیند ارتشش در کجا برای کاری که ممکن است از آن خواسته شود آماده نیست.

تأمین مالی کافی برای دفاع به طور اجتناب ناپذیری مستلزم اصلاح حقوق است. هیچ یک از طرفین نمی خواهند برنامه های استحقاق موجود - یعنی تامین اجتماعی و مدیکر - را لمس کنند، حتی اگر این برنامه ها در حال غیرقابل قبول شدن باشند: استحقاق ها 63 درصد از هزینه های فدرال را تشکیل می دهند، در مقایسه با 19 درصد در سال 1970. هزینه های این برنامه ها مخارج اختیاری واشینگتن را تحت فشار قرار می دهند. سودی که این کشور باید برای بدهی ملی عظیم خود بپردازد، هزینه هایی را که می تواند برای دفاع و داخلی خرج کند، بیشتر محدود می کند برنامه های بدهی فدرال ایالات متحده 33 تریلیون دلار است. طبق گزارش مودیز آنالیتیکس Moody's Analytics، تا سال 2025 یا 2026، پرداخت بهره فدرال برای این بدهی از هزینه های دفاعی بیشتر خواهد شد.



نیکی هیل، فرماندار سابق کارولینای جنوبی و کریس کریستی، فرماندار سابق نیوجرسی تنها نامزدهای جمهوری خواه ریاست جمهوری هستند که ضرورت اصلاح حقوق را تایید می کنند. اما اعتراف آنها به آن شروعی عالی است. قانونگذاران در حال حاضر طرحی برای چگونگی کاهش هزینه های استحقاقی در توصیه های ارائه شده توسط کمیسیون ملی دو حزبی در مسئولیت مالی و اصلاحات در سال 2010 دارند. هر دو حزب باید نگرش خود را نسبت به اصلاحات حقوقی تغییر دهند، اما دموکراتها احتمالاً به سوت زدن از گورستان ادامه می دهند، مگر اینکه جمهوری خواهان جدیت خود را در مورد قرار دادن استحقاقها در یک پایه پایدار برای آزاد کردن بودجه برای دفاع و دیگر اولویت های داخلی نشان دهند.

به گفته تحلیلگران مرکز برنان، یک قانون غیرانتفاعی و اندیشکده سیاست عمومی، بسیاری از آمریکایی ها نمی دانند که چرا ارتش ایالات متحده از مرزهای ایالات متحده محافظت نمی کند. اینجاست که جا برای سیاست بازی های جمهوری خواهان وجود دارد و می توانند آنچه می خواهند را به خوبی پیش ببرند. در واقع، سیاست مهاجرت ارتباط مهمی با سیاست خارجی و سلامت اقتصادی ایالات متحده دارد. نظرسنجی موسسه تحقیقاتی پیو در ژانویه 2021 نشان داد که 68 درصد از آمریکایی ها فکر می کنند که ایالات متحده در مدیریت مرزهای خود کار بدی انجام می دهد. و این درست است: از ژانویه 2020، تخمین زده می شود که 200 هزار مهاجر هر ماه تلاش کرده اند به طور غیرقانونی از طریق مرز مکزیک وارد ایالات متحده شوند، این بیش از هر نقطه دیگری در 20 سال گذشته است. برخلاف پوشش رسانه ای پرشور، اکثریت قریب به اتفاق این مهاجران بزرگسال هستند، نه خردسالان بدون همراه، آن طور که برخی رسانه ها ادعا می کنند.

قانون Posse Comitatus 1878 ارتش ایالات متحده را از فعالیت به عنوان نیروی پلیس داخلی منع می کند. ژنرالهایی که قبلاً بیش از حد تحت فشار قرار گرفته اند، نمی خواهند وظیفه حفاظت از مرزهای ایالات متحده را بر عهده بگیرند و در انجام مأموریت هایی که ممکن است احترام آمریکایی ها را برای ارتش مخدوش کند، مردد هستند. اما برای ایجاد حمایت بیشتر از تعاملات ایالات متحده در خارج از کشور، رهبران سیاسی باید نشان دهند که می توانند تلاش و منابع بیشتری را برای امنیت مرزها به کار گیرند. نظرسنجی پیو در ژانویه 2023 نشان داد که اکثریت آمریکایی ها از دادن پول بیشتر به آژانس گمرکات و حفاظت از مرزهای ایالات متحده برای ایمن سازی مرز ایالات متحده و مکزیک حمایت می کنند.

بیش از اینها پول و پرسنل اضافی مورد نیاز است. آژانس گمرک و حفاظت مرزی ایالات متحده تخمین زده است که بیش از 60 درصد از مهاجران اخیر از مکزیک یا آمریکای مرکزی نیستند، بلکه سفر خود را از مکان های دورتر مانند کلمبیا، کوبا، پرو و ونزوئلا آغاز می کنند و سپس از طریق مکزیک سفر می کنند و وارد ایالات متحده می شوند .

ایالات متحده باید در نظارت و فناوری های دیگر که توانایی آن را برای ردیابی جابه جایی مهاجران از طریق آمریکای مرکزی و ایجاد ممانعت در خارج از مرز ایالات متحده و مکزیک افزایش می دهد، بیشتر سرمایه گذاری کند. در دادگاه های جدید مهاجرت برای رسیدگی سریع تر به درخواست های پناهندگی، در همکاری بیشتر با مکزیک برای جلوگیری از عبور مهاجران از قلمرو آن، در تعامل بیشتر با کشورهای مبدأ مهاجران، همچنین برای کمک به حل مشکلاتی که مهاجرت انبوه را تسریع می کند و علاوه بر آن برای تسهیل بازگشت مهاجرانی که معیارهای مهاجرت ایالات متحده را ندارند، ایالات متحده باید هم سرمایه گذاری بیشتری کند و هم باید تمرکز و توجه خود را بیشتر کند.

شکست در تنظیم صحیح مهاجرت، ایالات متحده را به نادیده گرفتن بزرگترین فرصت ژئوپلیتیک فعلی خود یعنی تحکیم همکاری آمریکای شمالی سوق می دهد. سیاستمداران ایالات متحده به اندازه کافی در مورد جنبه های منفی مکزیک که در جنایت فرو می رود نگران نیستند و به اندازه کافی خلاقانه عمل نمی کنند تا کانادا، مکزیک و ایالات متحده را به یک پلت فرم مشترک برای انرژی، نیروی کار و تولید تبدیل کنند .

با سیاست های مهاجرتی واضح تر، زنجیره های تامپنی که در معرض خطر سلاح سازی توسط چین قرار دارند، می توانند راحت تر به مکزیک منتقل شوند. شبکه های انرژی کالیفرنیا و تگزاس را می توان با افزایش واردات و صادرات انرژی از کانادا و مکزیک تقویت کرد .

اگر ایالات متحده فرصت هایی را برای همسایگان مجاور ایجاد می کرد تا به طور مستقیم اقتصاد ایالات متحده را تقویت کنند، آمریکایی ها مزایای شکل دادن به جهان را به روش هایی که امنیت و رفاه را گسترش می دهد، مشاهده می کردند .

با این حال، تا زمانی که آمریکایی ها مطمئن تر نباشند که ایالات متحده بر مرزهایش کنترل دارد، ممکن است مایل نباشند از فرصت های همکاری که موقعیت جغرافیایی آن ارائه می دهد، حمایت کنند.

جهانی که ایالات متحده و متحدانش پس از جنگ جهانی دوم ایجاد کردند، ایالات متحده را بسیار امن تر و ثروتمندتر کرد. اما باید به آمریکایی ها یادآوری شود که اگر ایالات متحده این نظم بین المللی را اجرا نکند، فرد یا کشور دیگری این کار را انجام خواهد داد؛ که احتمالاً این شخص یا فرد دیگر چین خواهد بود. در آن موقع چین مسئول دنیای خطرناکی خواهد بود که در آن خود و متحدانش مانند روسیه و ایران که غربی فکر نمی کنند و توجهی به ارزش های غرب ندارند، می توانند قدرت نظامی و اقتصادی را برای تحمیل دیدگاه سرکوبگرانه خود بر دیگر کشورهای جهان جمع و متمرکز کنند.

پیوستن مجدد به شراکت ترانس پاسیفیک، مذاکره و تضمین تصویب سایر معاهدات تجاری، افزایش هزینه های دفاعی همزمان با اصلاح حقوق و کاهش بدهی ملی، تامین امنیت مرز ایالات متحده و مکزیک، کمک به کشورهایی که برای حفظ آزادی خود می جنگند: اینها اهداف بزرگی هستند. فرد کاگان، محقق موسسه امریکن اینترپرایز در این باره اظهار می دارد که «هیچ کس نمی خواهد برای نظم بین المللی بمیرد». این یک مفهوم بسیار پراکنده است.

اما فروش رای دهندگان در یک سیاست خارجی انترناسیونالیستی ممکن است آن قدرها هم که برخی از سیاستمداران تصور می کنند سخت نباشد، اگر آنها با استدلال های ملموس تر مبتنی بر منافع ملی ایالات متحده به مردم نزدیک شوند. دولت بایدن و بسیاری از رهبران جمهوری خواه اکنون درگیر خواهش های بومی گرایانه و منفعت طلبانه هستند با طرح ادعاهای نادرستی مبنی بر اینکه انترناسیونالیسم ایالات متحده را ضعیف تر کرده یا اینکه توجه به منافع ملی ایالات متحده به معنای نادیده گرفتن جهان است. این نمی تواند مطابق با واقعیت باشد، اگرچه در عین حال زیاد هم دور از واقعیت نیست اما نمی تواند همه ماجرا باشد. انتخاب های بین المللی ایالات متحده چشم انداز داخلی آن را شکل می دهد. در حال حاضر، رهبران ایالات متحده در حال اتخاذ انتخاب های نامنسجمی در سیاست خارجی هستند که کشور را از امنیت و شکوفایی کمتری برخوردار می سازد، انتخاب هایی که خنثی کردن آن بسیار دردناک تر می شود.

در پشت قطبی شدن حزبی ایالات متحده یک سردرگمی و سرخوردگی عمومی نهفته است. نظرسنجی پیو در ژوئن تا ژوئیه 2023 نشان داد که تنها 16 درصد از آمریکایی ها به دولت فدرال اعتماد دارند که پایین ترین سطح در 70 سال نظرسنجی این سازمان است. فقط 10 درصد موافق بودند که تداوم سیاست فعلی و اصولا پیگیری سیاست عموماً باعث می شود آنها احساس امیدواری داشته باشند. در ماه اوت، در یک نظرسنجی وال استریت ژورنال، 93 درصد از رای دهندگان احتمالی جمهوری خواه موافق بودند که ایالات متحده در "مسیر اشتباه" پیش می رود. اینها یافته های تلخی هستند. اما آنها همچنین یک فرصت بزرگ را نشان می دهند، فرصتی برای سیاست های خوب و روشن برای جلب توجه، زیرا آمریکایی ها آشکارا از آنچه به دست می آورند ناراضی هستند.

راه حل اتخاذ سیاست هایی نیست که تجارت را رها کند، ارتش ایالات متحده را تضعیف کند، مرزهای ایالات متحده و مکزیک را آشفته کند و کمک به متحدان شایسته را متوقف کند. آمریکایی ها همچنان قاطعانه می خواهند نقشی را برای ایالات متحده به عنوان یک رهبر در جهان تضمین کنند، هم به خاطر کشور و هم برای امنیت و رفاه فردی خود. رهبران ایالات متحده باید نشان دهند که می دانند چگونه این کار را انجام دهند.

## این ترامپ خطرناک



نویسنده: چارلز کاپچان Charles Kupchan، عضو ارشد و مدیر مطالعات اروپا در شورای روابط خارجی و استاد روابط بین الملل در دانشگاه جورج تاون

جریان اصلی تشکیلات سیاست خارجی ایالات متحده، دونالد ترامپ، رئیس جمهور سابق آمریکا را به عنوان یک نو انزواطلب خطرناک، کاملاً خارج از آرمان ها و منافع آمریکایی می بیند. انترناسیونالیست ها در داخل و خارج از دورنمای احتمال انتخاب مجدد ترامپ در نوامبر می لرزند و می ترسند که نظم لیبرالی را که ایالات متحده و متحدانش از زمان جنگ جهانی دوم ساخته و از آن دفاع کرده اند، از بین ببرد.

چنین ترس هایی موجه است. ترامپ ممکن است در واقع به دنبال حذف حداقل برخی از عناصر اصلی نظم لیبرال به رهبری ایالات متحده باشد. اما به تصویر کشیدن رویکرد «اول آمریکا» او به عنوان یک انحراف تاریک از تجربه آمریکا، به معنای نادرست درک ریشه های عمیق تاریخی و ایدئولوژیک و همچنین جذابیت سیاسی قابل توجه آن است. دولت ترامپ پاسخی به جهانی در حال تغییر و درخواست سیگنال از رای دهندگان ایالات متحده است، نه تلاشی دمدمی مزاج برای تجزیه جهانی که ایالات متحده انجام داد.

هیچ یک از اینها به معنای انکار این نیست که بازگشت ترامپ به قدرت می تواند فاجعه بار باشد. در داخل، او ممکن است دموکراسی آمریکا را به خطر بیندازد. در خارج از کشور، صرف انتخاب مجدد ترامپ، جهان را در معرض خطر قرار خواهد داد. متحدان ایالات متحده باید با این واقعیت روبه رو شوند که ضامن امنیتی آنها – قدرت برتر جهان – تحت تأثیر ناکارآمدی سیاسی غیرقابل حل قرار گرفته است. آنها چاره ای جز زیر سؤال بردن قابلیت اطمینان درازمدت واشینگتن و انجام برنامه های دیگر ندارند. در همین حال، خودکامگان جسورتر می شوند و علت دموکراسی در همه جا ضعیف می شود.

با این حال، بهترین راه برای جلوگیری از این نتیجه بسیار غیرجذاب این است که از جنبش «اول آمریکا» ترامپ عقب نمانیم یا آن را صرفاً کار یک جنایتکار پی خبر نبینیم. در عوض، راه پیش رو مستلزم بازگشایی آن جنبش، درک جذابیت سیاسی قابل توجه آن و تصاحب عناصر ارزشمند آن است. اگر دموکرات ها می خواهند ترامپ و برنامه های نو انزواطلبانه اش را شکست دهند، باید عناصر اصلی برنامه «اول آمریکا» او را از بین ببرند و به سمت یک برند متواضع تر، محدودتر و عمل گرایانه تر از حکومت داری ایالات متحده حرکت کنند.

از سال 1789 تا 1941 (به استثنای کوتاهی در طول جنگ اسپانیا و آمریکا و جنگ جهانی اول)، ایالات متحده یک استراتژی بزرگ انزواگرایانه را پذیرفت که انگیزه های اساسی ترامپ شباهت زیادی به آن دارد. رئیس جمهور جورج واشینگتن در سخنرانی خداحافظی خود در سال 1796 خواستار «ارتباطات سیاسی کمتر ممکن» با کشورهای خارجی شد و اعلام کرد: «این سیاست واقعی ماست که از اتحاد دائمی با هر بخش از جهان خارج دوری کنیم.» انزواطلبی تا قرن بیستم به خوبی دوام آورد، البته تا حدودی به این دلیل که رگه های ایدئولوژیک متعدد آن جذابیت سیاسی آن را گسترش داد.

انزواطلبی چیزی را برای همه ارائه داد و به آن امکان داد تا برای مدت طولانی در سیاست ایالات متحده قفل داشته باشد. برای واقع گرایان، انزواطلبی به درستی انعکاس و تقویت انعقاد جغرافیایی و جدایی استراتژیک را نشان می داد. برای آرمان گرایان و مترقی ها، انزواگرایی به معنای فرار از سیاست واقعی و امکان سرمایه گذاری در رفاه اقتصادی کشور به جای ابزار جنگ بود. ملی گرایان محافظه کار برای دفاع از حاکمیت و تقویت اعمال یکجانبه قدرت ایالات متحده به انزواطلبی نگاه کردند. آزادخواهان این استراتژی را وسیله ای برای تضمین دولت کوچک و آزادی داخلی می دانستند. برای گروه های ضد مهاجر، انزواطلبی به معنای حفظ همگنی اجتماعی از طریق دور نگه داشتن جهان غیرسفیدپوست بود. صنعت گران انزواطلبی را گسترش حمایت گرایی می دانستند که واردات را به جای مهاجران دور نگه می داشت.

از ترس اینکه جاه طلبی های توسعه طلبانه آلمان نازی و امپراتوری ژاپن ایالات متحده را درگیر رقابت قدرت های بزرگ کند، اردوگاه انزواطلبی در سپتامبر 1940 کمیته اول آمریکا را تأسیس کرد که تمام تلاش خود را کرد تا کشور را از جنگ جهانی دوم دور نگه دارد. اما حمله ژاپن به پرل هاربر در سال 1941، اجماع انزواطلبی را در هم شکست. ورود ایالات متحده به جنگ جهانی دوم نقطه عطف تاریخی

را رقم زد و راه را برای آغوش این کشور از انترناسیونالیسم گسترده باز کرد. اندکی پس از آن، شروع جنگ سرد اشتباهی این کشور برای تعامل جهانی را تسریع کرد. در اوایل دهه 1950، این انترناسیونالیسم لیبرال بود، نه انزوابلی که سیاست ایالات متحده را تسخیر کرده بود. فرافکتی قدرت آمریکا و ایجاد و دفاع از یک نظم باز و چندجانبه در میان دموکراسی‌های همفکر، در سراسر طیف سیاسی سودمند بود. نتیجه یک قرارداد میانه رو و دو حزبی در پشت انترناسیونالیسم لیبرال بود. آن قرارداد برای مدت طولانی به عنوان پایه سیاسی Pax Americana عمل می‌کرد.

اگر دموکرات‌ها می‌خواهند ترامپ و برنامه‌های نو انزوابلانه‌اش را شکست دهند، باید عناصر اصلی برنامه «اول آمریکا» او را حذف کنند.

امروز آن اجماع انترناسیونالیستی که در ایالات متحده شعار آن داده می‌شد از هم پاشیده شده است، درست مانند اجماع انزوابلانه در سال 1941. اهداف واشینگتن در خارج از کشور دیگر با ابزار داخلی‌اش در تعادل نیست. صنعتی‌زدایی و تهی شدن طبقه متوسط، دهه‌ها فراگیری استراتژیک و فراجانی شدن، و هجوم مهاجران و تغییرات سریع در ساختار جمعیتی کشور در حال ترکیب برای بازگرداندن طیف‌های ایدئولوژیک متعدد انزوابلی است که قبلاً استراتژی کلان ایالات متحده را شکل داده بود.

در این میان ترامپ وارد می‌شود. او در سخنرانی افتتاحیه خود در سال 2017 گفت: «مردان و زنان فراموش شده کشور ما دیگر فراموش نخواهند شد.» از این لحظه به بعد، اول آمریکا خواهد بود. هر تصمیمی در مورد تجارت، مالیات، مهاجرت و امور خارجی به نفع کارگران آمریکایی و خانواده‌های آمریکایی خواهد بود. ترامپ به جای مقاومت در برابر فراخوان عمومی برای چرخش داخلی، آن را تقویت کرد و قول داد که دولت ایالات متحده را از بار خارجی خود رها کند و توجه و منابع خود را بر جبهه داخلی متمرکز کند. این وعده حمایت میلیون‌ها آمریکایی را به دست آورد که احساس می‌کردند - و هنوز هم احساس می‌کنند - از انترناسیونالیسم لیبرال عقب مانده‌اند. ترامپ از قول خود برای بازگرداندن آمریکایی‌های شاغل به خواستگاه اصلی خود به عنوان یک مسئولیت انتخاباتی بسیار کوتاهی کرد؛ اما همچنان خود یکی از دلایلی است که سیاست‌های نارضایتی و انگیزه‌های نوی انزواگرایی او هنوز جذابیت عمومی قابل توجهی دارد.

این کشور اکنون بر سر نقش خود در جهان درگیر جنگ است. اگر دموکرات‌ها می‌خواهند جنبش جدید «اول آمریکا» را شکست دهند، باید آن را بهتر درک کنند و سپس با وام گرفتن جذاب‌ترین مؤلفه‌های آن، صدای ترامپ را برابند.

پس از تلاش نادرست جنبش اول آمریکا برای دور نگه داشتن ایالات متحده از جنگ جهانی دوم، "انزواگرایی" به یک کلمه کثیف تبدیل شد. از آن زمان، انترناسیونالیست‌ها این اصطلاح را به کار می‌برند تا افرادی مانند مفسر محافظه‌کار، پاتریک بوکانان، عضو جمهوری خواه سابق کنگره، ران پل، و اکنون ترامپ را به کار بگیرند، و اتهام می‌زنند که دیگران ساده‌لوحانه در مورد مطلوبیت و قابلیت انفصال استراتژیک متوهمند. انترناسیونالیست‌ها معتقدند که حتی اگر انزوابلی ممکن است در دوره‌های قبلی معنا داشته باشد، زمانی که اقیانوس‌های گسترده در شرق و غرب امنیت طبیعی ایالات متحده را تامین می‌کردند، جهان امروز چنین تجملی را فراهم نمی‌کند. با توجه به پیشرفت‌های متعدد - از جمله موشک‌های بالستیک، وابستگی متقابل اقتصادی، اتصال فضای سایبری و تغییرات آب و هوا - جدایی راهبردی و ادامه آن به تنهایی دیگر گزینه‌های قابل قبولی نیستند.

این نقد انزوابلی صحیح است؛ ایالات متحده دیگر هرگز نمی‌تواند از امنیت طبیعی که قبلاً برخوردار بود برخوردار شود. اما مفهوم اصلی انزوابلی نه تنها بر مزایای جدایی جغرافیایی، بلکه همچنین عدم درهم تنیدگی مبتنی بود. اگر دونالد ترامپ نتواند به تعهد ناتو به دفاع دسته جمعی احترام بگذارد، یک سابقه محکم خواهد داشت. در سال 1793، جورج واشینگتن به طور یکجانبه از اتحادی که ایالات متحده با فرانسه در سال 1778 برای جلب کمک فرانسه در طول جنگ انقلاب منعقد کرده بود، خارج شد. دلیل اصلی این اقدام "خیانت زشت"، همان‌طور که جیمز مدیسون، نماینده ویرجینیا این اقدام را نامید، این بود که واشینگتن آن را مغایر با منافع ملی دانست که کشور را به جنگ دیگری با بریتانیا می‌کشاند.

ایالات متحده برای بیش از 150 سال اتحاد نظامی دیگری منعقد نکرد، تا زمانی که پیمانی را از طریق معاهده بین آمریکایی کمک‌های متقابل و ناتو پس از جنگ جهانی دوم انجام داد. این ترجیح برای عدم درهم تنیدگی همچنین منبع اصلی مخالفت با تعهد به امنیت جمعی مندرج در میثاق جامعه ملل بود. سناتور ویلیام بورا، جمهوریخواه آیداهو و مخالف اصلی تصویب معاهده ای که لیگ امنیت جمعی را ایجاد کرد، استدلال کرد که عضویت ایالات متحده به این معناست که «ما یک بار برای همیشه به سیاست بزرگ «عدم اتحاد» درهم تنیده» تسلیم شده ایم و اصلی که بر اساس آن قدرت جمهوری ایالات متحده پایه‌گذاری شده است را کنار گذاشته ایم.»

بدبینی ترامپ نسبت به ملت سازی و ترویج دموکراسی در خارج با موضع انزواطلبانه آمریکای اولیه طنین انداز شده است.

به همین ترتیب، انزوگرایی ترامپ بیشتر با انگیزه یک‌جانبه‌گرایی است تا جست‌وجو برای جدایی استراتژیک. ترامپ با تأکید بر اینکه ما هرگز آمریکا را وارد هیچ توافقی نمی‌کنیم که توانایی ما را برای کنترل امور خود کاهش دهد، گفت: «من نسبت به اتحادیه‌های بین‌المللی که ما را به هم می‌بندند و آمریکا را سرنگون می‌کنند، شک دارم». وی به مجمع عمومی سازمان ملل متحد اطلاع داده است که «ما هرگز حاکمیت آمریکا را به یک بوروکراسی غیرانتخابی و غیرپاسخگوی جهانی تسلیم نخواهیم کرد.» از نظر ترامپ، اتحادها به عنوان «اتحادیه‌هایی که ما را به هم می‌بندند» زمانی واجد شرایط هستند، که همه اعضا سهم عادلانه خود را از بار دفاعی بپردازند و مسئولیت آن را به دوش بگیرند.

یک‌جانبه‌گرایی سرسخت ترامپ روزی یخه او را خواهد گرفت و شکستش خواهد داد و متحدانی را که ایالات متحده برای دفاع از منافع مشترک و اقدام دسته‌جمعی به آنها نیاز دارد، از خود دور خواهد کرد. اما موضع احتیاطی او در قبال درهم‌تنیدگی سبب می‌شود که محافظه‌کاری بیش از حد ایالات متحده در این زمینه مزمن شود. ترامپ روند پایان دادن به جنگ فاجعه‌بار واشینگتن در افغانستان را آغاز کرد. بنا بر گزارش‌ها، او عقلانیت اعطای عضویت اوکراین در ناتو را - با دلایل خوبی - زیر سؤال برده است. اعلامیه ناتو مبنی بر تعهد "غیرقابل بازگشت" به عضویت اوکراین، که ناتو را ملزم به دفاع از این کشور در صورت حمله می‌کند، اساساً به عدم تمایل کنونی این ائتلاف به جنگ در دفاع از اوکراین در تضاد است. جی دی ونس، معاون ترامپ، در مخالفت با کمک بیشتر ایالات متحده به اوکراین اشتباه می‌کند، اما در برخی موارد حق با اوست. او در مقاله‌ای که در ماه آوریل برای نیویورک تایمز نوشت به درستی اشاره کرد: «دولت باید هیچ برنامه قابل قبولی برای پیروزی اوکراینی‌ها در این جنگ ندارد. هر چه آمریکایی‌ها زودتر با این حقیقت روبه‌رو شوند، زودتر می‌توانیم این آشفتگی و واسطه‌ی صلح را برطرف کنیم.»

مردم آمریکا سزاوار یک بحث دقیق و واقع‌بینانه در مورد ماهیت و برجسته بودن منافع ایالات متحده در اوکراین هستند. رای دهندگان آمریکایی نیز شایسته شنیدن این حقیقت هستند که: بعید است اوکراین حتی با ادامه حمایت قوی غرب در بیرون راندن نیروهای روسیه از قلمرو خود موفق شود. آمادگی ترامپ برای دستیابی به یک راه حل از طریق مذاکره به معنای تسلیم شدن نیست بلکه این یک عمل‌گرایی است.

بدبینی ترامپ نسبت به ملت سازی و ترویج دموکراسی در خارج از کشور با موضع انزواطلبانه «اول آمریکا» طنین انداز می‌شود. مطمئناً، آمریکایی‌ها از دوران تأسیس به بعد بر این باور بودند که در حال آغاز یک آزمایش منحصربه‌فرد در ایجاد حکومت جمهوری هستند، آزمایشی که در نهایت قرار بود آن را با بقیه جهان به اشتراک بگذارند. با این حال، بنیان‌گذاران و جانشینان آنها نسبت به توانایی ایالات متحده برای مهندسی تغییر سیاسی در خارج از کشور تردید داشتند و بنابراین فهمیدند که باید دموکراسی را در درجه اول به عنوان مثال گسترش دهند. همان‌طور که جان کوئینسی آدامز، وزیر امور خارجه وقت آمریکا در سال 1821 بیان کرد، ایالات متحده "به دنبال هیولاهایی برای نابودی به خارج نمی‌رود." (کنایه به انگلیس و فرانسه در دوران جنگ افروزی‌های اروپا)

همچنین، آیا روسای جمهوری متوالی ایالات متحده از نیاز به فعالیت در جهان آن‌گونه که هست و همکاری با دموکراسی‌ها و کشورهای غیردموکراسی به طور یکسان در جهت پیگیری منافع ایالات متحده قهرمانی کردند؟ حتی زمانی که رئیس‌جمهور جیمز مونرو در سال 1823 به قدرت‌های بزرگ اروپا درباره هرگونه "استعمار آینده" در نیمکره غربی هشدار داد، او ترجیحات سیاسی اروپا را پذیرفت و به رسمیت شناخت. او تأکید کرد که این سیاست ایالات متحده بود که «در نگرانی‌های داخلی هیچ یک از قدرت‌های متحدش دخالت نکند. دولت را بالفعل به عنوان دولت قانونی برای خود بدانیم. برای ایجاد روابط دوستانه با آن.»

ترامپ در دوران ریاست جمهوری خود این‌گونه ایدئولوژیک انزواطلبی را بیش از حد مورد استفاده قرار داد و علاقه خود را به مستبدانی مانند ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهوری روسیه و کیم جونگ اون، رهبر کره شمالی نشان داد و در عین حال روابط سردی را به رهبران دموکراسی‌های متحد آمریکا، ایجاد کرد. اما رویکرد ترامپ به استراتژی کلان‌نشان دهنده احتیاط لازم برای ترویج دموکراسی در خارج از کشور است. او به درستی ردگیری بیش از حد ایالات متحده در خاورمیانه را به درستی تفسیر کرد که «این ایده خطرناکی است که ما می‌توانیم از کشورهایی که هیچ تجربه یا علاقه‌ای در تبدیل شدن به یک دموکراسی غربی ندارند، بخواهیم دموکراسی‌های غربی بسازیم.» او در مجمع عمومی سازمان ملل گفت که "ما به دنبال تحمیل سبک زندگی خود به کسی نیستیم" و "من حق هر ملتی را در این اتاق برای دنبال کردن آداب و رسوم، اعتقادات و سنت‌های خود ارجح می‌نهم." در جهانی وابسته و جهانی‌شده، آمادگی عمل‌گرایانه ترامپ برای کار بر خطوط تقسیم ایدئولوژیک ممکن است نتایج بهتری نسبت به طرح قرن بیست و یکم به‌عنوان «نبرد بین دموکراسی و استبداد» داشته باشد، همان‌طور که جو بایدن رئیس‌جمهور آمریکا انجام داده است.

استقبال اولیه ایالات متحده از انزواطلبی نیز از اعتقاد راسخ بنیانگذاران مبنی بر اینکه جاه طلبی در خارج از کشور به بهای آزادی و رفاه در داخل خواهد بود، پدید آمد. درگیر شدن در رقابت‌های قدرت‌های بزرگ مستلزم یک دولت فدرال و تشکیلات نظامی بزرگ است که به نوبه خود استبداد در داخل را تهدید می‌کند و منابعی را که بهتر برای سرمایه‌گذاری داخلی مولد هزینه می‌شوند، منحرف می‌کند.

وقتی صحبت از دفاع از آزادی در داخل به میان می‌آید، ترامپ بی‌تردید سنت‌های آمریکایی را زیر پا می‌گذارد و تلاش می‌کند نتیجه انتخابات سال 2020 را باطل کند و به تحمیل دقیقاً همان نوع استبدادی که بنیانگذاران از آن می‌ترسیده‌اند، ابراز علاقه کند. با این حال، حملات ترامپ علیه آنچه او آن را «دولت عمیق» می‌داند، با بدبینی آزادی‌خواهانه به دولت فدرال طنین‌انداز می‌شود. و حتی با وجود اینکه او از تشکیلات نظامی قابل توجهی که بنیانگذاران با آن مخالف بودند حمایت می‌کند، ترامپ عملاً ملت‌سازی و کمک‌های خارجی را به عنوان عاملی بیهوده به تصویر می‌کشد و استدلال می‌کند که واشینگتن باید پول مالیات دهندگان را برای حل مشکلات در داخل خرج کند تا در خارج از کشور. بسیاری از آمریکایی‌ها با این اظهارات او موافق هستند.

در مورد مهاجرت، برنامه دونالد ترامپ در راستای احساسات ضد مهاجرتی است که با آغوش طولانی انزواطلبی این کشور همراه بود.

در قرن نوزدهم، گسترش ایالات متحده در دریای کارائیب و آمریکای لاتین توسط مخالفان گسترده افکار عمومی و نخبگان برای آوردن بیشتر سیاه پوستان، اسپانیایی تبارها و کاتولیک‌ها به بدنه سیاست ایالات متحده مسدود شد. ایالات متحده بیش از نیمی از مکزیک را در پایان جنگ مکزیک و آمریکا (1846 - 1848) ضمیمه کرد، اما دولت ایالات متحده نه مردم مکزیک بلکه سرزمین آن را می‌خواست، که به زودی توسط سفیدپوستان سکنی گزیده شدند. تشدید انزواطلبی در دوران بین دو جنگ همزمان با افزایش شور ضد مهاجران بود. در سال 1924، کنگره قانونی را تصویب کرد که بر اساس آن تعداد یهودیان و کاتولیک‌هایی که وارد کشور می‌شدند تا 90 درصد کاهش یافت و مهاجرت از آسیا به طور کامل ممنوع شد. در طول دهه 1930، ایالات متحده حدود یک میلیون مهاجر را از مکزیک اخراج کرد که بسیاری از آنها شهروند ایالات متحده بودند.

نئو انزواطلبی ترامپ با استقبال مشابهی از احساسات ضد مهاجرتی رنگ آمیزی شده است. به عنوان رئیس‌جمهور، او سهمیه‌های مهاجران را کاهش داد، به اقلیت‌ها اشاره‌های توهین آمیز کرد و برای ساختن دیوار در مرز با مکزیک تلاش کرد.

ترامپ اکنون بر یک پلتفرم ضد مهاجران کار می‌کند و متعهد شده است که میلیون‌ها مهاجر غیرقانونی را که به گفته او "خون کشور ما را مسموم می‌کنند" اخراج کند. بسیاری از آمریکایی‌ها مهاجرت را بزرگترین چالش پیش روی کشور می‌دانند، به همین دلیل است که اکثر دموکرات‌ها نیز نیاز فوری به اصلاح این سیستم را می‌بینند.

جو بایدن به سختی تلاش کرد تا اصلاحات اساسی دو حزبی در سیاست مهاجرت را تضمین کند، اما جمهوری خواهان، به تشویق ترامپ، این تلاش را در اوایل سال جاری متوقف کردند. پس از آن، بایدن گام فوق‌العاده‌ای را برای صدور فرمان اجرایی مبنی بر بسته شدن موقت مرزهای جنوبی برداشت، آن هم در زمانی که میانگین هفت روزه عبور غیرقانونی از مرزها روزانه از 2500 نفر عبور کرده است.

ترامپ همچنین جایگاه حامیانی را که مدت‌ها حکومت‌داری اقتصادی کشور را هدایت می‌کردند و مدافع مبارزه با مهاجران به‌ویژه مهاجرات غیرقانونی بوده‌اند، احیا کرده است. اگرچه ایالات متحده از همان روزهای اولیه خود به شدت به تجارت با سایر کشورها متکی بود، اما همواره هم به جای تجارت آزاد به دنبال تجارت عادلانه بود و برای درآمد و حمایت از صنایع داخلی بر تعرفه‌ها متکی بود.

عقب نشینی ژئوپلیتیک ایالات متحده در دهه 1930 با عقب نشینی شدید در جبهه تجاری مصادف شد. قانون تعرفه معروف به اسموت هاوولی در سال 1930 باعث تکه شدن اقتصاد جهانی و فروپاشی تجارت بین‌المللی شد.

ترامپ در دوران ریاست جمهوری خود به شدت بر مؤلفه‌های حامیان دو آتشه انزواطلبی تکیه داشت. او مجدداً درباره توافقنامه تجارت آزاد آمریکای شمالی مذاکره کرد، به تلاش‌ها برای انعقاد شراکت ترانس پاسیفیک و مشارکت تجاری و سرمایه‌گذاری ترانس آتلانتیک پایان داد و طیف گسترده‌ای از تعرفه‌ها را اعلام کرد. ترامپ متعهد شده است که مجموعه‌ای از تعرفه‌های جدید از جمله تعرفه‌های 60 درصدی بر همه کالاهای چینی و 10 درصدی بر محصولات سایر کشورهای جهان اعمال کند. ترامپ حتی ایده بازگشت زمان به قرن نوزدهم را با حذف مالیات بر درآمد شخصی و تکیه بر تعرفه برای همه درآمدهای فدرال مطرح کرده است. (یک مالیات بر درآمد فدرال به طور موقت در طول جنگ داخلی معرفی شد، اما تا قرن بیستم قانونی نشد.)

بار دیگر، ترامپ به سیگنال‌های درخواستی از سوی رای‌دهندگان پاسخ می‌دهد و به دنبال جلب نظر بسیاری از آمریکایی‌هایی است که در نتیجه نابه‌سامانی اقتصادی متحمل زحمات بسیاری شده‌اند.

جای تعجب نیست که بایدن نه تنها به تکیه بر تعرفه‌ها (به ویژه بر کالاهای چینی) برای ارتقای تولید ادامه داده بلکه به سیاست صنعتی برای ایجاد شغل، پیشبرد امنیت اقتصادی و مبارزه با تغییرات آب و هوایی نیز رو آورده است.

نام تجاری دولت ترامپ در ایالات متحده ریشه‌های عمیقی در تجربه آمریکا دارد و مانند نسخه اصلی انزواطلبی، تقریباً برای همه جذابیت دارد و به آن جذابیت گسترده‌ای در میان رای‌دهندگان آمریکایی می‌دهد.

دموکرات‌ها برنامه «اول آمریکا» او را به‌عنوان یک توهم استراتژیک برای به خطر انداختن خود رد می‌کنند. در عوض، آنها باید با در آغوش گرفتن بهترین عناصر آن از وقوع آن جلوگیری کنند.

دموکرات‌ها باید حد وسط بین یک انترناسیونالیسم لیبرال گسترده که دیگر در داخل یا خارج از کشور پایدار نیست و افراط‌های خطرناک انزواطلبی که احتمالاً با بازگشت ترامپ به ریاست جمهوری همراه است، بیابند. این حد وسط مستلزم ایستادن در کنار چندجانبه‌گرایی دوره بایدن و سرمایه‌گذاری او در اتحاد‌های قدیمی و مشارکت‌های جدید است، اقداماتی که اقدام جمعی تحت رهبری ایالات متحده را احیا می‌کند و وجهه کشور را به‌عنوان یک بازیکن تیمی احیا کرده است. در عین حال، ایالات متحده باید از حملات بیش از حد استراتژیک، مانند افغانستان و عراق، که رأی‌دهندگان را تشویق می‌کند به سمت جایگزین‌های انزواطلبی گرایش پیدا کند، اجتناب کند.

در اوکراین، این حد وسط مستلزم تلاش برای میانجی‌گری آتش‌بس و تمرکز بر حصول اطمینان از اینکه ۸۰ درصد کشوری که هنوز تحت کنترل کیف است، امن، مرفه و باثبات است. با توجه به اینکه اوکراین در برابر تهاجم بی‌امان یک همسایه بزرگتر قرار دارد، این نتیجه با هر معیار معقولی به‌عنوان یک موفقیت قابل قبول است.

در خاورمیانه، واشینگتن باید به دنبال پایان دادن به خشونت در غزه باشد و سپس راهی برای تعیین سرنوشته فلسطینیان و عادی سازی روابط اسرائیل با همسایگانش ایجاد کند. ایالات متحده باید در مقابل جاه‌طلبی چین بایستد، اما همچنین از تحریکات غیرضروری که می‌تواند به یک گسست ژئوپلیتیکی برگشت‌ناپذیر منجر شود، اجتناب کند. واشینگتن باید به شدت برای همکاری با پکن برای مهار رقابت و پیشبرد تلاش‌های مشترک برای مقابله با چالش‌های جهانی تلاش کند.

ایالات متحده نمی‌تواند مانند دوران طولانی انزواطلبی از جهان فرار کند. اما دیگر نمی‌تواند به دنبال اداره جهان باشد، کاری که نه قدرت انجام آن را دارد و نه اجماع داخلی. در عوض، آمریکایی‌ها باید بیاموزند که در دنیایی با تنوع ایدئولوژیک و مفاهیم متعدد نظم زندگی کنند و در کنار سایر مراکز قدرت، چه دموکراسی‌ها و چه کشورهای غیردموکراسی، کار کنند. واقع‌گرایی پراگماتیک باید حکومت داری ایالات متحده را هدایت کند.

دموکرات‌ها باید حد وسط بین انترناسیونالیسم لیبرال گسترده و افراط‌های خطرناک انزواطلبی را بیابند.

دموکرات‌ها همچنین باید بر اصلاح سیستم مهاجرتی خراب تمرکز کنند. هجوم کنترل نشده مهاجران در سراسر مرزهای جنوبی کشور، جامعه ایالات متحده را بیشتر دوقطبی خواهد کرد و نیروهای دست راستی را که از ایالات متحده می‌خواهند تا پل متحرک را بالا بکشد، تقویت خواهد کرد. مانند گذشته، احساسات ضد مهاجرتی و انزواطلبی دست به دست هم می‌دهند. دموکرات‌ها باید با طرح‌ریزی برنامه‌های معتبر برای تامین امنیت مرزها، ایجاد یک سیستم منظم برای رسیدگی به مهاجرت قانونی و ایجاد مسیری برای حل و فصل وضعیت میلیون‌ها مهاجر غیرقانونی، جلوی افراط‌های ضد مهاجران ترامپ، از جمله اخراج‌های دسته‌جمعی را بگیرند.

دموکرات‌ها همچنین باید در اولویت قرار دهند تا آمریکایی‌های شاغل دوباره روی پای خود بایستند. بازسازی طبقه متوسط نقطه شروع بازسازی مرکز سیاسی است که برای بازگرداندن شالوده سیاسی یک برند هدفمند و پایدار انترناسیونالیسم ضروری است. تعرفه‌ها باید بخشی از این تلاش باشد، اما فقط بخشی کوچک. تعرفه 60 درصدی بر کالاهای چینی که ترامپ پیش‌بینی کرده بود، به شدت به مصرف‌کنندگان آمریکایی ضربه می‌زند و خطر تکه تکه شدن اقتصاد جهانی را به همراه خواهد داشت، درست مانند قانون اسموت

هاولی. علاوه بر این، حتی اگر حمایت گرایی و سیاست صنعتی برخی از مشاغل تولیدی را بازگرداند، این رویکرد مشکلات پیش روی سرزمین غیرصنعتی کشور را برطرف نخواهد کرد.

بازسازی طبقه متوسط مستلزم ایجاد مشاغل با درآمد خوب در بخش خدمات است، جایی که اکثر آمریکایی ها در آن کار می کنند. این چالش مستلزم سرمایه گذاری مبتنی بر مکان، توسعه و آموزش نیروی کار، و شکل گیری اکوسیستم آموزشی و اشتغال است که آمریکایی ها را برای مشاغل عصر دیجیتال آماده می کند. دموکرات ها همچنین باید برنامه هایی را برای کنترل هزینه مسکن، غذا، سوخت، مراقبت از کودکان و آموزش عالی به نمایش بگذارند.

این اصلاح دوره به طور همزمان به دو هدف فوری دست خواهد یافت. این به شکست ترامپ و جلوگیری از خطرات انتخاب مجدد او با در اختیار گرفتن عناصر کلیدی جذابیت انتخاباتی او کمک می کند. همچنین به تقویت پایه های داخلی انترناسیونالیسم ایالات متحده کمک می کند و در نتیجه رهبری ایالات متحده را در جهانی که شدیداً به قدرت و هدف آمریکا نیاز دارد، تثبیت می کند.



# عدم قطعیت، سلاح ترامپ



نویسنده: آدام پوزن Adam S. Posen ، اقتصاددان و رئیس موسسه اقتصاد بین الملل پیترسون Peterson  
Institute for International Economics

بسیاری از ناظران آگاه و بخش قابل توجهی از رای دهندگان در ایالات متحده نسبت به برنامه اقتصادی که دونالد ترامپ در دور دوم ریاست جمهوری خود دنبال خواهد کرد، اگر نه هیجان زده، آرام هستند. برخی بر وعده های او برای تمدید کاهش مالیات و مقررات زدایی تمرکز می کنند و ادامه سیاست های جمهوری خواهان را در گذشته مشاهده می کنند. برخی دیگر به تورم پایین و بازده بالای بازار سهام اشاره می کنند که اولین دوره ریاست جمهوری او قبل از شروع همه گیری کووید-19 بود و استدلال می کنند که سیاست های ترامپ – از جمله رویکرد غیرمعارف او در قبال تعرفه ها و مهاجرت – موفقیت آمیز بوده یا حداقل مضر نبوده است. بسیاری از سرمایه گذاران و افراد داخلی اصرار دارند که تهدیدهای شدیدتر ترامپ در مورد اخراج، تجارت، چین و فدرال رزرو در واقع استراتژی های عاقلانه ای برای به دست آوردن اهرم فشار بر بازیگران خارجی، تکنوکرات های داخلی یا اکثریت بالقوه دموکرات در مجلس نمایندگان است. و این اطمینان گسترده وجود دارد که اگر هر یک از سیاست های اقتصادی تهاجمی ترامپ هزینه های سنگینی را به ویژه بر سرمایه گذاران یا شرکت های بزرگ تحمیل کند، او آنها را معکوس خواهد کرد.

با این حال، این حس اعتماد ریشه در عدم درک خطر واقعی برنامه های اقتصادی فعلی ترامپ دارد. هیچ رئیس جمهوری در ایالات متحده هرگز اولویت های اقتصادی خود را که بارها اعلام کرده بود در روز اول دولتش رها نکرده است. ترامپ و معاون او، جی. دی ونس گفته اند که مالیت فقط از کالاهای چینی اخذ می شود و تعرفه ها فقط متوجه کالاهای چینی است. اخراج یا توقیف بین یک میلیون تا هشت میلیون مهاجر، از جمله برخی که در حال حاضر به طور قانونی در ایالات متحده هستند از دیگر وعده های آنهاست. و تصاحب قدرت که شامل استفاده از قدرت اجرایی برای توقیف وجوه اختصاص یافته توسط کنگره و مداخله در استقلال فدرال رزرو در تعیین نرخ های بهره است، از دیگر مواردی است که آنها وعده تحقق آن را داده اند. اینها مرتبه ای بدتر از آن چیزی است که او در دوره اول خود دنبال می کرد.

جهان بینی ای که این سیاست ها را توجیه می کند، هیچ شباهتی به آن هایی ندارد که دولت ریگان و دو دولت بوش را شکل دادند. این بر اساس هابز است، نه هایک، و اقتصاد جهانی را به عنوان یک بازی می بیند که در آن کشورهای دیگر صرفاً برای به دست آوردن بازار ایالات متحده تلاش می کنند، بنابراین ایالات متحده باید ابتدا آنها را بدست آورد. ترامپ اصرار دارد که بازدارندگی از فعالیت اقتصادی خارجی ها به لحاظ مادی برای آمریکایی هایی که به او علاقه دارند نتایج قابل قبولی دارد. این خط عبوری است که همه سیاست های اقتصادی پیشنهادی او را متحد می کند.

چنین رویکردی ممکن است در دنیای توسعه املاک و مستغلات و تجارت آنلاین نتیجه دهد. اما اقتصادهای ملی بیش از مجموع معاملات مختلفی است که توسط دولت هایشان، حتی در مذاکرات تجاری بین المللی انجام می شود. دولتی که نتواند این تمایز را قائل شود و در عوض سعی کند معاملات یکباره را به حداکثر برساند، جذابیت کشور برای سرمایه گذاری بلندمدت را از بین می برد.

طی 50 سال گذشته، برنامه های اقتصادی دولت های ریاست جمهوری از هر دو حزب، علی رغم تفاوت های فراوان، اهمیت ارتقای ثبات کلی اقتصاد کلان را درک کرده اند. رؤسای جمهور از مقادیر بسیار متفاوتی از مقررات دولتی و هزینه های عمومی حمایت می کنند، اما آنها به طور کلی به کاهش عدم اطمینان در دراز مدت متعهد هستند. دولت های دیگر در سراسر جهان به دنبال الگوبرداری از ایالات متحده در این زمینه بوده اند تا به نفع آنها باشد.

در مقابل، رویکرد ترامپ، عدم قطعیت را به سلاح تبدیل می کند. اما عدم قطعیت سلاحی دشوار برای کنترل است، و برای هر کسی که بیش از حد از آن استفاده کند نتیجه معکوس خواهد داشت.

به گفته دونالد ترامپ، اخراج تعداد زیادی از کارگران بدون مدرک؛ اعمال تعرفه های بالا بر بیشتر، اگر نه همه، کالاهای خارجی؛ و افزایش صلاحیت های رئیس جمهوری در مورد سیاست های مالی و پولی، رفاه را برای کارگران آمریکایی به ارمغان خواهد آورد. در واقع،

هر یک از این اقدامات برعکس عمل خواهد کرد. با محدود کردن عرضه منابعی که مشاغل، کارگران و خانوارهای ایالات متحده برای آنها ارزش و استفاده می کنند، ظرفیت تولیدی اقتصاد ایالات متحده را کاهش خواهند داد.

آنها همچنین انجام تجارت را گران تر و نامطمئن تر می کنند. بسیاری از کسب و کارها که مجبور به خودبیمه سازی در برابر دسترسی ناامن به منابع و بازار می شوند، در مقیاس کوچک تری فعالیت می کنند. و بخش تجاری ایالات متحده ممکن است فروش و تولید خود را برای بقیه جهان از بازار آمریکای شمالی جدا کند. این امر کاهش بازده سرمایه گذاری خصوصی در اقتصاد ایالات متحده و کاهش رشد درآمد واقعی برای همه را باعث خواهد شد.

چشم انداز اخراج دسته جمعی را در نظر بگیرید. اگر همان طور که ترامپ و جانشینانش پیشنهاد کرده اند انجام شود، به معنای اخراج حداقل 1.3 میلیون نفر است که اکثریت قریب به اتفاق آنها در اقتصاد ایالات متحده کار می کنند. سیاست پیشنهادی در میان بخش های قابل توجهی از رای دهندگان محبوبیت دارد و اجرای آن در حیطه اختیارات قانونی رئیس جمهوری است. این همچنین یک سابقه تاریخی دارد: عملیات Wetback، برنامه دولت آیزنهاور که توانست بیش از یک میلیون نفر را در یک دوره 18 ماهه اخراج کند، در زمانی که جمعیت کلی ایالات متحده به میزان قابل توجهی کمتر بود.

تأثیر اقتصادی طرح اخراج ترامپ شدید خواهد بود. حذف صدها هزار کارگر شاغل کمبود نیروی کار در صنایع و مکان های خاص را باعث می شود که به نوبه خود افزایش قیمت های گسترده با کاهش عرضه را باعث می شود. یک مطالعه اخیر توسط موسسه اقتصاد بین الملل پترسون نشان داد که چنین شوک منفی عرضه نیروی کار به رکود توری در سراسر اقتصاد منجر می شود و تورم را 1.5 درصد افزایش می دهد و تولید ناخالص داخلی را بیش از سه درصد در عرض سه سال کاهش می دهد.

این شوک بسیار قوی تر خواهد بود زیرا در بخش هایی که بیشتر به کارگران غیرقانونی متکی هستند - کشاورزی میوه و سبزیجات، مهمان نوازی، ساخت و ساز مسکونی، معدن، برخی از تولیدات - کارفرمایان در یافتن کارگران قانونی برای جایگزینی آنها با مشکل زیادی مواجه خواهند شد. کارگران حقوقی از شغل بالا، با دستمزدهای بالاتر و شرایط بهتری نسبت به اکثر مهاجران غیرقانونی برخوردارند و به راحتی کار با دستمزد کمتری را انجام نمی دهند. در این شرایط، بسیاری از کسب و کارها از طریق اتوماسیون هزینه های نیروی کار را منعقد می کنند یا کاهش می دهند.

تعرفه های عمومی عمدتاً از طریق قیمت های بالاتر یا کمبود برخی از محصولات وارداتی به مصرف کنندگان منتقل می شود.

اخراج دسته جمعی از طرق دیگری نیز به اقتصاد آسیب می رساند. همان طور که مایکل کلمنس، اقتصاددان نشان داده است، مهاجرت برای شهروندان و ساکنان قانونی شغل ایجاد می کند، تقریباً یک شغل برای هر ده مهاجر شاغل. این به این دلیل است که کارگران مهاجر و خانواده های آنها نیز مصرف کننده هستند. اخراج آنها تقاضا برای همه کالاها و خدماتی را که در ایالات متحده خریداری می کنند و همچنین تقاضا برای کارگران در بخش های آسیب دیده را کاهش می دهد.

علاوه بر این، کارگران مهاجر پایه مالیاتی را گسترش می دهند، زیرا سود و مصرفی که تولید می کنند مشمول مالیات است. آنها همچنین تمایل دارند جوان تر باشند و از اخراج می ترسند، بنابراین کمتر از مزایای دولتی استفاده می کنند. مهاجران نسل اول همچنین سهم کارآفرینی و نوآورانه زیادی را به اقتصاد انجام می دهند که اگر ایالات متحده کمتر مهمان نوازی نسبت به مهاجرت شود، از بین می رود. به طور خلاصه، طرح اخراج ترامپ به رشد کندتر (اگر نه رکود)، افزایش تورم، کاهش اشتغال برای شهروندان و ساکنان قانونی و نوآوری کمتر منجر خواهد شد. کوچک کردن عمدی نیروی کار یک کشور به طور گسترده و عمیقاً خود ویرانگر است.

طرح تعرفه ای ترامپ در رابطه با دیگر جنبه های عرضه اقتصاد نیز به همین ترتیب بی پرواست. او تعرفه های 60 درصدی برای کالاهای چینی و 10 تا 50 درصدی برای کالاهای هر جای دیگر را پیشنهاد کرده است. او مدعی است که این تعرفه ها با رونق کسب و کار محلی و ایجاد مشاغل جدید هزینه های خود را جبران می کند. ترامپ ادعا می کند که درآمد حاصل از این تعرفه ها نیز تا حد زیادی کاهش مالیات پیشنهادی او را برای شرکت ها و افراد با درآمد بالا جبران می کند. در واقع، هزینه این تعرفه های عمومی عمدتاً از طریق قیمت های بالاتر یا کمبود برخی محصولات وارداتی به مصرف کنندگان منتقل می شود. اگر شرکت های آمریکایی می توانستند جایگزین هایی برای برخی از محصولات وارداتی تولید کنند، این کار را تنها تا جایی انجام می دادند که بتوانند قیمت هایی را درست کمتر از قیمت های تعرفه ای دریافت کنند. در غیر این صورت پول روی میز می گذاشتند.

نتیجه تورم خواهد بود که به ویژه بر خانوارهای کم درآمد که بودجه آنها عمدتاً به سمت پوشاک، اسباب بازی، لوازم الکترونیکی، انرژی و مواد غذایی وارداتی می رود، تأثیر می گذارد. مطالعه اخیر موسسه پترسون نشان داد که تعرفه ها حداقل 2600 دلار در سال برای

یک خانوار متوسط هزینه دارد و سایر مطالعات هزینه ها را دو برابر بیشتر از آن تخمین زده اند. برای شرکت هایی که به محصولات وارداتی وابسته هستند، افزایش قیمت ها و کمبود جایگزین می تواند آنها را از کار بیاندازد. بنابراین، دولت دوم ترامپ اساساً برخی از اثرات شکست زنجیره تامین همه گیری را دوباره اجرا می کند. این تعرفه ها با دولت اول ترامپ متفاوت خواهند بود زیرا به طور گسترده تر و با نرخ های ده تا ۱۵ برابری اعمال می شوند.

در مورد درآمدهای مالیاتی، تعرفه ها نمی توانند جایگزین بخش معنی داری از سایر مالیات های فدرال شوند، دقیقاً به این دلیل که هدف تعرفه ها این است که مصرف کنندگان را مجبور به تغییر خرید خود کنند. اگر یک اداره مالیات بر یک کالای خاص را افزایش دهد، به مرور زمان مالیات دهندگان جایگزینی برای آن کالا پیدا می کنند یا مصرف خود را از آن کاهش می دهند و درآمدهای مالیاتی وصول شده از آن کاهش می یابد. وقتی کسب و کارها به دلیل افزایش بیش از حد هزینه های آن ها دچار مشکل می شوند، درآمد مالیاتی نیز کاهش می یابد. تعرفه های 20 درصدی ترامپ بین 1 تا 1.5 درصد از تولید ناخالص داخلی درآمد در سال اول را به همراه خواهد داشت و از آنجا کاهش می یابد. نرخ های بالاتر تعرفه حتی درآمد کمتری را به همراه خواهد داشت.

از آنجایی که کاهش مالیات گران است و تعرفه های پیشنهادی درآمد زیادی ایجاد نمی کند، برنامه ترامپ باعث کسری بودجه بزرگ فدرال خواهد شد. تحلیلگران غیرحزبی در دانشکده وارتون دانشگاه پنسیلوانیا تخمین زده اند که این پیشنهادها کسری بودجه را بین 3.5 تا 5.0 تریلیون دلار در طول ده سال افزایش می دهد. (برنامه های اقتصادی مطرح شده توسط رقیب ترامپ، معاون رئیس جمهور کاملاً هریس، نیز کسری بودجه را افزایش می دهد، اما کمتر از یک سوم این مقدار.) یک مطالعه غیرحزبی اخیر توسط محققان برجسته امور مالی عمومی نشان داد که کاهش مالیات ترامپ در سال 2017 بسیار کمتر بود. رشد و در نتیجه درآمد مالیاتی بسیار کمتر از زیان مستقیم مالیات های جمع آوری شده است.

کسری بودجه فدرال ایالات متحده حدود هفت درصد تولید ناخالص داخلی است؛ در زمانی که این کشور از اشتغال کامل برخوردار است و با بحران مالی، بهداشتی یا نظامی مواجه نیست، بسیار زیاد است. افزایش این عدد به میزان 1.5 درصد یا بیشتر در سال، دولت را مجبور خواهد کرد که سهم بیشتری از بودجه فدرال را به پرداخت بهره بدهی اختصاص دهد. از آنجایی که ترامپ همچنین موانع جدیدی را برای دلسرد کردن بیشتر سرمایه گذاری چینی و سایر سرمایه گذاری های خارجی در اقتصاد ایالات متحده پیشنهاد کرده است، از جمله مالیات احتمالی بر خرید خارجی اوراق قرضه دولتی ایالات متحده، خزانه داری نیز مجموعه کوچک تری از خریداران برای تامین کسری بودجه خواهد داشت. زمانی که خزانه داری بدهی بیشتری داشته باشد اما خریداران واجد شرایط کمتری دارد، برای فروش همه آن باید نرخ بهره بالاتری بپردازد. قطع عرضه موجود پس انداز از خارج، مانند قطع عرضه کالا یا نیروی کار، هزینه هایی را بر ایالات متحده تحمیل می کند.

ترامپ همچنین گفته که به عنوان رئیس جمهور، از اختیارات اجرایی برای توقیف وجوه اختصاصی کنگره به منظور کاهش هزینه های عمومی که دولتش با آن مخالف است، خودداری خواهد کرد. از طریق این رویه - که عملاً تهدید به تعطیلی دولت است - ترامپ اهرمی را در مذاکرات بودجه به دست خواهد آورد. اما حتی اگر ادعای چنین اختیاری از این طریق به عنوان قانونی توسط دادگاه های فدرال تایید شود، شفافیت و پیش بینی پذیری روند بودجه ایالات متحده را که از قبل متزلزل بود، بیشتر از بین می برد. حاکمیت مالی بد باعث می شود که سرمایه گذاران داخلی و خارجی بدهی های دولتی را پربیسک تر ببینند، بنابراین برای حفظ آن به نرخ های بهره بالاتر نیاز دارند.

ترامپ همچنین تهدید کرده که استقلال فدرال رزرو را که ستون اصلی ثبات اقتصادی در اقتصاد ایالات متحده است، به میزان قابل توجهی کاهش خواهد داد. از آنجایی که می تواند نرخ های بهره را بدون توجه به فشارهای سیاسی کوتاه مدت تعیین کند، یک فدرال رزرو مستقل می تواند در صورت لزوم، اقتصاد را ترمز کند، همان طور که در سال های 2022 و 2023 با موفقیت انجام داد، زمانی که به شدت نرخ های بهره را برای مقابله با تورم پس از همه گیری افزایش داد. یک بانک مرکزی که بتواند به طور قابل اعتمادی به فشارهای توری بدون دخالت دولت پاسخ دهد، برای جلوگیری از ماریپج تورم صعودی در هنگام افزایش قیمت ها ضروری است.

ترامپ می تواند با سیاسی کردن انتصابات در فدرال رزرو، جایگزینی رئیس فدرال رزرو با یک دوست سیاسی، یا تغییر قوانین حاکم بر تصمیم گیری فدرال رزرو، اعمال نفوذ کند. چنین دخالت هایی به تورم بالاتر و چرخه های رونق - رکود بیشتر منجر می شود. برخی اعتراض خواهند کرد که تعهد ترامپ برای اعمال قدرت قوه مجریه بر فدرال رزرو فقط یک بلوف است. اما اگر سرمایه گذاران خصوصی این تهدید را معتبر بدانند، انتظارات تورم بالاتر را در نظر می گیرند و برای آن ریسک جبران می کنند. اگر یک سیاستمدار در سیاست های مالی و پولی نامی ایجاد کند، سرمایه گذاران آنچه را دولت به آنها می گوید انجام نمی دهند.

تقریباً تمام پیشنهاد های اقتصادی دونالد ترامپ کاهش عرضه نیروی کار، نهادهای صنعتی، کالاهای مصرفی و درآمدهای مالیاتی فدرال را باعث می شود. استراتژی او عدم اطمینان را در سراسر اقتصاد ایالات متحده تحمیل می کند، زیرا مشاغل و مصرف کنندگان می

ترسند که قیمت‌ها افزایش یابد یا دسترسی به منابع در هر زمانی که دولت بخواهد محدود شود. این دقیقاً برعکس سیاست‌هایی است که با هدف ثبات اقتصاد کلان انجام می‌شود که سابقه اثبات شده در سرتاسر جهان در ایجاد رشد پایدار و تورم پایین دارند.

سرمایه‌گذاران در مواجهه با ناامنی اقتصادی و کاهش طرف عرضه و همچنین افزایش کسری بودجه و قیمت‌ها، نرخ‌های بهره بالاتری را از دولت ایالات متحده دریافت خواهند کرد. شرکت‌های چند ملیتی، حتی آنهایی که مقر آنها در ایالات متحده است، برنامه‌های خود را برای سرمایه‌گذاری و اشتغال در بازار داخلی کاهش خواهند داد. آنها مجبور نیستند خواسته‌های رویکرد ترامپ را بپذیرند، حتی اگر دولت‌هایشان که گاهی در یک لحظه معین به اولتیماتوم‌های خاص تن دهند.

برخی از سرمایه‌گذاران و ناظران ادعا می‌کنند که ترس‌ها در مورد پلت فرم اقتصادی ترامپ بیش از حد است. آنها بر این باورند که از آنجایی که برنامه‌های ترامپ سود کسب و کار، از جمله طرح‌های حوزه‌های انتخابیه با نفوذی که در میان جمهوری خواهان مورد حمایت او دارند، تهدید می‌شوند، بعید است که اجرا شوند. بر اساس این تفکر، اگر ارزش بازارهای سهام کاهش یابد یا نرخ بهره افزایش یابد، دولت دوم ترامپ سیاست‌های خود را محدود یا معکوس خواهد کرد. اما دیگران نظری شبیه به «نظریه دیوانه» او در سیاست خارجی دارند: ترامپ با تهدید به تعرفه‌های بسیار بالا - یا اخراج دسته جمعی یا امتناع از خرج کردن بودجه اختصاص داده شده فدرال - از دولت‌های خارجی و اعضای دموکرات‌کنگره امتیاز می‌گیرد، بدون اینکه نیازی به آن داشته باشد. البته این از تهدیدهای خوب اوست.

اما اشتباه چنین فرضیاتی در گذشته ثابت شده است. دولت اول ترامپ، در واقع، بیشتر سیاست‌های تجاری، مالی و کارگری وعده داده شده خود را اجرا و آنها را حفظ کرد، حتی در حالی که این سیاست‌ها نتایج ضعیفی داشتند. همانند رویکرد «نظریه دیوانه» در سیاست خارجی، تهدیدها نیز باید معتبر باشند تا تأثیر مطلوب خود را داشته باشند. اگر کارشناسان و سرمایه‌گذاران کافی شرط ببندند که ترامپ کارهایی را که می‌گوید انجام نمی‌دهد، یا در صورت افزایش هزینه‌ها، آنها را کنار می‌گذارد، باید از آنها برای نشان دادن سرسختی خود استفاده کند. در غیر این صورت، او از سوی دولت‌ها و شرکت‌های خارجی نادیده گرفته می‌شود، که قطعاً نتیجه مطلوب او نیست.

اما مشکل برنامه ترامپ عمیق‌تر از این است که سیاست‌های او به اقتصاد ایالات متحده آسیب برساند. برخلاف سیاست خارجی که ایجاد ناامنی در خارج از کشور از طریق سیاست‌های غیرقابل پیش‌بینی در شرایط خاص ممکن است نتایج مفیدی به همراه داشته باشد، در حوزه اقتصاد کلان، ایجاد ناامنی به ظرفیت تولیدی ایالات متحده آسیب می‌رساند. در بازارهای جهانی، واشینگتن می‌تواند سعی کند با دولت‌ها چانه زنی کند. اما کسب‌وکارها، سرمایه‌گذاران و صدها میلیون نفر از مردم عادی، چه در داخل و چه در خارج، با تلاش برای کاهش آسیب‌پذیری خود در برابر دولت ترامپ واکنش نشان خواهند داد و ایالات متحده نمی‌تواند چنین واکنش‌هایی را کنترل یا بازدارد.

در نتیجه، هرگونه منافع کوتاه‌مدت به دست آمده از یک معامله سخت در مذاکرات دوجانبه یا در یک صنعت خاص، به شدت با هزینه‌های کلان اقتصادی ناشی از عدم اطمینان جبران می‌شود. این نقص اساسی است که دستور کار ترامپ را شکل می‌دهد، برنامه‌ای که با هر برنامه اقتصادی که توسط هر یک از احزاب سیاسی بزرگ ایالات متحده در نیم قرن گذشته دنبال شده، کاملاً متفاوت است. ترامپ در وهله اول سعی خواهد کرد از طریق تهدید، عدم اطمینان را به سلاح تبدیل کند. در این صورت خسارات وارده به ایالات متحده به سختی قابل جبران خواهد بود.

# ترامپ و تلاش برای بازگرداندن ثقل قدرت



نویسنده: نادیا شدلو Nadia Schadlow، استاد دانشگاه و افسر ارشد امور دفاعی در دولت آمریکا که برای مدت کوتاهی در سال ۲۰۱۸ به عنوان دستیار رئیس جمهوری و معاون مشاور امنیت ملی در امور استراتژی در دولت اول ترامپ خدمت کرد.

دونالد ترامپ از آغاز دوره ریاست جمهوری خود به عنوان رئیس جمهوری ایالات متحده زنگ خطر بازگشت رقابت قدرت های بزرگ را به صدا در آورد. اولین استراتژی امنیت ملی دولت وی تأکید کرد که دشمنان ایالات متحده به دنبال تضعیف موقعیت این کشور در نظم بین المللی هستند. این چشم انداز در آن زمان نسبتاً جدید بود، اما امروز، بسیاری از جامعه سیاست خارجی ایالات متحده در ارزیابی اولیه ترامپ سهیم هستند. این رقابت تنها در سال های پس از آن تشدید شده است. رقبا و دشمنان ایالات متحده – به ویژه چین، روسیه، ایران و کره شمالی – به طور فزاینده ای با یکدیگر همکاری و تهاجمی تر عمل می کنند. از اروپا تا خاورمیانه، آنها در حال ایجاد دوراهی های سیاسی هستند و خطراتی را برای واشینگتن ایجاد می کنند.

اگر ترامپ به کاخ سفید بازگردد، به عرصه ژئوپلیتیکی خطرناک تری نسبت به عرصه ژئوپلیتیکی وارد خواهد شد که چهار سال پیش از آن خارج شد. صرفاً از سرگیری سیاست خارجی دوره اول او برای عبور از محیط پیچیده ای که در آن رقبا آمریکایی با سرعتی در حال تسلیح و در مورد روسیه و ایران درگیر جنگ های منطقه ای هستند، کافی نخواهد بود. این دیگر فقط یک رقابت نیست. درگیری های امروز می تواند مقدمه ای برای یک جنگ گسترده تر باشد.

دولت دوم ترامپ باید طرز فکر خود را تنظیم کند تا اطمینان حاصل شود که ایالات متحده می تواند از خود محافظت کند و بازدارندگی را در دنیایی که به طور فزاینده خطرناک تر است، بازگرداند. باید یک استراتژی overmatch را اتخاذ کند، یک مفهوم نظامی که به ترکیب قابلیت ها در مقیاس کافی برای اطمینان از پیروزی های یک طرفه بر دشمن در نبرد اشاره دارد. برای دستیابی به تطابق بیش از حد، نیروهای ایالات متحده باید بتوانند ابتکار عمل را به دست بگیرند، آزادی عمل خود را حفظ کنند و راه هایی برای محدود کردن دشمنان کشور به اقدامات واکنشی بیابند. با به کارگیری گسترده تر این رویکرد، ایالات متحده اکنون باید به دنبال حفظ یا توسعه مزیت های قابل توجهی در قدرت نظامی، نفوذ سیاسی و قدرت اقتصادی بر دشمنان خود باشد.

به طور واقع بینانه، ایالات متحده برای دستیابی به چنین توانایی های طاقت فرسایی در هر صحنه رقابت ژئوپلیتیک امروزی مبارزه خواهد کرد. دایره بوروکراتیک، برای یک چیز، یک کشش مداوم بر هر استراتژی فراگیر خواهد بود. اما ترامپ با غرایز رقابتی، تمایل به برهم زدن وضعیت موجود و احساس اضطرار، می تواند رهبری باشد که ایالات متحده را به جایی که باید بسیار نزدیک تر کند. به عنوان رئیس جمهور، او باید توانایی های نظامی کشور را تقویت کند، پایگاه صنعتی داخلی را تقویت کند و وابستگی های اقتصادی خارجی را کاهش دهد، و اتحادهای سیاسی کلیدی را تحکیم کند تا همگی در خدمت تقویت دست ایالات متحده در مواجهه با خطرات ژئوپلیتیک فزاینده باشند. ترامپ یک بار به بازنشانی ذهنیت استراتژیک ایالات متحده کمک کرد. اکنون نیز شرایط جدید ایجاب می کند که دوباره این کار را انجام دهد.

رقابت قدرت های بزرگ فراتر از یک مسابقه نظامی است. همان طور که در مشارکت فزاینده چین در آمریکای لاتین برای پیشبرد منافع خود در نزدیکی میهن آمریکایی مشاهده می شود، در سراسر جغرافیای آشکار می شود. این شامل جنگ نیابتی می شود، به عنوان مثال، ایران از حمایت خود از گروه هایی مانند حماس، حزب الله و حوثی ها برای دامن زدن به خشونت در خاورمیانه و تهدید خطوط دریایی تجاری حیاتی به عنوان بخشی از تلاش خود برای تسلط بر منطقه استفاده می کند.

رقابت در فضا نیز در حال افزایش است، جایی که روسیه و کره شمالی در توسعه، استقرار و استفاده از ماهواره های پیشرفته برای اجرای جنگ فضایی با یکدیگر همکاری می کنند.

واکنش ایالات متحده به چنین تحولاتی بی‌روح بوده است. چارچوب‌های سیاست منسوخ مانند رژیم‌های کنترل صادرات در دوران جنگ سرد که فروش تسلیحات را کند می‌کنند و مانع همکاری با متحدان می‌شوند، وجود دارند. دولت‌های ایالات متحده وابستگی خطرناک این کشور به مواد معدنی حیاتی منابع خارجی را در چهار دهه گذشته به رسمیت شناخته‌اند، اما این شناخت به اقدام جدی برای رسیدگی به این آسیب‌پذیری تبدیل نشده است. جدیدترین لایحه مجوز دفاعی اشاره می‌کند که پنتاگون همچنان از اختیارات خود برای خرید مواد حیاتی از منابع داخلی استفاده ناکافی می‌کند. در همین حال، اصلاحات برای تسریع در صدور مجوز برای افتتاح معادن در ایالات متحده همچنان متوقف شده است.

دولت دوم ترامپ باید خود را با دنیایی که به طور فزاینده‌ای خطرناک‌تر سازگار کند. تقویت موقعیت نظامی ایالات متحده برای یک استراتژی روشن‌تر از حد کلیدی است، زیرا قدرت نظامی آن چیزی است که مزیت‌های اقتصادی و سیاسی کشور را تضمین می‌کند. اگر دشمنان آمریکا به برتری دست یابند یا درگیری جهانی آغاز شود، رونق آینده کشور تضعیف خواهد شد. امروزه قدرت نظامی ایالات متحده نسبت به سایر قدرت‌ها کاهش یافته است. یک گزارش اخیر دو حزبی اشاره می‌کند که ارتش آزادیبخش خلق چین در مسیر تبدیل شدن به "یک رقیب نظامی هم‌تا، اگر نگوییم برتر، برای ایالات متحده است." برای معکوس کردن این روند، واشینگتن باید توانایی‌های کافی برای جلوگیری از اقدامات تجاوزکارانه‌ای که منافع دیگرش را تهدید می‌کند، ایجاد کند. این به این معناست که ایالات متحده باید این توانایی را داشته باشد، و در صورت لزوم به طور قابل اعتمادی خود را برای به راه انداختن کمپین‌های نظامی پایدار در چندین صحنه تمایل داشته باشد.

چنین ظرفیتی ابتدا برای برقراری مجدد بازدارندگی ضروری است و سپس برای شکست دشمنان خارجی در صورت شکست بازدارندگی ضرورت می‌یابد. دستیابی به این سطح از ظرفیت نظامی مستلزم انحراف اساسی از برنامه‌ریزی دفاعی کنونی واشینگتن است که اساساً مبتنی بر مبارزه با یک درگیری بزرگ است. مراحل رسیدن به آنجا سخت اما ضروری است. کاخ سفید ترامپ باید به مردم آمریکا توضیح دهد که چرا به هزینه‌های دفاعی بیشتر نیاز است و سپس با کنگره برای تأمین حمایت دو حزبی برای تأمین بودجه یک برنامه دفاعی جدید در مقیاسی مشابه با افزایش‌هایی که دولت رونالد ریگان در دهه گذشته در جنگ سرد بر آن نظارت داشت، همکاری کند.

نکته این نیست که همه توانایی‌های هر دشمن، پلت فرم به پلت فرم، مطابقت داده شود. در عوض، ایالات متحده باید قابلیت‌های جنگی پیشرفته‌ای را توسعه دهد که به آن برتری نامتقارن نسبت به مخالفانش بدهد.

در اوکراین، هواپیماهای بدون سرنشین تانک‌ها و کشتی‌های جنگی روسیه را از کار انداخته یا خنثی کرده‌اند و نیروهای روسی دفاع در برابر این حملات را دشوار می‌دانند.

در یک درگیری احتمالی بر سر تایوان، موشک‌های ضد کشتی دوربرد و موشک‌های کروز و بالستیک میان‌برد می‌توانند مزیت‌های چین را از نظر جغرافیایی و کمیت تسلیحات تضعیف کنند.

با فناوری برتر و مفاهیم عملیاتی نوآورانه، ارتش ایالات متحده می‌تواند نقشه‌های جنگی دشمن را مخدوش کند و خطر سرکوب شدن نیروهایش و وادار به تسلیم شدن در آغاز درگیری را کاهش دهد.

سلاح‌ها، تاکتیک‌ها و مفاهیم عملیاتی بهتر، تنها بخشی از پازل هستند. تطابق بیش از حد در حوزه نظامی همچنین مستلزم آن است که ایالات متحده بتواند نیروی انسانی، منابع و جنگ افزارهای خود را به میزان کافی پر کند تا در یک درگیری پایدار پیروز شود. برای انجام این کار، ایالات متحده باید مزیت‌های اقتصادی خود را پرورش دهد. واشینگتن باید برای حاکمیت اقتصادی بیشتر تلاش کند، از جمله با کاهش وابستگی ایالات متحده به مواد حیاتی وارداتی از کشورهای غیردوست و غیرقابل اعتماد.

بزرگترین گامی که ایالات متحده باید در این راستا بردارد تشویق سرمایه‌گذاری در صنایع داخلی است، به‌ویژه در بخش‌هایی که پایه‌های تولیدی را تقویت می‌کنند و به واشینگتن کمک می‌کنند تا کنترل بیشتری بر زنجیره‌های تأمین که از تولید نظامی پشتیبانی می‌کنند، برقرار کند. بخشی از راه حل، اعمال تعرفه‌ها برای محافظت از بخش‌های کلیدی، مانند باتری‌های پیشرفته است. تعرفه‌ها می‌تواند به مقابله با یارانه‌ها و شیوه‌های قیمت‌شکنی چین کمک کند و شرکت‌های خصوصی را تشویق کند تا سرمایه‌گذاری‌های خود را از چین خارج کنند و به ایالات متحده یا کشورهای شریک ایالات متحده بازگردند. اما تعرفه‌ها به تنهایی کافی نیستند. رقابتی کردن تولید ایالات متحده در سطح جهانی همچنین مستلزم کاهش هزینه انجام تجارت در ایالات متحده است. یک دولت جدید باید روند بررسی‌های زیست‌محیطی و سایر بررسی‌ها را ساده کند، که سال‌ها به جدول زمانی افتتاح تاسیسات جدید اضافه می‌کند و مشوق‌های مالیاتی صادراتی و سایر برنامه‌ها را برای تبدیل تولید در ایالات متحده به گزینه جذاب‌تری برای شرکت‌ها معرفی می‌کند.

تعهد به صنعتی‌سازی مجدد تلاش‌های چین برای تضعیف ایالات متحده را تضعیف می‌کند. شرکت‌های چینی بازارهای ایالات متحده را با محصولات ارزان یا یارانه‌ای در بخش‌های استراتژیک مانند فولاد و آلومینیوم، نیمه‌هادی‌ها، وسایل نقلیه الکتریکی، باتری‌ها، مواد معدنی حیاتی، سلول‌های خورشیدی، جرقه‌های کشتی به ساحل و محصولات پزشکی پر می‌کنند. این امر تولید داخلی را از بین می‌برد و باعث از بین رفتن شغل می‌شود. ارتش ایالات متحده نیز بیش از حد به کالاهای ساخت چین متکی است. به عنوان مثال، چین بیش از 90 درصد آهن‌رباهای دائمی زمین‌های کم‌یاب را که اجزای حیاتی بسیاری از سیستم‌های نظامی ایالات متحده هستند، تولید می‌کند. ساخت یکی از ناوشکن‌های موشک‌های هدایت‌شونده کلاس آرلی بورک نیروی دریایی ایالات متحده به حدود 5200 پوند مواد کم‌یاب نیاز دارد، از جمله آهن‌رباهای مورد استفاده در سیستم رانش کشتی، سیستم‌های هدایت و تسلیحات. این انکا ایالات متحده را آسیب‌پذیر می‌کند. تا زمانی که پکن به طور مؤثر ورودی‌های تولید تسلیحات و سیستم‌های نظامی آمریکایی را کنترل کند، ایالات متحده ممکن است نتواند در یک درگیری احتمالی از چین پیشی بگیرد. پارادایم رقابت در دوره‌ای از خطرات سرسام آور ناکافی است.

علاوه بر این، ایالات متحده باید آنچه را دولت اول ترامپ اغلب از آن به عنوان «تسلط بر انرژی» یاد می‌کرد، دنبال کند که مستلزم افزایش تولید نفت شیل و گاز طبیعی ایالات متحده از طریق ترکیبی از مقررات زدایی و نوآوری‌های فناوری بود. ایالات متحده با پیشی گرفتن از روسیه و تبدیل شدن به بزرگترین تولیدکننده گاز طبیعی در سال 2011، در سال 2018 با پیشی گرفتن از روسیه و عربستان سعودی، به بزرگترین تولیدکننده نفت جهان تبدیل شد. دولت بایدن چندین سیاست ترامپ را معکوس کرده و تمرکز خود را به اقدام در مورد تغییرات آب و هوایی معطوف کرده است. در دوره دوم، ترامپ مصمم خواهد بود که از ذخایر فراوان نفت و گاز ایالات متحده استفاده کند، که می‌تواند فرصت‌هایی را برای حمایت از متحدان اروپایی و دیگر فراهم کند. همانطور که ترامپ در سال 2017 در نشستی با رهبران اروپای مرکزی و شرقی در لهستان گفت: "اگر یکی از شما به انرژی نیاز دارد، فقط با ما تماس بگیرید."

علاوه بر استفاده از نفت و گاز، استراتژی جدید انرژی دولت ترامپ احتمالاً شامل طرح‌های نسل بعدی شکافت و همجوشی و نوسازی زیرساخت‌های انرژی خواهد بود.

بازگشت به سیاست تسلط انرژی، که نقش مرکزی سوخت‌های فسیلی را تا زمانی که منابع دیگر نتوانند نیازهای انرژی را برآورده کنند و از لحاظ قیمت رقابتی کنند، تصدیق می‌کند، به ایالات متحده اجازه می‌دهد تا از چرخه مضر با چین خارج شود. از آنجایی که ایالات متحده و اروپا به دنبال جایگزینی نفت با انرژی‌های دیگر هستند، آنها به چین به عنوان تامین‌کننده پیشرو محصولات خورشیدی، بادی و باتری در جهان رو می‌آورند. اما به این دلیل است که این کشورها در حال خرید محصولات چینی هستند که چین توانسته است پیشرفت‌های تکنولوژیکی را پیش ببرد، زنجیره‌های تامین و تولید خود را توسعه دهد و مقیاسی ایجاد کند که به نوبه خود کنترل چین را بر این بخش مستحکم می‌کند. بنابراین امنیت انرژی ایالات متحده به طور فزاینده‌ای به چین وابسته می‌شود. این تطابق بیش از حد نیست. با تکیه بر سوخت‌های فسیلی به عنوان منبع اصلی انرژی ایالات متحده و در عین حال فرصت دادن به صنایع تجدیدپذیر برای ایجاد در کشورهای غربی، واشینگتن می‌تواند فضای مانور خود را افزایش دهد. همچنین می‌تواند آسیب‌پذیری‌های خود را در برابر اجبار کاهش دهد و همسویی‌ها را با متحدان و دوستانش تقویت کند و نفوذ ایالات متحده بر ژئوپلیتیک انرژی را بازیابد.

همکاری با شرکا و متحدان ایالات متحده برای استراتژی همخوانی ضروری است. به ویژه، دولت جدید باید با کشورهایی که دارای منابع حیاتی هستند، درباره قراردادهای تجاری دوجانبه مذاکره کند. این فهرست شامل استرالیا که منابع فراوانی از مواد معدنی حیاتی دارد و کشورهای عربی با سرمایه‌های فراوان و هند و اسرائیل با نیروی کار تحصیل‌کرده و بویا و متحدان سنتی ایالات متحده در آسیا و اروپا را شامل می‌شود. یک سیاست تجاری واقع‌گرایانه باید هم قدرت روابط اقتصادی را به عنوان ابزار ژئوپلیتیکی به رسمیت بشناسد و هم به دنبال اقدام متقابل برای ایالات متحده باشد. واشینگتن به جای تعیین دستور کار تجارت جهانی از طریق سازمان تجارت جهانی، باید بر ترتیبات دوجانبه یا منطقه‌ای تمرکز کند. ایالات متحده می‌تواند راحت‌تر شرکای خود را به شروط چنین معاملاتی پایبند نگه دارد، و این رویکردی است که قبلاً با ترامپ طنین‌انداز شده است.

توسعه روابط سیاسی ایالات متحده می‌تواند به پیشبرد اهداف اقتصادی و نظامی این کشور کمک کند. دولت دونالد ترامپ باید بداند که بخشی از استراتژی «تطابق بیش از اندازه گسترده»، داشتن دوستان بیشتر و بهتر از دشمنان خود است. ایالات متحده قبلاً در اینجا یک مزیت دارد: بیش از چین، روسیه، ایران یا کره شمالی چیزی برای ارائه به متحدان بالقوه خود دارد. دشمنان واشینگتن به جای دوستان واقعی، نمایندگان، مشتریان، وابستگان و دست‌نشاندها دارند. گرایش به این مزیت می‌تواند مزایای اقتصادی و فرصت‌های سرمایه‌گذاری را به همراه داشته باشد و به ایالات متحده کمک کند تا از چین جدا شود.

اما برای دستیابی به تطابق بیش از اندازه گسترده، متحدان آمریکایی باید به بازگرداندن فعال بازدارندگی با توسعه قابلیت‌های نظامی سخت و اولویت دادن به ادغام لازم برای اطمینان از اینکه ارتش ایالات متحده و متحدانش می‌توانند با هم بجنگند، متعهد باشند. اروپا در حال حاضر حدود 172 پلنفرم تسلیحاتی مختلف تولید می‌کند، بنابراین دستیابی به این یکپارچگی دشوار خواهد بود، اما این گام مهمی

است به سوی آنچه رئیس کمیته نظامی ناتو به عنوان «تحول جنگی» که به شدت به آن نیاز است، توصیف می کند. ایالات متحده همچنین باید روشن کند که شرکای خود در خط مقدم درگیری های احتمالی باید بار اولین واکنش را به دوش بکشند، در حالی که نقش ایالات متحده ارائه تقویت و قابلیت های تخصصی است.

برخی از متحدان ایالات متحده، به ویژه آنهایی که در اروپا هستند، وسوسه شده اند که به دنبال راهی میانی باشند که روابطشان با ایالات متحده را با روابط اقتصادی آنها با چین و روسیه متعادل شود. اما واشینگتن باید از تلاش های آنها برای اجتناب از جانبداری عقب نشینی کند. همان طور که وس میچل، کارشناس سیاست خارجی اخیراً استدلال کرده است، ایالات متحده به ایجاد یک جبهه متحد در برابر مکرانتیلیسم چین نیاز دارد. دولت جو بایدن گامهایی در این راستا برداشته بود، اما رئیس جمهور بعدی یعنی دونالد ترامپ باید کشورهای شریک را تشویق کند که این همکاری ها را نظام مندتر و جامع تر کنند.

واشینگتن همچنین باید ایجاد روابط سیاسی فراتر از مشارکت های سنتی خود را در نظر بگیرد. برای انجام سریع تر کارها، باید بر تعامل دوجانبه و ائتلاف های کوچک تأکید کند نه اینکه تلاش کند از طریق فرآیندهای چندجانبه گسترده کار کند. ایالات متحده همچنین باید روابط اقتصادی جدیدی با کشورهای در حال توسعه ایجاد کند. دولت ترامپ احتمالاً نگرش هوشیارانه تری نسبت به تغییرات آب و هوایی نسبت به دولت قبلی خود اتخاذ خواهد کرد، بر اساس این درک که کرین زدایی سریع هزینه های اقتصادی غیرقابل قبولی برای کشورهای کمتر توسعه یافته به همراه داشته است. این تفکر با چشم انداز بسیاری از کشورهای در حال توسعه که مصمم هستند اجازه ندهند فشار بین المللی برای کرین زدایی تلاش برای تقویت رشد اقتصادی و کاهش فقر را مانع شود، همسوست. ترامپ می تواند با همکاری با این کشورها بر برنامه های واقع بینانه برای دستیابی به رشد و در عین حال تنوع بخشیدن به منابع انرژی، همسویی نزدیک تر با ایالات متحده و کاهش اتکای آنها به چین برای حمایت اقتصادی، از این عزم استفاده کند.

هدف استراتژی «دستیابی بیش از اندازه گسترده» به برتری نیست. آن دوران گذشت. قدرت نسبی ایالات متحده با افزایش قدرت نظامی و مزایای نامتقارن دیگر کشورها کاهش یافته است. اولین دولت ترامپ گام مهم و ضروری برای سازگاری با واقعیت های ژئوپلیتیکی جدید برداشت و جهان را به عنوان مکانی رقابتی که در آن رقابت بین قدرت های بزرگ، سیاست بین الملل را هدایت می کند، انجام داد. این مفروضات هنوز هم بسیاری از سیاست های دولت ایالات متحده را هدایت می کنند. اما پارادایم رقابت برای همگام شدن در عصر خطرات سرسام آور کافی نبوده است. اگر واشینگتن می خواهد آزادی عمل خود را حفظ کند و از آزادی هایی که آمریکایی ها برای مدت طولانی از آن برخوردار بوده اند محافظت کند، به یک استراتژی همسان برای پاسخگویی به فوریت زمان نیاز دارد.



# بلای ترامپ برای اوکراین



نویسنده: الکساندر ویندمن Alexander Vindman، سرهنگ بازنشسته ارتش ایالات متحده که تا 7 فوریه 2020 (زمان استعفا) مدیر امور اروپا در شورای امنیت ملی امریکا بود. او از سال 2023 مدیر اندیشکده «موسسه اینفورمد امریکن لیدرشپ» Institute for Informed American Leadership است.

داشتن یک استراتژی - نظریه پیروزی - برای پیروزی در جنگ ضروری است. در سال 2022، طرح اولیه روسیه برای تصرف کیف و سر بریدن رهبری اوکراین شکست خورد، و رویکرد فعلی آن برای سرکوب مقاومت اوکراین از طریق جنگ فرسایشی به همان اندازه بعید است که موفق شود. در همین حال، اوکراین به طرز ماهرانه‌ای تاکتیک‌های دفاعی را برای بیرون راندن نیروهای روسی از مناطق کیف و خارکف و همچنین بخش بزرگی از خرسون در سال 2022 به کار گرفت. اما حمله اوکراین در سال 2023 فاقد نیروها، منابع و تاکتیک‌های لازم برای کسب پیروزی قاطع تابستانی در میدان نبرد اوکراین در برابر روسیه بود. نیروهای روسیه در کورسک نیروهای اوکراینی را به عقب راندند و اجازه ندادند که کیف جشن پیروزی بگیرد.

تاکتیک‌ها استراتژی نیستند و جنگ تدافعی در بهترین حالت، مسیر تنبیهی کندی برای پیروزی علیه نیروهای متجاوز است. برای پایان دادن سریع به جنگ و با شرایط مطلوب برای کیف، اوکراین باید یک بار دیگر در سال 2025 حمله کند. پس از شکست حمله 2023، اوکراین باید با نشان دادن یک استراتژی نظامی واقع بینانه که شامل اهداف روشن، اقداماتی قاطع در حمایت از آن اهداف، و درک درستی از منابع است، حامیان غربی پی میل به پشتیبانی از خود را متقاعد کند که حمایت مادی خود را افزایش دهند. برای جلوگیری از دورنمای پیروزی نهایی روسیه که از طریق فرسایشی کردن جنگ به دنبال آن است، استراتژی اوکراین باید با هدف حفظ دفاع، تحمیل تلفات مداوم در میدان نبرد و گسترش کنترل سرزمینی حداقل در یک جهت باشد. اگر چنین کمپینی با موفقیت اجرا شود و به نتیجه مطلوب برسد، می‌تواند مسکو را به مذاکره تا پایان تابستان 2025 برای رسیدن به توافق آتش بس مجبور کند.

برای امکان‌پذیر شدن هر یک از این موارد، اوکراین به حمایت غرب نیاز دارد. توانایی و تمایل غرب برای کمک به اوکراین به نتایج انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده در نوامبر بستگی داشت. اگر کامالا هریس معاون رئیس جمهوری دولت جو بایدن پیروز می‌شد، دولت او حداقل حمایت دولت بایدن از اوکراین را حفظ می‌کرد و با توجه به منافع حیاتی امنیت ملی ایالات متحده در شکست روسیه و جلوگیری از تجاوز بیشتر به اروپا پشتیبان اوکراین در این جنگ می‌ماند. در این سناریو، واشینگتن و ناتو که به طور فزاینده‌ای قدرتمندتر می‌شدند، از حمله جدید اوکراین در سال 2025 حمایت می‌کردند.

در دو سال و نیم گذشته، ایالات متحده سرمایه‌گذاری‌های قابل توجهی در بخش دفاعی انجام داده است. سرمایه‌گذاری‌های اروپا در این زمینه نیز افزایش یافته است: 23 کشور از 32 کشور عضو ناتو دو درصد از تولید ناخالص داخلی خود را به هزینه‌های دفاعی اختصاص داده‌اند و این قاره تولید تسلیحات خود را گسترش داده است.

با ارزیابی وضعیت جنگ در سه سال بعد، دولت هریس می‌توانست تشخیص دهد که حمایت کامل‌تر از تلاش نظامی اوکراین برای اعمال فشار بر ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهوری روسیه و پایان دادن به درگیری ضروری است. برای تضمین این حمایت، کیف باید با منابعی که در حال حاضر در اختیار دارد، پیروزی‌های کوچک اما معنی‌داری را در نظر می‌گرفت و این یک مدرک روشن برای آن در یک استراتژی تهاجمی جدید به روسیه برای سال 2025 می‌شد.

اما چنین نشد. کامالا هریس از رقیب جمهوریخواه و پرهیاهوی خود، دونالد ترامپ شکست خورد و هر آنچه می‌توانست به سود اوکراین باشد در هاله‌ای از ابهام فرو رفت. نتیجه فعلی انتخابات امریکا نشان می‌دهد که وضعیت نه تنها برای اوکراین مطلوب نیست بلکه برای منافع ملی آن و حتی اروپا خطرناک است.

دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری آمریکا و معاون وی، جی. ونس که پیش از این سناتور ایالت اوهایو بود، نظر دیگری نسبت به نوع تعامل اوکراین با جنگ روسیه دارند. آنها می‌خواهند بی‌توجه به منافع اوکراین کیف را وادار کنند تا زمین‌های اشغال شده توسط روسیه را واگذار کند و آتش بس با مسکو را بپذیرد. در این شرایط، شرکای باقی‌مانده کیف می‌توانند کمک کافی برای حفظ دفاعی کشور ارائه دهند و نیروهای روسیه را به دستاوردهای آهسته و تدریجی محدود کنند.

در بدترین حالت، جدا شدن ایالات متحده از اوکراین و اروپا می‌تواند باعث شود که جنگ به یک درگیری گسترده‌تر تبدیل شود. کیف و شرکای اروپایی‌اش باید از هم‌اکنون برای تقویت همکاری‌های امنیتی با کیف در صورت عقب‌نشینی ایالات متحده از هرگونه حمایت ضروری از اوکراین، برنامه‌ریزی کنند. اگرچه چشم‌انداز اوکراین برای موفقیت نظامی قاطع در هر سناریوی احتمالی که ترامپ دنبال می‌کند، کاهش می‌یابد، اما اقداماتی که بروکسل و کیف می‌توانند به کمک هم انجام دهند، می‌تواند سبب شود تا این ضریبات احتمالی که از استراتژیک دولت ترامپ ناشی می‌شود، کاهش یابد.

اگر کاملاً هریس در نوامبر پیروز می‌شود، اوکراین خوش شانس بود. اگرچه این پیروزی به تنهایی چیزی را برای اوکراین تضمین نمی‌کند. برای افزایش شانس موفقیت، کیف به اتخاذ یک استراتژی برنده نیاز دارد. برای چند ماه آینده، اوکراین باید روی کم کردن حملات روسیه تمرکز کند و در عین حال ظرفیت نظامی برای حمله در سال 2025 ایجاد کند. این رویکرد "نگه دار، بساز و ضربه بزن" برای موفقیت مستلزم افزایش سریع حمایت غرب است؛ و اوکراین اکنون برای یک کارزار جدید در کمتر از یک سال به منابع نیاز دارد.

اوکراین قبلاً برخی از گام‌ها را برای ایجاد قابلیت‌های تهاجمی برداشته است. کیف سرمایه‌گذاری هنگفتی در تولید هواپیماهای بدون سرنشین انجام داده است که ثابت کرده اند قادر به شکل دادن به نتایج نظامی هستند و دارای‌های روسیه چکش می‌زنند. پهپادهای نیروی دریایی اوکراین بخش‌هایی از ناوگان دریای سیاه روسیه را از مدار خارج کرده اند و تجارت دریایی در دریای سیاه را بازگشایی کرده اند. پهپادهای تهاجمی تولید داخلی، نیروهای روسی خط مقدم را متلاشی کرده اند و پهپادهای تهاجمی دوربرد زیرساخت‌های ارتش و پشتیبانی روسیه را نابود کرده اند. کیف در حال حاضر به گسترش بیشتر قابلیت‌های جنگ پهپادی خود و افزایش تولید داخلی موشک‌های کروز، توپخانه، زره‌پوش و سایر تجهیزات نظامی نیاز دارد. با دریافت حمایت مالی کافی از غرب، اوکراین می‌تواند پایگاه نظامی - صنعتی خود را به درستی برای جنگ بسیج کند.

بسیج نیروهای بیشتر به اندازه تامین کمک‌های مادی مهم است. برای اوکراین کاملاً امکان‌پذیر است که حدود 300 هزار نیروی نظامی را که به آن نیاز دارد، بدون تخریب شدید اقتصاد این کشور، به خدمت بگیرد. سرایزگیری هم برای پر کردن واحدهایی که در اثر تلفات میدان نبرد تهي شده اند و هم برای تشکیل واحدهای جدید ضروری خواهند بود که همچنین به نیروهای فرسوده اجازه می‌دهد تا خارج از خط مقدم بچرخند. اگر اوکراین امروز یک کارزار استخدام را آغاز کند، نیروهای جدید به اندازه کافی آموزش می‌بینند تا واحدهای خط مقدم را ظرف شش ماه ترمیم کنند. برخی از واحدهای جدید اوکراین به شش تا نه ماه آموزش اضافی و مقداری تجربه در میدان نبرد نیاز دارند تا برای خدمت به عنوان نیروهای شوک و نیروی ضربتی برای حمله 2025 آماده شوند. با توجه به زمان بندی فشرده، تلاش‌های استخدام باید فوراً آغاز شود.

کشورهای غربی نیز نقشی حیاتی دارند. دولت بایدن و تیم امنیت ملی به فرماندهی هریس متعهد بودند که به حمایت از استراتژی نظامی اوکراین برای آغاز عملیات علیه روسیه در سال 2025 ادامه دهند و به تلاش‌ها برای تضمین تداوم حمایت از اوکراین حتی در دوره انتقالی حدوداً دو ماهه تا روی کار آمدن دولت ترامپ پایبند باشند.

در عین حال، اوکراین باید با بسیج نیروی انسانی و پایگاه صنعتی خود، تعهد خود را برای آغاز یک حمله دیگر در تابستان 2025 نشان دهد. اگر اوکراین این کار را انجام دهد، حمایت مادی اضافی می‌تواند به فروش سیاسی آسان تری در ایالات متحده تبدیل شود.

برای اجرای استراتژی کیف، کمک‌های غرب باید در اندازه و دامنه گسترش یابد. علاوه بر تامین تجهیزات کافی مهمات، توپخانه، راکت و موشک، عملیات اوکراین به افزایش تانک‌های غربی، خودروهای زرهی، پشتیبانی لجستیکی و مهندسی، سیستم‌های توپخانه، سامانه‌های موشکی پرتاب چندگانه، سامانه‌های دفاع هوایی، و سامانه‌های جنگ الکترونیک برای تجهیز حداقل 12 تیپ جدید (تقریباً 60 هزار نیرو) نیاز دارد. یک برنامه وام - اجاره ای مجاز ایالات متحده می‌تواند انتقال تجهیزات را تسهیل کند. برخی منابع ممکن است از ذخایر ایالات متحده در اروپا یا حتی مستقیماً از واحدهای عملیاتی خارج از کشور استخراج شود. ذخایر باید طی چند سال آینده دوباره پر شوند. اگرچه کاهش تدارکات ایالات متحده یک ریسک حساب شده است، اما ارزش آن را دارد؛ بهتر است به اوکراین منابعی را که برای پیروزی در این مبارزه نیاز دارد، در اختیارش گذاشته شود تا در صورت وقوع یک حادثه از راه دور، تجهیزات حیاتی را ذخیره داشته باشد.

بخشی از راه حل، تعمیر تجهیزات غربی است که اوکراین قبلاً دریافت کرده است. اوکراین باید بتواند تجهیزات آسیب دیده تولید شده در غرب را در داخل کشور تعمیر کند نه اینکه به امکانات تعمیر در اروپا تکیه کند. بسیاری از تجهیزات صرفاً به خدمات اولیه و قطعات جایگزین نیاز دارند، با این حال واشینگتن سرسختانه در برابر قرارداد با شرکت‌های دفاعی ایالات متحده برای انجام تعمیرات در داخل اوکراین مقاومت می‌کند. این تا حدی به دلیل نگرانی از این است که دولت روسیه حضور پرسنل آمریکایی در اوکراین را به عنوان تشدید جنگ تلقی کند و تا حدودی به دلیل نگرانی در مورد امنیت این افراد در یک منطقه درگیری است. ممنوعیت واشینگتن باید فوراً پایان یابد. در حال حاضر، حدود 30 تا 40 درصد از تجهیزات اوکراین کارآمد هستند. اگر ایالات متحده محدودیت‌های خود را لغو کند، این نرخ می‌تواند تا 90 درصد افزایش یابد و تجهیزات موجود برای کمپین بعدی اوکراین را سه برابر کند.

هرگونه استراتژی برای کمک به پیروزی اوکراین در دوران ریاست جمهوری ترامپ بسیار دشوارتر است.

نیروهای اوکراینی همچنین به آموزش جنگ با سلاح‌های ترکیبی نیاز دارند تا بتوانند یک حمله جدید را با موفقیت انجام دهند. چنین برنامه‌ای را می‌توان در اوکراین با حضور پرسنل نظامی کارکشته از ایالات متحده، بریتانیا و سایر کشورهای ناتو در اوکراین پیاده کرد که به سربازان اوکراینی فرآیندهای برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری نظامی غربی را آموزش می‌دهند. اعضای خدمات اوکراینی می‌توانند مربیان خارجی را تحت الشعاع قرار دهند و در نهایت یاد بگیرند که خودشان برنامه‌های آموزشی را رهبری کنند و اطمینان حاصل کنند که محتوای آموزش می‌تواند به کل ارتش اوکراین برسد.

هدف از آموزش این نیست که به سربازان اوکراینی نحوه مبارزه با روس‌ها را آموزش دهیم. آنها دو سال و نیم است که این کار را انجام می‌دهند. در عوض، تمرکز آن بر برنامه‌ریزی برای یک حمله بزرگ جدید خواهد بود. نیروهای اوکراینی باید آموزش تاکتیکی بهتری، از جمله برای نبرد شبانه، و همچنین آموزش از اعضای سابق نظامیان ناتو در مورد نحوه طراحی زیگزاگی عملیات تهاجمی پیچیده، به ویژه نحوه شکستن دفاع سنگین، دریافت کنند. چندین تیپ باید به طور یکپارچه و هماهنگ کار کنند تا به تغییرات اجتناب‌ناپذیر در میدان نبرد پاسخ موثری دهند.

یک تیپ کامل، از رهبری گرفته تا جوخه‌ها، می‌تواند این آموزش را در عرض هشت هفته تکمیل کند. با گسترش برنامه می‌توان چندین تیپ را به طور همزمان آموزش داد، مربیان بیشتری فعال و واحدهای جدیدی در دسترس هستند تا نیروها را خارج از خط مقدم بچرخانند. در نه ماه، تعدادی از تیپ‌ها می‌توانند برای یک حمله بزرگ آماده شوند. هیچ سرمایه‌گذاری در یک سلاح یا یک قطعه فناوری به اندازه آموزش خوب برای موفقیت اوکراین حیاتی نیست و این فرآیند باید بلافاصله شروع شود.

دولت رئیس‌جمهور ولودیمیر زلنسکی باید واشینگتن را وادار کند تا این طرح آموزشی را در اولویت قرار دهد. آموزش تسلیحات ترکیبی برای پرسنل اوکراینی در مقیاس وسیع در طول جنگ وجود نداشت. کیف باید از همین الان این هدف را دنبال کند. البته همه این موارد زمانی قابل دسترسی است که دولت ترامپ برای انجام آن متقاعد شده باشد.

شروع طرح‌هایی برای حمله 2025 اکنون می‌تواند تا حدودی خطری را که پیروزی احتمالی ترامپ در نوامبر برای اوکراین ایجاد می‌کند کاهش دهد، اما کیف تنها می‌تواند کارهای زیادی برای محافظت در برابر این احتمال انجام دهد. در دوره اول ترامپ، دولت او بین شایستگی سرد «بزرگسالان در اتاق» که یک سیاست سنتی محافظه‌کارانه امنیت ملی را اجرا می‌کردند و هرج و مرج ترامپ که به دنبال حداکثر منفعت از معاملات با دولت‌های خارجی بود در حالی که عواقب خطرناک اقدامات خود را درک نمی‌کرد، در نوسان بود.

در مورد اوکراین، رویکرد نامنظم ترامپ در سال 2019 به تلاشی برای اخاذی از زلنسکی برای انجام تحقیقات ساختگی در مورد بایدن، رقیب اصلی ترامپ در مبارزات انتخاباتی مجدد او در سال 2020 تبدیل شد. من در زمان خدمت در شورای امنیت ملی، این طرح را که زمینه‌ای برای اولین استیضاح ترامپ شد، گزارش و افشا کردم. بعداً، ترامپ با تکرار نکات گفت‌وگوی روسیه در مورد اوکراین و خانواده بایدن در طول مبارزات انتخاباتی 2020، کیف را زیر سؤال برد. او برای کاهش اقدامات تنبیهی اعمال شده علیه روسیه پس از الحاق کریمه در سال 2014، به عنوان مثال پیشنهاد کرد که روسیه به گروه G-7 بپیوندد. رئیس‌جمهوری ایالات متحده به دلیل علاقه به مردان قوی و میل به تضعیف نظام سیاسی ایالات متحده، موضع طرفدار مسکو را حفظ کرد و در عین حال پس از اینکه زلنسکی در برابر تلاش‌های اخاذی خود کوتاه نیامد، انتقام‌جویی علیه کیف انجام داد. ترامپ حتی در روزهای آغازین حمله روسیه به اوکراین در سال 2022، پوتین را "نابغه" نامید. سخنان ترامپ سایر سیاستمداران جمهوری خواه را تشویق کرد که لفاظی‌های طرفدار روسیه را اتخاذ کنند و پوتین را تشویق کرد که باور کند حمله او به اوکراین هزینه کمی دارد.

ریاست جمهوری دوم ترامپ از الگویی مشابه با دوره اول پیروی خواهد کرد. بار دیگر، تصمیمات ترامپ بر اساس سلف‌سرویس، احساس ناراضی نسبت به کسانی که احساس می‌کند از آنها ناراضی هستند، و تمرکز نزدیک‌بینانه بر دستاوردهای کوتاه‌مدت نسبت به

پیامدهای بلندمدت خواهد بود. با این حال، این بار ترامپ با اعتقاد قوی تری به مصونیت خود از مسئولیت پذیری به سیاست خارجی نزدیک می شود. تیم او متشکل از مشاوران مجرب و مستقل نیست، بلکه از وفاداران چشم و گوش بسته تشکیل می شود، که بسیاری از آنها به اجرای طرح‌های پروژه 2025 برای ساختار شکنی دستگاه امنیت ملی، از جمله ارتش، برای اطمینان از اطاعت مطلق آن از رئیس اجرایی اختصاص دارند.

به عبارت دیگر، هیچ کس باقی نمی ماند تا از انتخاب های سیاست نادرست ترامپ عقب نشینی کند. برای اوکراین، این یک چشم انداز نگران کننده است. ترامپ نشان داده است که به کمک های ایالات متحده به اوکراین پایان می دهد و کیف را تحت فشار قرار می دهد تا برای پایان دادن به جنگ امتیازاتی به مسکو بدهد. هم اظهارات اخیر ونس و هم مقاله ای در The Hill توسط دونالد ترامپ جونیور و رابرت اف کندی جونیور (یکی از اعضای تیم انتقالی ترامپ) نشان می دهد که ترامپ به عنوان رئیس جمهور طرح صلیبی را تأیید می کند که در آن اوکراین منطقه دونباس را به روسیه واگذار می کند و چشم انداز عضویت در اتحادیه اروپا و ناتو را در ازای فوری آتش بس و آتش بس دائم در نظر می گیرد. این پس از آن است که تضمین های مشابه در حفظ تمامیت ارضی اوکراین در سال 2014 شکست خوردند. بنابراین، دولت ترامپ و ونس می تواند به دنبال مشروعیت بخشیدن به فتح روسیه باشد و در عین حال چیزی بیش از احیای موضع غیرمتعهد که در گذشته به آن کمک چندانی نکرده بود، به اوکراین ارائه نمی دهد. حتی اگر ترامپ با انجام تهدیدهای خود مبنی بر قطع حمایت نظامی از اوکراین و خروج ایالات متحده از ناتو، رویکردی دست نخورده تر را اتخاذ کند، کمپین غرب برای حمایت از اوکراین و فشار بر روسیه به طور چشمگیری تضعیف می شود.

هر راهبردی برای کمک به اوکراین برای پایان دادن به جنگ با شرایط رضایت بخش، در دوران ریاست جمهوری ترامپ بسیار دشوارتر خواهد بود. یکی از احتمالات این است که اوکراین مجهز و ناتوان باقی بماند، اما به اندازه کافی ضعیف نباشد که تسلیم شود، و در نتیجه روسیه به آرامی جایگاه خود را به دست آورد. حتی بدتر از آن، اگر ترامپ بخواهد از اوکراین و روسیه دور شود، جنگ می تواند به دیگر عرصه ها در اروپا گسترش یابد. پوتین می تواند تصمیم بگیرد که به دعوت ترامپ از روسیه برای انجام «هر کاری که می خواهد» با اعضای ناتو که به اهداف هزینه های دفاعی ائتلاف نرسیده اند، عمل کند و سخنان ترامپ را به عنوان سیگنالی تفسیر کند که دولت او از پاسخ به تجاوزات بیشتر روسیه علیه اروپا خودداری می کند.

در این سناریو، سرنوشت کیف بیش از هر زمان دیگری به شرکای اروپایی آن بستگی دارد. با از دست دادن حفاظت از ایالات متحده، رهبران اروپایی می توانند تصمیم بگیرند که حمایت مادی خود را گسترش دهند و نیروها را در اوکراین مستقر کنند و محاسبه کنند که بهتر است با روسیه در خاک اوکراین بجنگیم تا در لهستان، رومانی یا کشورهای بالتیک. آنها ممکن است انتظار داشته باشند که چنین اقدامی انتقام گیری روسیه را باعث شود، اما از نظر رهبران اروپایی، غیبت ایالات متحده به هر حال با از بین بردن دفاع جمعی ناتو، تجاوز روسیه را باعث خواهد شد.

در سال 2024، امانوئل مکران، رئیس جمهور فرانسه، علناً در مورد چشم انداز نیروهای اروپایی در اوکراین فکر کرد و نشان داد که برخی از رهبران اروپایی در حال حاضر در این مسیر فکر می کنند. اینکه آیا کشورهای اروپایی به تنهایی می توانند روسیه را تحت کنترل خود نگه دارند یا خیر، سوال دیگری است. پوتین ممکن است دوره غیبت ایالات متحده را فرصتی برای شکستن اتحاد ناتو برای همیشه ببیند.

کیف در حالی که با شرکای اروپایی خود برنامه ریزی می کند، به منافع اروپا متوسل می شود و پیروزی اوکراین را به عنوان مطمئن ترین راه برای تضمین صلح پایدار در این قاره ترسیم می کند. اما اگر تلاش ها برای کمک به اوکراین به منبع اختلاف بین بروکسل و واشینگتن در دولت ترامپ تبدیل شود، به برنامه ای برای مدیریت پیامدها نیز نیاز دارد.

سیاستگذاران اوکراینی باید با تعامل دوجانبه با اعضای جناح شرقی ناتو، با هدف ایجاد ائتلافی از شرکا که مایل به ارائه حمایت بدون توجه به موضع ایالات متحده هستند، روند تازه ای را شروع کنند.

اگر اوکراین شانس برای انجام یک حمله در سال 2025 داشته باشد، ایالات متحده و سایر شرکای کیف باید از امروز شروع به اجرای یک استراتژی جدید کنند. افزایش تدارک منابع و آموزش های لازم می تواند ضربه پیروزی ترامپ را با دادن زمان به ناتو برای تعدیل کاهش دهد. ائتلاف در حال حاضر اقداماتی را برای آماده شدن برای یک فاجعه احتمالی انجام می دهد، از جمله اعلام یک فرماندهی نظامی جدید در آلمان برای نظارت بر ارائه تجهیزات و آموزش به اوکراین در تابستان، که می تواند در صورت خروج ایالات متحده از ناتو زیر نظر دولت ترامپ، به جای آن عمل کند.

حتی اگر ترامپ پیروز حمایت ایالات متحده را قبل از شروع حمله از اوکراین قطع کند، توسعه مستمر پایگاه صنعتی اوکراین و تأسیسات تولید پهپاد، بهبود قابلیت‌های تعمیر و نگهداری تسلیحات و تجهیزات غربی، و آموزش و تجهیز نیروهای اوکراینی برای اجرای جنگ تسلیحات ترکیبی مؤثر در ماه‌های آینده به اوکراین کمک می‌کند تا استراتژی نظامی روسیه را تضعیف کند. سایر اعضای ناتو حتی در نبود امریکا هم با توجه به قدرت بزرگ اقتصادی که دارند، می‌توانند برای چندین سال از اوکراین حمایت کنند، اگرچه هنوز اراده نکرده‌اند و حاضر نیستند بدون امریکا از اوکراین حمایتی داشته باشند. آنها همچنین می‌توانند از تولیدات دفاعی روسیه پیشی بگیرند.

کی‌یف همچنان باید یک حمله متوسط در سال 2025 را با استفاده از موجودی کمتری از تجهیزات اروپایی و استفاده از مواد تولید داخل تا حد امکان انجام دهد.

برای جلوگیری از گسترش درگیری به خارج از صحنه فعلی خود، اروپا احتمالاً باید نیروهای خود را به اوکراین اعزام کند تا نیروهای روسیه را در بخش شرقی این کشور درگیر نگه دارد.

کی‌یف و شرکای اروپایی اش همچنین باید تلاش‌های گسترده تری را برای بازدارندگی روسیه جسور شده هماهنگ کنند.

در صورت روی آوردن ایالات متحده به انزوگرایی، اقداماتی که کی‌یف اکنون برای تدارک یک حمله تابستانی انجام می‌دهد، حداقل می‌تواند ارتش اوکراین را برای حفظ وضعیت دفاعی خود و تضعیف روسیه تا پایان سال قرار دهد.

اما اگر امریکا تغییر رویکرد دهد و حمایت ایالات متحده از اوکراین حفظ شود یا حتی گسترش یابد، اوکراین می‌تواند تا اواخر سال 2025 به دستاوردهای نظامی قابل توجهی دست یابد.

آمادگی‌هایی که کی‌یف و شرکای آن باید طی چند ماه آینده انجام دهند، واضح است. اینکه مرحله بعدی کارزار نظامی اوکراین به موقعیتی قوی در میز مذاکره با پوتین منجر شود یا جنگی که در فرسایش شدید گیر کرده باشد - یا حتی تشدید خطرناک - ممکن است در نهایت به انتخاب واشینگتن بستگی داشته باشد.